یا من هو بدوام
حق حق حق

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنا و بعد سر مدا و ابدا لا منقطعا مر الله علیم را که عالم علم قدیم است
و علم شهادت و غیبت عالمه او مست و عالم ایجاد را که در دفتر علم
قدیم او چون الفاظ و اعراب بر نقاط در سیاهی و اوراق منجمد
و مندرج بود بقلم ارادت بدست قدرت خود بر صحیفه هستی بتفصیل
علیحده بر قیم مائنه جلوه ظهور بخشید و بندگان خاص خود را که انبیاء
مرسلین علیهم الصلوة والسلام و اولیاء کرام و مشائخ عظام اند

رضی الله علیهم اجمعین علم شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت عظامرتبه
بمراتب علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین رسیده و تاج و لقد کرمنا بنی آدم
بر سر او شان نهاده بر اورنگ عزت ملیک مقتدر جلوس فرموده فرمان کام روائی
روی جهان بادشاهان کرامت فرموده اوست خالق جمله عالم بی خلل
او ست پاک است از جمله علل اوست صانع کل شئی بی سهیم او ست بر اسرار
نابلود علم او به پاکی خمیر از زمین انداخته او به بالا آسمان افراخته او ست
خالق ظلمت و انوار را او به بخشد جان هم جاندار را او ست عالم و قدیر عالم
او ست بر اسرار ناگفته علم او ست ازلی لایزال بی ابتدا او ست ابدی
آخر بی انتها او بست سلطان هر چه خواهد او کند بی انوار او در وی
شه او کند او ست خالق خلق از کتم عدم او ست شاهی مالک ملک قدم
او ست خالق جمله مخلوق را او بست رازق جمله مرزوق را
او ست بخشنده گناهی عاصیان او چراغ افروز راه گمرهان هو الاول

هو الآخر هو الظاهر هو الباطن و هو علی کل شیٔ قدیر و صلوٰة دائمة خلیفة دایما

سرمدا بدالی بقاء الله علی محمد محمد باعث دنیا و دین است محمد رحمت

الله العالمین است محمد بادشاهی هر دو عالم محمد باقی بنیاد عالم محمد مظهر ذات

الهی است محمد مبدء اسرار الهی است محمد نور ذات حق علیم است

حسب مارکاه حق کریم است محمد پیشوای مرسلین است امام انبیاء و مقتدر

محمد صدق و ایمان مسلمانان است محمد خود شفیع المذنبین است محمد کاشف

ظلمات کونین محمد آفتاب فلک دارین محمد ذات اورکن متین است

محمد بنیاد شش رکن الدین است محمد مالک دنیا و دین است محمد رهبر راه

یقین است محمد عیب پوش هر دو نشین است محمد کافل عالم را کفیل است محمد

شافی امراض هالک محمد گمرهان را رهبر است سالک محمد اول و آخر برآمد

محمد باطن و ظاهر برآمد محمد صفت اولاک آمد بزیر پاش شه افلاک آمد محمد

لامکان است بقدر حق مکان نیست بی نشان است سبحان اللہ ذات محمدی که اگر ابادیه وحدت بمعموره کثرت پای ننهادی هر دو عالم و بنا و عقبا است لدکتم عدم لباس هستی بر تن کون و مکان از کارخانه کن فیکون در بر نپوشیدی و نقاب نابود از روی کونین را برای بود خود وا کرده جمال روی خود را نبوده گر نه خنی سبحان اللہ ذات پاک محمدی که معشوق و محبوب الهی است و مطلوب اصلی حق شده در عالم کائنات نقد عیار کامل عمر مبارک خود را در محبت و ریاضت عاشقانه و بندگی و عبودیت بندگانه چنانچه اکثر اوقات بخود و انجا تمام هر زبان گویر فرمان خود بادردی و گفتی یا رب محمد العالم خلق محمد اخرج کرده نعمت عظمی ضامنی و خوشنودی ذات پاک حق سبحانه تعالی حاصل نمود رسول صادق عین الکمال صلاة الله علیه بالنوال رسول صفته یحبی العظام صلاة الله علیه بالدوام و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی اله و اصحابه الکرام

صدیق اکبر او را جان و دل صدق متین بر محمد مصطفی آورد ایمان بالیقین و

باز اندر غار گشته یار آن خیر البشر زان شده مقبول نزد خالق جن و بشر

بعد زان آورد ایمان عمر عادل بر رسول گشت اندر بارگاه خالق عالم قبول

مثل او هرگز نیامد هیچکس در عدل و جود سعادت دارین را از فضل حق بالخود ربود

بعد او عثمان ذی النورین ذی شرم و حیا بنعمت ایمان و قرب حق شد با علا

جامع القرآن اهل علم و کرم پاکان همچو مصطفی و لطف حق بروی عیان

علی چارمین مرتضی شاه دلدل سوار ربود از جهان ظلمت کفر با ذوالفقار کفت

پیغمبر لطف و کرم خود در باب او من مدینه علم نبی شد علی ابواب او و جمیع اصحابه و اهل

بیته و عشیرته و احبابه و علی سیدنا و مولینا و هادینا حضرت پیر دستگیر شیخ علیم الله

الحسینی الجالندهری و علی عباد الله الصالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

بنده تراب الاقدام و کمترین خاکسار خادمان بارگاه عرش اشتباه و جناب فیضمآب

سیادت و نجابت پناه شرافت و نقابت دستگاه حقایق و معارف آگاه
سید السادات مجمع البرکات منبع الکمالات معدن الحسنات مصدر التفضلات
مظهر الکرامات و تصرفات کاشف دقایق باطنیه و معنویه و حلال مشکلات ظاهریه
و علوم کسبیه بحر موج تجلیات ربانیه و نیز زخار اسرار خفائیه و الوهیه مسیح علم ناسوت
و ملکوت و غواص بحر جبروت و لاهوت عالم علم شریعت و هادی راه طریقت
و مدرس علم حقیقت و محلل عقاید معرفت ذو المراتب علم الیقین و عین الیقین
و حق الیقین قدوة المحققین اهل یقین زبدة الواصلین پیشوای گروه صالحین
سرحلقه زمره عاشقین سردفتر علماء راسخین برگزیده علماء و جهدین و مرکز فاضلان
متین شمع محفل اولیاء کرام و چراغ مجلس مشایخ عظام برگزیده اصفیاء و اتقیاء
سیر و باغستان نغز نشس مردمک دیده بینش آفتاب فلک حشمت ماهتاب آسمان
قادریه کریم الاخلاق عمیم الاشفاق صاحب الورع و التوکل و قناعت و صدق و صبر

و عزم و یقین بتسلیم و رضائی و ایثار و ریاضت بوشم مصطفی جگر گوشہ بتول
شمس الضحی عبد الرحمن نور الہدی نور اللہ حبیب اللہ خلیفۃ اللہ مختار اللہ مقبول اللہ
محبوب اللہ وسیلۃ الی اللہ تہذیب اللہ صلاح اللہ خلاق اللہ قبلہ کونین کعبہ دارین شفیع المذنبین
ناصر الملت والدین مستغیث عاجزان ہر درماندہ مرد ان مستمندان کلمہ گویان محمدان
و خمرہ خان ہر دو جہان ذریعہ تمکین دین و ایمان سراج الملۃ والدین
مرشد کاملان راہنمای اکملان پادشاہ آگاہ دل قطب الاقطاب قطب دوران غوث الزمن
مقبول بارگاہ صمدیت محبوب درگاہ احدیت ذو الوصال سبک کمال شیخ المشائخ والاولیا
حضرت سید سکندر شیخ علیم اللہ الحسینی الجائسوری رضی اللہ تعالی عنہ و قبر منور بقصبہ
عبد اللہ بن محمد الغادر بن جب اللہ القادری متوطن قریہ رسولپور مزار المعروف بگوال مشکوٰۃ
کہ بزیارت مقدس معلی حضرت مولائی مرشدی سید سکندر رضی اللہ تعالی عنہ بحسب ظاہر پیوستہ
مخلوقات و بر طبق موجب حق سبحانہ و تعالی جل جلالہ و عم نوالہ کل نفس ذائقۃ الموت ثم الینا ترجعون

خبر و جبیه ما مرکب عضری خود را بدر فلی پوست و البیاض نقرهای ذوالاوام
خویش و خادمان خاص خود سپرده و حواله همه عدم کل شی یرجع الی اصله بملک بقا
و سپهر پیوسته بجلوه رنگین زنگ نور پاک روحانی گرشده بغیبت سعادت وصال
چیزی که نیست شی بدر شیان جسم ذات بی زوال جهان فرد است مقصد اصلی و
عاشقان جلی باز اوست و اصل و معشوق لایزالی الابدی هر نگشته بخت نیکش
فیض عالم الدایک لایزال فیاشمش و ماذهر بر اجلوس رفته بادهای سقام
ربهم شرابا طهورا و فاسم نقل کتاب بلحم طیر مما یشتهون

چون که رحلت کرد شاهی ما ازین دار الفنا علم وحدت بر زد اندر کشور ارض و سما
چون نقاب غیب بر خود شد رویش او فتاد سر زمین و آسمان آشوب ظلمت در فساد
بود دانش آفتاب نور بخش ایجهان هم شفیع المذنبین شد ذات او در آخرین
روز محشر بش بدر چو در حشر پر شور و بلا شد زمین شهر حالد چو دشت کربلا

امیدوار

ما مریدان جمالش ای دریغا چون کنیم زندگانی در جهان بی او دریغا چون کنیم
سخت شد بر ما زمین و آسمان بگشود ماند ایم در چاه حیرت بی قرار و سرنگون
هر کسی از خاص و عام از فیض آن عالیجناب موجب قسمت شد از بارگاهش
بهره یاب ای دریغا چند صد او را شناختیم بی عیان بی میم احمد شان او
نشناختیم در لباس جسم علمی چه کند رنگ گهر عالمی را از سر لطف کرم شد
دستگیر تخم نوحب خود در سینه مایان کاشته رفت ما را یک بیک ماند در غم
بگذاشته ما علامان چون کنیم ای مردمان مولای ما بی نیازان فیض بخش و
نعمت و الای ما ای دریغ از هجرت همچو ماهی خشک لب افتاده ایم همچو مرغ بسمل
بی پر و پا در مانده ایم هست روی آفتاب قبله حاجات ما هست
روی ماهتاب کعبه سجدات ما ای جمال پاک آمد مقصد و ایمان ما
ای لقای پاک تو آمد قوت جسم و جان ما بهر حق بما چو ما روح روح افزای ما خود

[illegible] جمال روی عشق افروزش خطه [illegible] را [illegible]

که ندارند خبر جمالش مطلقاً در مرو و جمان بعضی از یاران طریقت که [illegible]

صادق الاعتقاد و علامان راسخ الاعتقاد در سه نوبت و چین فرمودند

بسیاری بندگان بر زمین عجز و خاکساری بوسه های مبارک آنحضرت رضی الله عنه

همی سودند و پروانه وار از فروغ زبانه شعله آتش عشق و غلبه سوز و حرارت

نار گرمی محبت بر جمع جمالت سپند حال خود را می سوختند و زبان مقال

جان و مال خود را در محبت و وصال یوسفین بر باد داده خاکسار در بار

نیض بارش شدند و مانند فرهاد لباس عاشقی در بر پوشیده محنت کوه کنی حکم

و فرمانش در پیش گرفته بدریافت جمال و وصال شیرین شمائل جانسپاری

بر سر منبر زدند و مجنون صفت تخم محبت و عشق در دل خاک ماه رویان او در زرع

جان دل کاشته بجام شراب عشق دیدار آفتاب رخش از صدق اعتقاد خود

[illegible]

۱۳۰۱ھ روح پاک آنحضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ در سنہ یکہزار و صد و نہ اتفاق افتاد

و نام این رسالہ اسرار العلیم مبادو اللہ ولی التوفیق و ہو کافی کل شئی و نعم

نعم المولیٰ و نعم النصیر ہو اللہ العلیم روزی ابتقریر تقصیر و چند

خادم دیگر در خدمت پیر دستگیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ نشستہ بودیم کہ یک شخص

سیمی نامتوزمبدار مزارعہ کہ در زمین آنحضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ کاشت میکرد

بجہت بیند کالیعاد در امد و عرض کرد سلام بجناب عالی کردہ التماس نمود کہ حضرت سبحانہ

در زمین حضرت ایشان زراعت کنم گاہ گاہ بودم چنانچہ سینہ بنا نہاد تخم

تر و تازہ روئیدہ بقدر یک بالشت شدہ است لیکن چند ماہ برامد کہ باران رحمت الہی

نمی بارد و تمام سبزہ زراعت روی بہ زردی زرد و خشک میشود دعا بکنید کہ حق

تعالیٰ باران رحمت ببارد در جوابش فرمودند کہ بہتر پس آنشخص باز سلام رخصت

بجناب عالی رسانیدہ بخانہ خود رفت بعد رفتن او فی الفور بارانی شد و ہمان ساعت دایہ

ایزد

بزیر آسمان باید و شهر باران رحمت الهی از پستانش برای بالیدن

طفلان نبات زمین گرفت مانند طفلان نبات شیر و تازگی پرورش نامه

ویژگیها بکمال رسیده زاد بخش ساکنان شد بفضل الله و لی التوفیق و هو علی کل قدیر

کشت زار رعایا من [illegible] بر مردم شد [illegible] کار [illegible] گرم خویشتن باران فضل

تا سود [illegible] نمود و از کرم [illegible] غنچه باغ دولت [illegible] شگفت چون [illegible]

[illegible] الله تعالی [illegible] مزرعه که در زمین چاه [illegible] حضرت

پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه کاشت زراعت میکرد و بحضور پر نور حضرت پیر دستگیر

رضی الله تعالی عنه آمده عرض نمود بعد سلام کرد یا حضرت الحجه فرموده بودند که زمین [illegible]

قطعه [illegible] کاشت زراعت [illegible] بحضور سلامت [illegible] قطعه آب چاه نمیرسد

چرا [illegible] زمین در میان مساحت چاه و قطعه [illegible] بقدر [illegible] هشتاد گز طول است

و چند گز عرض [illegible] مرتفع [illegible] هموار [illegible] آب [illegible] قطعه نمیرسد

خواهش استفسام نمایند که دو روپیه را مزدوران از طرف شده و شکردان مغلوبان
حضرت ایشان باهم شده بیرون آمدند آن شب اندازه نمانده که آن شب باریک بین قطعه چاه
برابر و هموار شود و آنحضرت رضی الله تعالی عنه و جوالش فرمود که بیرون فرد لباسه
خدا متعال توفیق خواهد داد کرده خواهد شد پس بیرون فرد آنحضرت رضی الله تعالی عنه
بعد ادای نماز نوافل اشراق بنور بتعالم درس علم مشغول شده بودند که آنها رضی الله تعالی عنه
بحضور فیض گنجور درآمده عرض سلام نموده مبارکبادی آنحضرت رضی الله تعالی عنه
داده ظاهر کرده که با حضرت در امشب یاد سخت و تند دزدیده بود این علامت الصباح
بر چاه رفته بینم که از آن قطعه چاه تمام شب باریک بر شده مثل دیوار برابر شده بود من
همانوقت سر آن دیوار را یک از بالا صاف کرده و دولا کرده آورده آن قطعه را
آورده ام همین توجه حضرت ایشان قدرت پاک حق سبحانه تعالی معامله نموده
شکر حق بجا آورده الحمد ولی التوفیق وهو علی کل شیء قدیر شب دزدان

در باطن

در بلخم ازین رو اخراب شب جان بلخم خدایا ازین مرض بخشم شفا ما کرم
ایمان بکین خلقم هو الله العلیم یک سال در موسم بهار سحاب غلبه بسیار کرده بود
چنانچه بکیلد بعضی شبها در شب متواتر باران از بارید ان یک عیب و صحت غذا در عالم
ان ن و حیوانات بسیار عاجز و تنگ آمد و در چند جا بر و خانه بخشه و حمام شکسته در بخشه
شدن گرفت چنانچه در ان هم شب و روز یک لحظه زیره لولی فلک بعیان نشد
زنده داران خشن روی و لغرب جهت را تمود و لغتاب رنگ بر فلک نقاب از چهره بر نداشت
مردی از بنای خود و اکرده بکار رنگ بزی عالم مشغول نشد پس همدران غلبه باران
رحمت الهی حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه یکروز بوقت چاشت برای جابت استسقا
عزم دیار نه قصد برامدن انجه کرد نه و کناره زمین از ازار پارده بود در وقت رفتار
ان کناره پارده زمین لنزار زیر پاشنه پا در امد فرمودند که انچند زیر پاشنه پای ما اید
فضیلت مآب و مشیخت و سخا حضرت محمد سعید که ساکن در شیر حیدر یک انحضرت

رضی اللہ تعالیٰ عنہ است آن کنارہ ازار پارہ ابر را در زیر دیدہ عرض کرد کہ یا حضرت
کنارہ ازار زیرین ازار پارہ ابر است آن کنارہ پارہ زیر پاشنہ مبارک آنحضرت
آنوقت از زبان فصاحت بیان آنحضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر آمد سبحان اللہ کہ پارچہ
ہای پارہ و ابر پاہ ہمہ پنبہ زیر بجز و بیز آمدن این سخن از زبان مبارک آنحضرت
رضی اللہ تعالیٰ عنہ فی الفور تا لوفت ابر لذ زیر آسمان پارہ پارہ گرفت تا نکہ
در سیع القلوع آسمان از غبار ابر صاف گشت و آفتاب جہانتاب تعالیٰ بہ ہمائی آفتاب
تعالیٰ خود بکنان زمین و ہوا بنحوی فرحت افزای آنحضرت انگردید و اللہ ولی
التوفیق و ہو علی کل شئ قدیر و صدای غبار ابر عصیان از دردم و دور کن از خیال
آفتاب ذات خود پر نور کن و از طفیل مصطفی و آل اصحابش تمام این دل غمدیدہ را
باعث خود مسرور کن ہو اللہ العلیم یکبار سید محمد با پسر مرحوم فرزند عزیز خود را
نور ابصار لطف آثار عمال السلام و اجل قدوۃ اسعدہ اللہ تعالیٰ فی الدارین عمارا

که پنجروزه سالگی پسر بود همراه خود کرده برای حصول زیارت پر سعادت
حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه روانه شد چالیده کرکه بمنزل رسیده
پانزده کروه از والد برخوردار مشهور گردید و چون بشرف حصول سعادت دیدار
فیض آثار حضرت رضی الله تعالی عنه مشرف شدند بعد دو سه روز نانبا برخوردار را
بجناب سید کامل تعالی آنحضرت رضی الله تعالی عنه گذاشته خود بسمت وطن
مراجعت فرمود برخوردار او دفتنها آمدن بطرف خانه
بسیار از بسیار متفکر و اندیشه شد لاچار از جناب عالی رخصت خواست
حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه پرسید که همراه تو کیست جواب داد نانبا
عرض کرد حضرت سلامت میفرماید نانبا برخوردار همراه خود آورد بعد الحال او را
در اینجا گذاشته خود بطرف وطن مراجعت فرمود پس حضرت پیر دستگیر
رضی الله تعالی عنه برخوردار فرمود که با پس دو سه روز دیگر برخوردار را

امر جاعل القدیما آورده باز رخصت درخواست کرد باز حضرت رضی الله تعالی عنه
فرمودند که کتاب همراه هست بخدوم عرض کرد که بخزانه تا بکلت حضرت ایشان
کتاب نمیدهند فرمودند که برو حواله خدا کردیم پس بخدوم خلعت رخصت مظهر بطراز
نیاز و بندگی پوشیده روانه سمت خانه خود شد وقتی که از عمارات دور افتاده بود
در بیابان هولناک رسید این یک مصرع با دیو بیت بجهت رفع خطره را اطمینان
دل میخواند از منزل خود بزبان راندی و گفتی
دوست همراز غائبان کو تنهاست
تا نگوید بر کنار جوی که معاصله یکسر وه یا دو باره از سیع مسکن بخدوم راه است ازان
عبور نمود بر کناره آن جوی افتاده شد اندرین اثنای غباری تنگ شبیه
چشمش قهر همدران غبار بطرف کناره دیگر آن جوی که از عبور کرده بود نظر
برگماشت دید که طلعت جهانتاب خدیو سریر نظیر حضرت رضی الله تعالی عنه
بر کناره آب آنجوی در عین غبار مانند ماهتاب چهاردهم برآمده ایستاده اند

والزمان

[illegible] حضرت سلامت خود را دیدی لطف الله بیگ

عوض خود را دیده ای حالا نزدیک خانه خود رسیده ای و ما

برای رسانیدن تو آمده بودیم حالا اگر بگویی ما واپس برویم

برموزه دار عرض کرد حضرت سلامت ما غلامان را چه خبر داشت مجمع

الکمالات و البرکات حضرت ایشان جان نثار باد دستگیر و رهبر

کسی دیگر نیست آنچه بمرضی شریف در آید بهتر است پس سلام کرده

از دیدن طلعت نورانی آنحضرت رضی الله تعالی عنه همانجا چون

خورشید در پرده غیب شد والله ولی التوفیق و هو علی کل شیء

[illegible] پیران بدانکه والد مرتبه کن فیکون یافته کرد بسر جانب

جانب [illegible] خادم آن باشد که از میان دل و فرزند خویش

[illegible] ازانجا [illegible] هذا [illegible] مؤدب [illegible] [illegible]

[illegible] حال [illegible] را جواب مرقوم کرده [illegible]

منقضه

مریدان آن حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه بودند بوده در قصبه
گنگوه سکونت میداشت پیش این فقیر ظاهر کرد که روزی من
از قصبه مذکور برای کاری در دیهی رفته بودم و متصل آن دیهه
بفاصله یک گروه یا چیزی کم درپیش جوی از آب روان بود
شبی محتلم شدم در آخر شب برای غسل کردن بطرف جوی
شده بود قصد رفتن درپیش داشتم مردم آنجا مانع آمدند و گفتند
که هر دو طرف آن جوی بیشه نیستان و خوف شیر هم هست
من از آنجا که ایام جوانی بود گفته ایشان بخاطر نیاوردم شمشیر
گرفته روانه شدم تا رسیدم بر کناره آن جوی غسل کردم
و پارچه پوشیده روانه دیهه شدم ناگاه یک شیر غرید سوی من
بیامد تا آنکه شیر و من هر دو دوچار هم شدیم شمشیر برهنه کرده
در دست گرفتم اما بسبب تنهایی و تاریکی شب و خوف شیر

لرزه بر اندامم افتاد لیکن اندکی استقامت کرده بسوی دیدهٔ جمال
نشستم و کشیده دیدم همین سفاهت مثله ده یا نزده دقیقه بی آمده و بی خبر سید جمال
نبی ره ... دیدم جمال جهان آرای حضرت سید شاه رضی الله
تعالی عنه یعنی طلعت ... چون آفتاب تابان درخشند
در صورت اصلی جلوه گر شده شد از زبان تلطف ... فرمودند خاطر
جمعه دار ... خوف مکن هیچ نیست آنوقت لیکن پس خود دیدم
اثری از صورت ... هیچ در نظر نیامد و نیز طلعت نورانی آنحضرت
رضی الله تعالی عنه که بعد اعلی نور بود از صورت ... برآمده لیکن نور
پوشیده و در نظرم پرده ... شد ... بجای جمع در قریه رسید لشکر
... بجا آورده ... میر علی ... قدس سره ای درویش
... بدانم ... ازین سبب ... دارم ...
... چیزی ... این ... از ... ای ...

[illegible] اسکندر را دولت [illegible] یاد [illegible] شب [illegible]

روزی یا شیخی [illegible] حضرت [illegible]

تعالی [illegible] ورده و عرض سلام کرده گفت که با حضرت [illegible]

جناب [illegible] حضرت ایشان [illegible] کردم آورده ام دعا [illegible]

میکنم و دعا [illegible] تربیت [illegible]

حضرت [illegible] رضی الله تعالی عنه [illegible]

[illegible] و کلمه [illegible]

با [illegible] حضرت ایشان شخص

[illegible] حضرت [illegible] رضی الله تعالی عنه [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

آنحضرت رضی الله تعالی عنه گفتند [illegible]

[illegible] والله ولی التوفیق [illegible]

[illegible]

حضور ایشان آنکه آفریننده عالم است و جان و جهان برکت

انفاس ایشان بعالم که گرد منور و خورد ایمان [illegible] هو الله العلیم

نقل است که ایشان این فقیر خورد و اعزه ماتی فقیر و مرید حضرت فضیلت و سیادت دستگاه

حاجی الحرمین الشریفین حاجی محمد شاه علیه الرحمة سالها در شیعه بودند که سیدان

کربلا [illegible] کرده از شهر جالندهر هشت این فقیر برای زیارت خدام سید کائنات

حضرت میر [illegible] رضی الله تعالی عنه و او برای دیدار میر خود [illegible] منفق

[illegible] روز یکبار سس با لنگری کلم زیاده برآمده بود که در اثنا در راه آن فقیر با من

گفت که مرا تشنگی غلبه کرده است گفتم برو و بیشتر [illegible] اتفاقیه

در راه چاه [illegible] جاری می باشد آب از آن چاه [illegible] بنوشید فقیر گفت مرا طلب آب

دلم [illegible] که حضرت میر [illegible] صاحب [illegible] طلب

و سوال [illegible] که حضرت میر [illegible] صاحب [illegible]

همیشه ملازم بودم با هم سخن کنان بجوان رسیدم پرسیدم گفتم اگر ... ازو

من دور گشت بکدام او گفت پیر ترسید من دروغ گوید ... ... شیخ

جوان از قوم افغان ساکن این موضع و آنموضع از ... ... شد

افغانان است ... از ... موضع ... که ... ... دروغ و گشود ... آن

آورده بود پس گرده ... دست گرفته همیشه من ... گفت ...

شما دروغ ... گفتم که این دروغ برای من ... چیست ...

... که دروغ مرا ... افغان ... گفت ...

... بنوشید گفته الا افغان ... باقی همه دروغ ...

محفوظ و ... ... زده بودیم ... ...

و ... حضرت پیر دستگیر ... شد

و گفت ... ... پیر دستگیر

بنوشید

و حسب مراتب مشکل است که اگر بوده هم جا بجز شنیدیم بعد از بین به روز
سقط الله و در اول محبوب این فقیر تقصیر و خطر نابلد گذشت که اگر نوشتیم میوه
جد اولاد حضرت دوم آنکه بعده بست شد و که تعلق خوردن گندم افتاده بس
بوقت عصر بجناب فیض توام [illegible] حضرت پیر دستگیر رضی الله
تعالی عنه به شرف سعادت قدم بوسی مستفید گشتیم بعده الغفور
از جناب سلطان [illegible] مرزکیغا [illegible] رخصت [illegible] نیاز رفته
بست و دو کوه به سیدان برای زیارت پیر خود رفته و دیگر
علی الصباح عبد الکریم افغان ساکن شهر جالیه دعوت میوه [illegible]
مقدس [illegible] حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه کرده و بوقت چاشت
در نزد او هم خان [illegible] حسب خلعت [illegible] جناب عالی [illegible] حضرت پیر دستگیر
رضی الله تعالی عنه بعده [illegible] سجاده [illegible] اقرا [illegible] شد

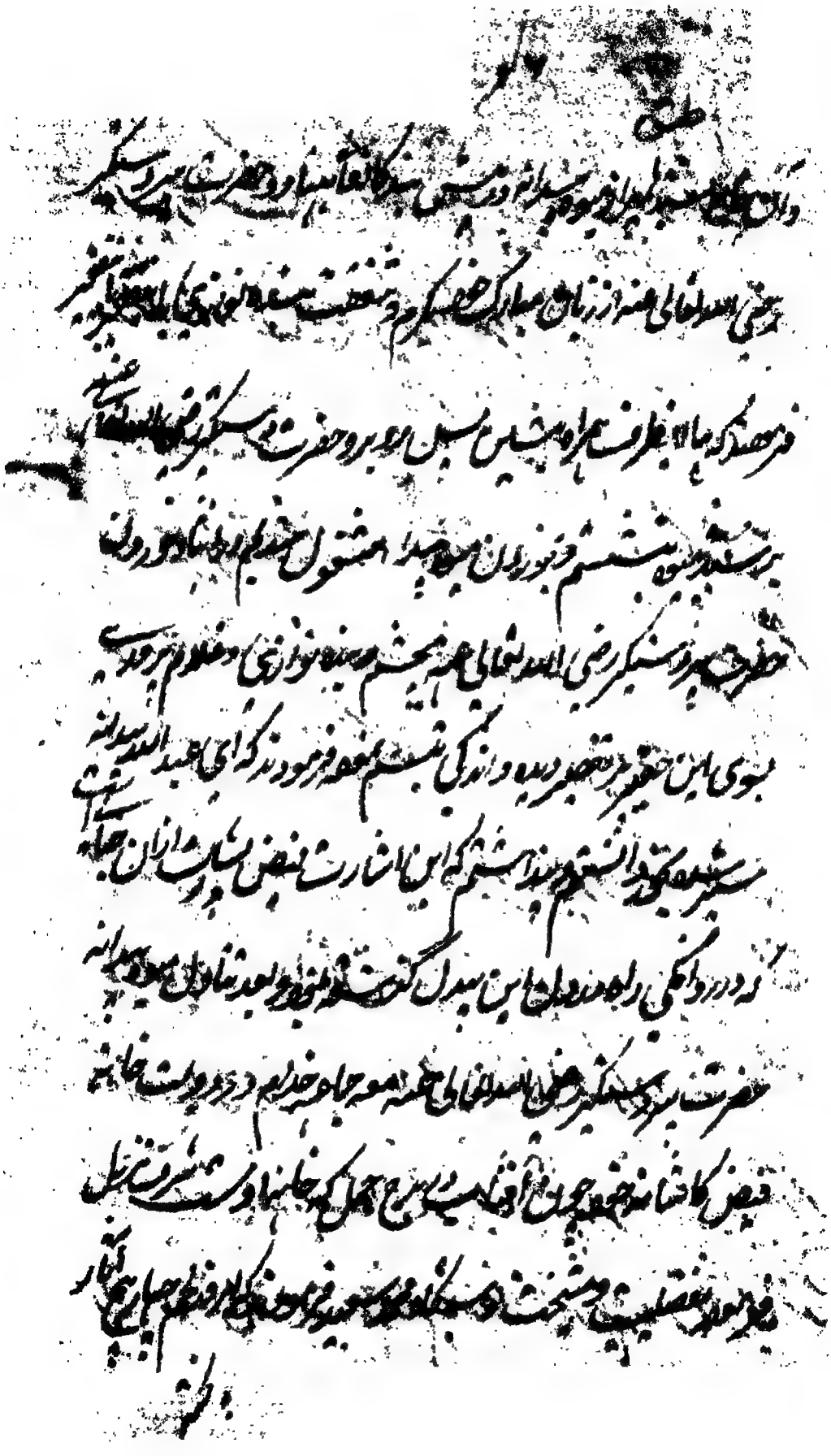

پنجشنبه بامداد در بوقت شب طبقهای پر از پنجه که لذتش از لحم طیر بما
پیشتر بلد مبداد از مطبخ خاص همه کاهای برای خود و خادمان
بارگاه عرش اشتباه برامد ما همه یاران سیر شده خورده بعد از ان نماز
خفتن گذارده حضرت سرور رضی الله تعالی عنه بر چاریاش استراحت
فرمود بنده بتقریر بعضی شغل خدمت کمتر در پیش گرفتم بعد ساعتی انحضرت
رضی الله تعالی عنه بتقریر بنده بتقریر افتاد طبیب حاذق و مسعود که حالا گوشت بسیار
شده خوب بیدار و رنگوشت برای خاطر شما ملایم نبوده بود م ازین خطاب
حال بخش غریب نواز معلوم کرد که اهل بلد بوده از خطه دیمی است که در پرور
دگار بی همتا بنده را بانعام بوده الدولی التوفیق و هو علی کل
شی قدیر بخش مردان خدا از بی حسدی و بی نفسی بدرشته بایند بایند
و بدانند و بخوانند تا تو دنی خدمت ایشان بکمتر از خدمت ملوک

[illegible]

کرامت ... [illegible] ... حضرت العالیه ... [illegible]

هو الله العلیم روزی شخصی بجناب بابرکت حضرت پیر دستگیر [illegible]

و غرض ... سلام بجا آورده طلا ... [illegible] ... بدست ... [illegible]

... [illegible] ... رفته ... [illegible]

... [illegible] ... یک شخصی دیروز گفته که من ... [illegible] ... شکل پسر ...

... [illegible] ... آمده ام ... پسر تو همچون باشد ... طریق گفته ...

روزی ... [illegible] ... در پیش ... حضرت ایشان دعا بکنند که پسر من ... [illegible]

حضرت رضی الله تعالی عنه دست مبارک ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... پسر ... [illegible]

... [illegible] ... آن شخص ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

روزی دیگر در صحبت جماعت مستعد برای فیض کلمه‌ای چند که اشتمال بر نصایح [illegible] مقدس بود آنحضرت

پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه باز آمده دست [illegible] و عرض نمود که حضرت حق سبحانه

الله تعالی جل شأنه و عم نواله ذات جامع الکمالات حضرت را دستگاه مستعد یا [illegible]

و [illegible] حضرت [illegible] که آنحضرت [illegible] معتقد [illegible]

[illegible] آورده اند الحمد لله والمنة لله علی التوفیق و هو علی کل شیء قدیر

فرزند [illegible] از خانه خود بیرون مباد و از جناب پدر و مادر [illegible]

فرمان مباد روز و شب در خدمت او کمر بسته باشد با ادب پدر و مادر [illegible]

[illegible] مباد [illegible] هو الله العلیم شیخ فتح محمد [illegible] مرحوم

کریمی [illegible] آن جناب فیض اکتساب حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه [illegible]

[illegible] حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه آمده عرض نمود که از [illegible]

[illegible] که خدمت جناب علیه الصلوة والسلام [illegible]

در بخارا تاخیری میسازم و باقی عمر خود صرف کنند که با عقیده تمام حضرت پیر دستگیر رضی الله

تعالی عنه در جوانبش در صمد پیر و کار نوکری پیدا دیگر در بیست آنکه باز اعوض کرد که در نوبت

اسباب نوکری با اینش خود نمیدادم بار حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه زاده کرم

و لطف فرمودند پیر وسیع و کوشش میدادند بس کسب نوکری کن چنانچه فرمودند که دولت

آمده است اسبی و مبنی والد ایام همین الله حق تعالی بهره و خوب چه آمده که اسب با بیع

لجی خلعت حضرت از بارگاه عرش استفاده [illegible] ابر کرم و عنایت [illegible]

صدق در اعتقاد خود نوسیده بخانه خود رفت بعد روز های چند و شیخ ملتمس را

اسب را بجای بدست آمد و در سرکار ادینه بیگ خان مرحوم نوکر جدار رد [illegible]

نمود در خدمت [illegible] گردیده بموجب حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه

[illegible] دولت و جمعیت وسعت [illegible] بعد چند

[illegible] حضرت شیخ [illegible]

نوکر حاجی ناظم خود هم گذاشته در شهر سرهند رفته در سرکار نواب صاحب بیگ به چادر

هم که موضع چهار بیگه سرهند بوده یک بیگه در دوست و موقوف شهر سرهند

شیخ ... در نیاز حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه بر در معمور از ضعفا ... جناب

کرده بودم از حق تعالی امید ... نام الیه کرم و فضل خود بسیار ... جنب ... دارد

شیخ ... کامروز محتاجان و دستگیر افتاده گان حضرت پیر دستگیر

رضی الله تعالی عنه این نیاز مند اثر در شهر سرهند جمعیت واقع کرده ...

روز حسب خواهش دل نیاز منزل ... پخته عنایت کرده برای سکونت خدام

جناب مقدس معلی یک منزل حویلی پخته و یک باغ پخته دیوار از شهر سرهند خریده نیاز

حضرت پیر کامل ... فیض گنجور پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه خواهم داد و ... مرود

اند کتاب ایام نواب مغفور ... یاد ... بعضی حاکم مستقل انکار ... ملکه

جمعیت معنوی ... حسب خواهش دل او باو قرار یافت ... خاطر ... جمعیت

این خادم جان نثار آنست که حضرت ایشان با مردم [illegible] یک خصوصیت دارند

دیگر نوشته این شهر جهت بنا نمایند اگر این بنا زمین بادام زنگی حصول سعادت

خدمت مبارکست و ببعض آثار شرف اندوز شود حضرت پیر دستگیر رضی الله

تعالی عنه اندرین هیچ والسلام نفرموده بودند و همه اهالیان شهر خصوص آنجا بسیر

زمیندار که بنیان او زبری و مهر پروری و خلق و نیکنامی معروف و مشهور گردید

بود او هم در جناب یک حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه فدویت و اعتقاد

بدرجه کمال داشت و برای حصول سعادت زیارت بر اقامت حضرت

پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه اکثر اوقات می آمد و نواب مغفور آن زمیندار را

بابت عدم حصول و رسته هزار روپیه جیبی کم زیاده یا باقی محصول املاک صفحات

[illegible]

زمینداری [illegible] خبر داشت که [illegible] خدمه وارد و اصحاب [illegible]

بلند بای دیگر حاجات خود بخواب معتقد را دادن او از قید خلاص کردن پس
مدتی بدو بوسیلہ بسیار التماس بجناب پاک حضرت پیر دستگیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ
التماس نمود حضرت سعادت پناہ فرمودند اگر ارشاد شود ظاہر کنم آنحضرت
رضی اللہ عنہ فرمودند کہ آنچہ میباری بگو زیرا کہ میدانم کہ اگر حضرت ایشان
از روی بندہ نوازی و کرم بجہت برای خلاصی مرو یا شیخ فتح محمد فرمایند
کہ بایست زنہار باقی کہ بر ذمہ بندہ است ضامن شدہ مرا از قید خلاص نکنند
و از عذاب شدید دار اندر ہوں ہست او خواہم شد اما بشرطیکہ ز ضامنی
شیخ فتح اللہ یا شیخ دار در عرصہ بحشر شفاعت خواہم کرد حضرت پیر دستگیر
رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودند کہ بترجون بعد چند روز کہ شیخ فتح محمد از بر گشتہ
بائیل روضہ خود آمد سعادت قدمبوسی خدام جناب عالی حاصل کرد بعد ساعتی
حضرت پیر دستگیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بشیخ فتح محمد گفت کہ ای شیخ ملک شبو

میگویم که تکلیف برای واسطه ادب با آزردگی خاطر با قبول نکنی بار خود بی خاطر تو

میفرمودند است بخشش خاطر خود و حصول مطلب با سستی نمیخواهد

والا هیچ اگر چند خواهی توقف در عهد خود گردد بعد از خوبی پسر حضرت پیر دستگیر

رضی الله تعالی عنه که شخصی مرید اسمعیل شیخ معز الله ظاهر کرد شیخ فرزند حضرت

پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه از اسپ [illegible] خود بیش جمعی تمام نوشته بود نواب

صاحب مغفور تحقیق کرده مرید محبوس الله فرزند صاحب [illegible] خود باشد مبلغ

از مرید محبوس در دفتر دیوانیان نواب مغفور داخل کرده مرید محبوس را

از مرید [illegible] بیرون آورده [illegible] شیخ معز الله چند روز در خانه ماند بار بعد

پایل کوچه رفت و بعد عقب [illegible] یار محمد برادر خود که در [illegible] مشهور [illegible]

دوم جمعه زن و فرزند خود در سلک مریدان حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه

منسلک کرده [illegible] بطلب [illegible] از مرید [illegible] نوشته [illegible] یار محمد [illegible] نوشته بود

بزمیدار مظلوم مطالعه کتابت طلب زر کرده زمیدار مظلوم در جواب گفت
اگر مرا این فرصت و شتابی ز حاصل شدی جواب داده خلاصی یافتمی و
چندین مدت چرا در قید ماندمی چنانچه بحضور بندگان تعالی حضرت پیر دستگیر
رضی الله تعالی عنه تقرار داده توجه ام بجانب عدم ضرر معهود است
ادای آن خواهم نمود باین طور بارها دوستان گفت جواب و سوال میدادی
زر معطل نمیبایست داد آخر الامر شیخ موزالیه بیاورد خود از عام یافت که
زمیدار مظلوم را در همان زندان سپرده فرضامن از دیار بنان نوا
برآورده بمن رسانید پس نامبرده زمیدار مظلوم را همراه خود بسوی زندان روان
گردید چون بر گاه هردو این دلیل راه رسیدند زمیدار بیچاره را الیه گفت
اگر مرضی تو شود بحضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه سلام تو عرض
برم پس زمیدار هردو با هم در جناب معزز الیه حضرت پیر دستگیر رضی الله

[illegible] سید [illegible] و کورنش بجا آورده خوبوس شد [illegible]

مظلوم تمام حقیقت مطلب را ورباعث آن ورفتن خویش طرف [illegible] یکیک

بجناب حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه شرح بتمام و کمال داده و رخصت رفتن

در زندان خواست حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه مجرد شنیدن [illegible]

بسیار برآشفته شده امر بقتل او فرمودند و مرحق تعالی خلاص خواهد کرد بنده و

بجانب [illegible] محمد غوث الله که در عهد طفولیت همدرس بطریق برادر بجناب معلی

حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه سپرده بود رفته در سلک مریدان خاص

منسلک گشته بتحصیل علوم عربی موصول شد و هم بوسیله بندگان تعالی مقدس معلی

و بخلعت گلهای سرافرازی یافته و تا دم حیات خویش معتمد خاص و مختار تمام کار

بارگاه فلک اشتباه حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه ماند فرمودند

که ای جان [illegible] اسباب بندند و بسمت [illegible] روانه شوید حافظ [illegible]

که از حضرت خود در پیش پای ملاحظه [illegible] که خدام بارگاه عالی [illegible]

و به بعضی کار های خدام جناب [illegible] و لیکن اگر [illegible] [illegible]

کرده خواهد شد [illegible] پرسش [illegible] خشم [illegible] گفت که [illegible] حضرت [illegible]

باج [illegible] رتق [illegible] [illegible] بدست مبارک خود [illegible]

است حالا اگر [illegible] غضب [illegible] کشتن است [illegible] [illegible]

شد را بند زمیندار مظلوم را همراه خود برده [illegible] زندان [illegible]

شیخ معز الدین در دیوانیان نواب مغفور رسانیده [illegible] حقیقت زمیندار

مظلوم و خشم و غضب که [illegible] حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه شیخ معز الدین

فرستاد و نواب مغفور [illegible] زمیندار مظلوم را از قید خلاص داده پیش خود

طلبید [illegible] و تشفی و شفقت و مهربانی بجا آورد [illegible] حضرت

و گفت که برو بخانه خود بخاطر جمع به کار بار مشغول باش [illegible] مظلوم

قطعه

پانصد روپیه پیشکی مقدم و باقی زر را آهسته آهسته ادا می کرده باشیم

پس از این بعد چند روزی حضرت شیخ منور از بزکته پائل آمده بشرف سعادت

قدمبوس حضور مشرف شدند که آن عالیشان شرف حضور بر نداشت و استفسار بر قدم مبارک

حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه ظهور گزیده بود ساعتی خاموش مانده مرحوم گفت

که شیخ پیش را از قدم ها برادر و شیر بگفته و برای پاس خاطر خادم صمد و عتاب شیر

پیر باز تعجیل را در قفس تعطیل انداخته بودند از حزن و ملال شیخ منور به حد قرب

بحبسه چند روز کار ها انجام اقامت پذیرفت و مستغفر بر تقصیر

همه آن ایام فرخنده انجام بحیث التماس در حصول نور سعادت

دو جهان شد و نعمت جاودانی بجناب حضرت قبله پیر دستگیر رضی الله تعالی

عنه چند سبق بالمشافهه رفته بود و این مقامات روبرو استفسار کرده تقسیم بنظر تحقیق

و بعد انقضای سه چهار ماه با بشری حکم زیاده سعادت و نعمت ابدی از

جناب پاک مقدس معلا کعبه دین و دنیا حضرت رضی الله تعالی عنه خاطر کرد و صد
خلعت خصوصت معطر بطراز زر بزاران هزاران نثار و ایثار او جمعیت روحانی
و زر غلبه و فتوح پوسیده بجا منفعه و در فرسه بگوال که مولد فقیر بقصرا
در رسیده بود چند الم یک شخص معتبر خوانده علم فارسیه ساکن قریه مولد
فقیر بر تقصیر نزد این احقر آمده ظاهر کرد که امشب در واقعه دیدم یک شخص غیر آشنا و
من هر دو با هم متفق در یک جا هر هند در یک جایی نشسته و بر آنه میکریم و با آن مرد غیر
آشنا میپرسم که این جایی ویران و خسته افتاده از آن کیست او در جواب
گفت که این جایی شیخ فتح محمد نامی مرید قطب الاقطاب شیخ المشایخ و الاولیا
حضرت شیخ علیم الله الحسینی الچشتی الجالندهری است باز باو میپرسم که این
جا چرا این طور ویران و خراب افتاده است آن شخص گفت که او
بحضور آنحضرت رضی الله تعالی عنه بابت معذرت شیخ فیض بخش مدار ساکن

بین سرحول قرار و عهد کرد [illegible] حضرت رضی الله تعالی عنهم
[illegible] کمر خدمت بر میان او بسته شد و لوازم الفاء بجا آورد بعد ازان
[illegible] بعد از آمدن این فقیر در قریه مسکن خود آن حضرت قبله
پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه بتقریب زیارت بخش شهر جالندهر و رونق بر
دولت خانه فقیر کاشانه خود شدند بعد یک دو ماه از آمدن آن حضرت قبله دین و دنیا
رضی الله تعالی عنه خبر رسید که شیخ فتح محمد از قصبه بانیل باتفاق
جماعت و سپاه بالکم زیاده سواران بلاد زمان خود کوچیده بسمت قلعه متعلقه خود
که بر سر حد تعلقه الهه زمیندار سردار قصبه مذکوره انداخته بعد صرف و نهایت بین
زمیندار و شیخ مغرالیه بسبب مرمت صفا کردن القلعه بمیانجیگی حضرت
بعد قریب دو سه صد سواران زمیندار در رکاب شیخ مغرالیه در کمین نکاه فرید

و لهذا چون ندو تفنگ سواری شیخ مغفور الیه علاء اینان بعد رسید سواران

زمینداران انکلیس کاه بر جستند فیما بین جنگ واقع گردید بعضی جانب

او الا بر زخم تیر بندوق طایر جان شیخ شربت ازجام اجل چشید مصرع

پوشش بلباس رنگین شهادت گردید و بسوی آسمان عقابی پرواز

کبوترنیه در سبزه زار چمن باغ خلد برین خرامان گشت والله اعلم بالصواب

وانا لله وانا الیه راجعون سبحان الله بزرگ حق جل وعلا که پاک حق جل

جلاله چه بندها از نامرادی هستند نه مشتری بخار پرستی و خودبینی و خدمت و فرمان

برداری ایشان بندگی و محکومی فرمان حق است هر که در رعنائی ایشان نامراد گشت

در هر دو جهان مراد دل شاد گشت و از خود پرستی چو یاران خودکامی شد در

ز رود سرای باعث برنائی شد   بجز خودکامی هر رو بینش عزیزان

کلاه بیشتر کر روی پای تیزان   الله علی التوفیق وهو علی کل شیء قدیر

فقط

[illegible] غضب اولیاء خود عین غضب حق خلیل کن حذر از غضب
تا نباشی بس ذلیل تا توانی خدمتش از مال و جان خود بکن تو کریمی
زین سبب بوی رکلذار خلیل [illegible] هو الله العلیم شما نجان زمید از موسم
یکسوال که مسکن و مولد این فقیر حقیر است در آخر عمر خود خلعت بیعت از بارگاه
مقدس معلی ارفع اعلی حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه با صدق و دل
و ارادت کمال در خدمت و عبودیت خود پوشیده بود از چند روز کار بجناب عالی
معالی حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه عرضی حال و ملال خود مرین مضمون از
حضور پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه عرض کنم حضرت قبله دین و دنیا سلامت
عرضی و خدا فتادن تعلقه و کار و بار زمینداری بواسطه غلبه کفار و حکومت آنها
خیلی دل تنگ و ملول است و پیش ازین که خاک آستان حضرت شما را بوسه
دهم رخصت از دل خود از بنکار پیر حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه بسینه بودم تصمیم باختیار خود بودم

C-145

بهر سوی که مزاج دلم هوادار میشد و هر طرف الفاتی که از شنیدن دیوان فروبت بندگانعالی با پیش
افتاده و در اینجا عزلتی برجیس صدق و اعتقاد و طوق عبودیت و بندگی در گردن انقیاد
میبیند و بعون امرواز شاهد بندگانعالی حضرت اقدس و ارفع جای حرکت و پرواز
کردن نمی تواند و این غلام از صدمت پادشاه احمد شاه که پادشاه قندهار
و کابل است بوسیله و ذریعه شاه ولی و در پیش رابطه معرفت و آشنائی و
طریقه اتحاد و صداقت میبیند اگر حکم عالی مقدس معلی حضرت بندگانعالی در رفتن بسمت
ملک قندهار و کابل بحال بنده وی شرف انفاذ یابد تا قصد رفتن آنملک در پیش گیرد
و الا هر آنچه ارشاد معلی صادر شود بران عمل نماید انشاء الله تعالی
و در جواب این ارقام فضائل توام مبین مضمون فرخت مشحون فرمودند که ملک قندهار
و کابل هیچ بسمت و رفتن آنجا فایده ندارد اگر قصد رفتن دارید سعی نمائید پیش صدارت
بطریقه وارادت خدمت شاه جهان آباد بروید پس خان صدر با صدور فرمان فیض نشان

لازم احمد خان حضرت بندگانی نقابانی چند از بلاد و مان خود روانه سمت شاه
جهان آباد شدند بعد چند روز قطع مراحل و طی مسافت بمعوده بخیر و عافیت
در شاه جهان آباد رسیده بعبد الاحد خان وزیر اعظم بادشاه عالی گوهر انهاد
ملک منه و سان جنت نشان است و رخود و وزیر اعظم جوهر قابلیت و اهلیت
دیده و فهمیده و دانشمند دیده و دانسته برای تحصیل از ریجا بجانب خود فرستاد
و سند حکومت انجا باو داد و همدران ایام خبر مرگ بادی شاه احمد شاه قندهار
و زوال سلطنتی گردش بسر شش و کشش وزیر شاه ولی را معوقه خبر سر و ان
و دیگر شهره افغان گشت پس فرموده حضرت پیر و مرشد گیر رضی الله تعالی عنه
بشهباز خان که ملک قندهار و کابل هیچ نیست و رفتن انجا فایده ندارد
بظهور پیوست مردان خدا خدا را بینند اسرار نهان و آشکارا بینند
آن چیزی که شد نیست بعالم ظاهر در آئینه دل خویش مصفا بینند و خالی

قریب یکصد [illegible] جاگیر حکومت [illegible] سیدن مزبور مصول جاگیر را مصدر
موافق قرارداد واقعی فرمایند مزبور را خطاب بخانمزادیه آرزوگی خاطر وجدائی مزاج
پیش خانمزاده ارسال بجانب طرف شده باو وزیر الممالک نواب نجف خان ملاقی گشت
و وزیر الممالک بعد چندروز خانمزاده را همراه خود برده به بادشاه عالم پناه ملاقات
کنانیده و ربانیه امیران ایستاده گان پیش پایه تخت سلطان و بعد
ایستاده شدند که جز ظل و تعدی زمیندار جنت سوریه صلابت بدهنا و باغی در بر
بادشاه عالم پناه بطرف امکان دولت و اعیان حضرت دیر بیکس
و گفت شنود که امر جلیل القدر بادشاه کیتی پناه را فرمان برداری نموده بر سر
زمیندار باغی بدهنا کمر مبارزی در دل و در بر میان مبارزت و مبارزت
بسته تردد و کوشش در استیصال و فتنه زمیندار باغی بدهنا نمایند و
پیشتر خانمزاده بوزیر الممالک نواب نجف خان گفته بود که از بارگاه

پادشاه عالم پناه صحبت کدام جای سپاه ... بس دولت وزیر الملک ...

... پیش ... عرض کرده خلعت ... مرتب ... دیگر ... سپاه

و ... مهمات ... هیچ مهمات در قبض و تصرف نمیدار بایع ...

جلو ... مرحمت کنانید و خالق قدیر باین ... به عهده مسلمانان بجا آورده

در خدمت ... از ... خود آمده و توکل علی الله کرده و امداد الهی را ... شاه

... که پادشاه ... و کلید ... تا ... و ...

ادعیت کرده و ذات پاک حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه را ... القوم

مهمات خود کرده ... بر گماشت ... بی ... با وجود ... بکدام

در دست ... و چه قوت ... جزوی ... نگار وزیر

الملک ... در ... چهار روز ... هشت هزار سوار و پیاده همراه خود ... داشت

... حضرت شاه جهان ... از ... بر ... متعلقه

شب یکشنبه [illegible] آن باغی بد طینت [illegible] کرده [illegible] ساختند [illegible]

سکندره [illegible] بادشاه عالم پناه [illegible] شجاع [illegible] نصرت [illegible] هزار

سوار شایسته از فوج [illegible] جنگ [illegible]

و قاسم خان و [illegible] محمد [illegible] بلوچ و [illegible] بلوچ و [illegible] را [illegible] برای [illegible]

خانه زاد [illegible] فرمودند تا [illegible] قریب [illegible] هزار سوار و پیاده [illegible]

یافت [illegible] سوی [illegible] سکندره باغی [illegible] آن [illegible] باغی بد نهاد [illegible]

[illegible] شش هزار سوار و پیاده [illegible] هفت هشت کروه از قصبه سکندره [illegible]

و [illegible] خانه زاد [illegible] از قصبه سکندره [illegible] بیشتر سوی آن باغی بد سرشت [illegible] تمام

[illegible] بادشاه جهان آباد [illegible]

[illegible] افواج آن باغی بد طینت [illegible]

[illegible] جنگ عظیم [illegible] هزیمت

چون شکست بر ایشان افتاد و بعضی به بیابان گریخته [illegible] ایشان که فوج

شاهی چپقلش کرده تعاقب ایشان به طلبان مشغول بودند [illegible] کرار

ده هزار سوار دیگر می‌آمدند [illegible] ایشان را نیز [illegible] هر کس [illegible]

[illegible] جنم [illegible] به فضل و کرم قادر ذو الجلال [illegible] باری الطاف باری

[illegible] رضی الله تعالی عنه باد صبای فتح و نصرت بر کلگشت افواج قاهره

وزید [illegible] کل منصوب اهل اسلام [illegible] شمایم نصر من الله و فتح قریب

نصیب [illegible] اولیای دولت [illegible] ارکان سلطنت [illegible]

گشت [illegible] بعد فتح و نصرت [illegible] کره [illegible] خیم العافیة [illegible]

مراجعت [illegible] خان [illegible] که [illegible]

که [illegible] دست [illegible] گفت که سر [illegible]

آورده ام [illegible] که همراه [illegible] شده سر [illegible]

نزد خود مشغول داشت لیکن شور او ... بحضور پرنور اعلی حضرت سلطان عالم پناه

در سنه ... فتح و نصرت باسم خان معز الیه قرار یافت خلعت فاخره بخان معز الیه و چند

خلعت دیگر برای جمعداران مغلیه و غیره از حضور [illegible] پادشاه [illegible] شد

شد و خان معز الیه بخطاب [illegible] خان [illegible] شهاب خان [illegible] منصب [illegible]

در نوبت [illegible] سرفرازی یافت و از حضور لامع النور چند [illegible] بخان معز الیه

فرمان عالیشان صادر گردید که این [illegible] و [illegible] چند آنکه بیشتر ملک [illegible]

[illegible] از ان [illegible] جمعداران [illegible] منصب [illegible]

که فتح و نصرت در سند ملک تمام خان معز الیه استحکام یافت و نام ما [illegible] شد

پس جمعداران مغلیه با وزیر الملک مشورت کردند و گفتند که اگر این مرد بجای

[illegible] گشت و دیگر [illegible] آورده [illegible] گرفت [illegible]

شما و ما [illegible] هیچ نخواهد ماند [illegible] کسی [illegible] جهان پناه [illegible] از [illegible]

[illegible]

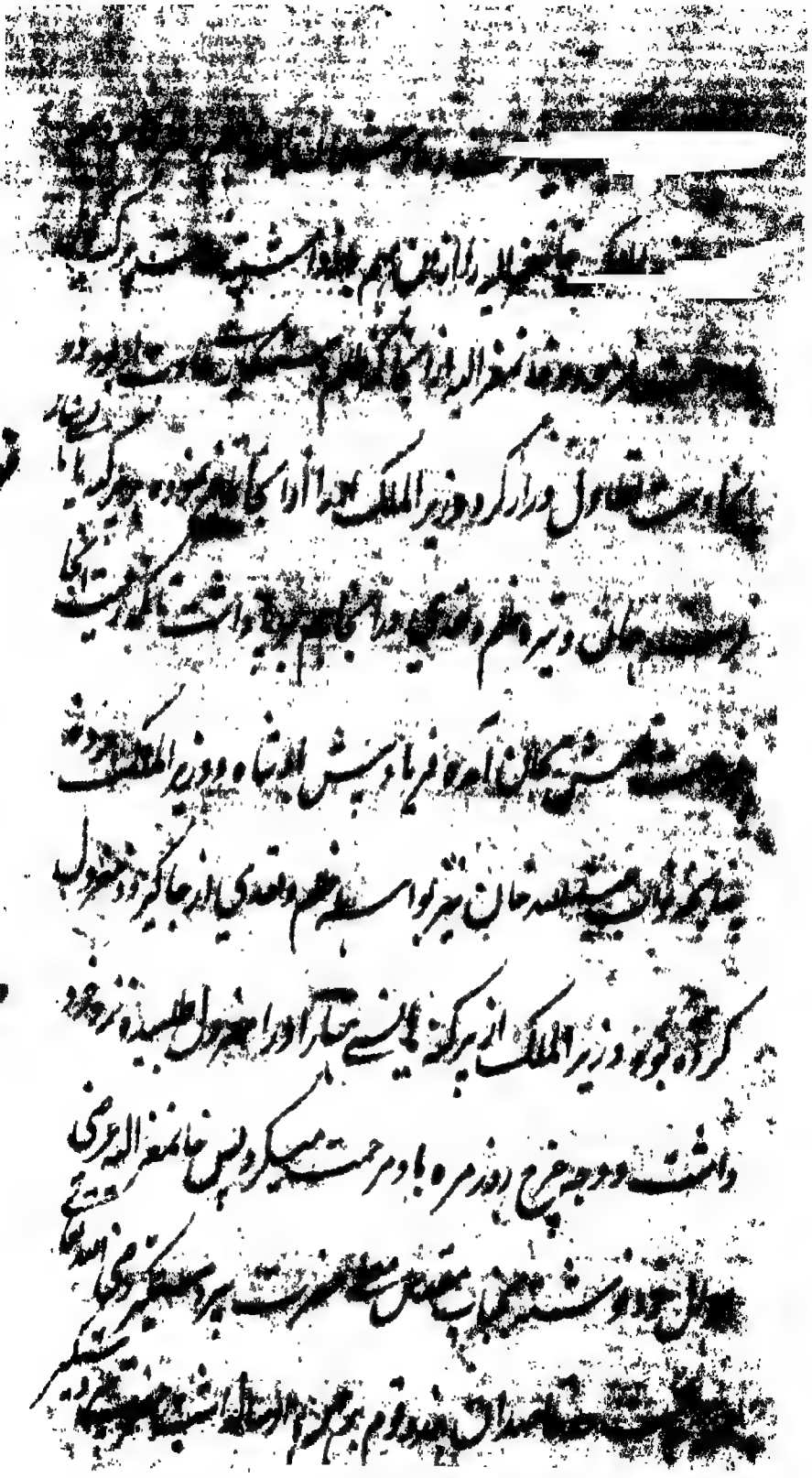

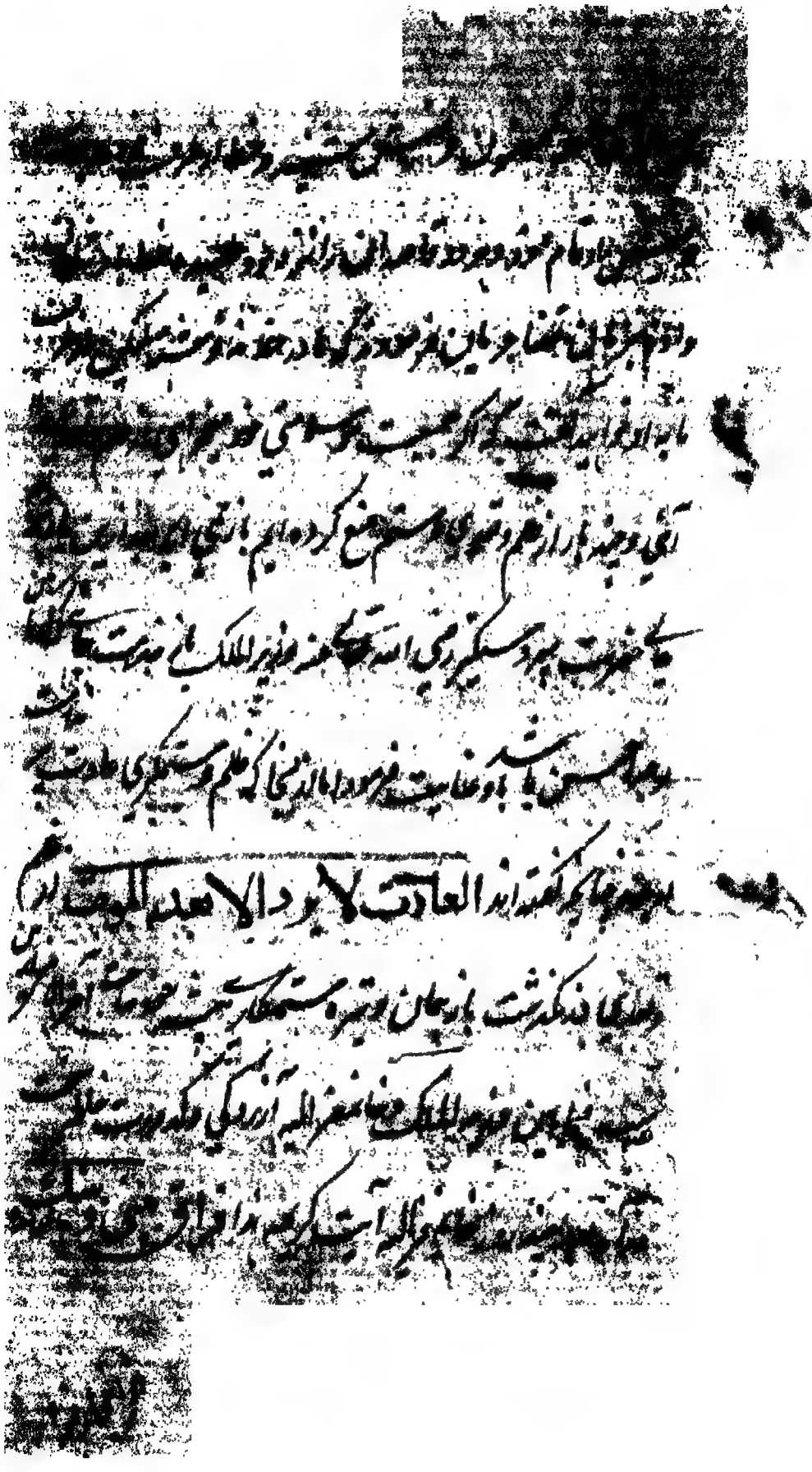

[illegible] بتجربه تعلق ذکر یافته [illegible] چند روز [illegible]
[illegible] مرض طالع گشته [illegible] در [illegible]
شعبان [illegible] آمد و مرض در باب [illegible] ساعت تنها [illegible] از
مرض مهلک [illegible] به آقای حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه
نوشت [illegible] زاد [illegible] او گرفته [illegible] حضور پیر [illegible] عسکر
رضی الله تعالی عنه رسیده بسعادت قدمبوسی حضرت مقدس معلی
مشرف گشته مرض او گذرانید و برای صحت و شفا نمود دعا از جناب معلی
درخواست نمود آنحضرت رضی الله تعالی عنه فرمودند که این مرض او را
و مهلک [illegible] نیست پس بعد ازین عنقریب مرض شدت اثر [illegible]
کرده [illegible] ملک گردید و طوطی جانش از قفس
جسم کرده [illegible] جناب [illegible]

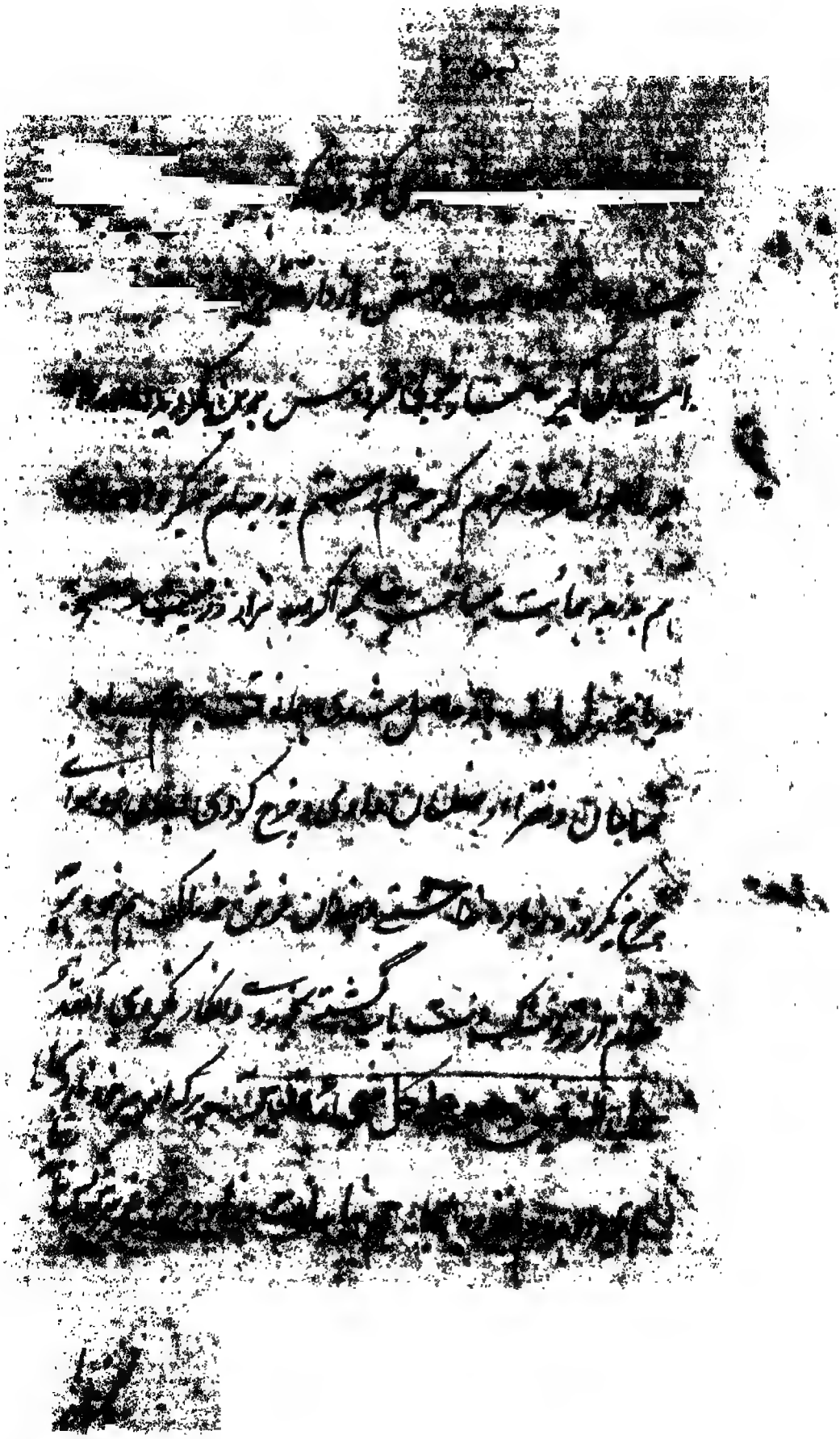

نقشبند دوم

مکتوب [illegible] هو الله العلیم شیخ و بقلی نامی که معرزن دغو رزدان

بود مرید حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه بود کسب دکان گندم و آرد

میکرد فقیر [illegible] فروشی میکرد و از توجه پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه مرجع الحال

صحبت [illegible] اش [illegible] چنانچه در آن شغل آسمانها بر انجم [illegible]

چنانچه خرچ خوراک روزمره خدام جناب [illegible] بواسطه [illegible] حصول [illegible]

[illegible] کفر بطریق قرض از کسب [illegible] دکان دار برداشت

[illegible] شیخ [illegible] بجناب [illegible] حضرت قبله دین و دنیا [illegible] شده عرض

کرد که یا حضرت پیر مرشد پیش از این خرچ خوراک روزمره خدام جناب عالی

[illegible] غلام برداشت شود و حالا که بعد از بارگاه [illegible] اشتباه چیزی حاصل

شود [illegible] باین غلام عنایت کرده باشند الا [illegible] او [illegible]

غلام [illegible] نیاز [illegible] کردید [illegible] عرض کرده [illegible]

تحصیل خاطر و رضامندی بندگان نموده برداشت خرج خوراک روزمره
خواهی در رکاب عالم باحضرت قبله و کعبه ظاهر و باطنی را بر ذمه خود لازم بود
کردانیده تا آنکه چند روز کار برداشت خرج معهوده روان داشته در هر دو مقام
کردن خرج خوراک روزمره و غیره از واجبات سرکار حضرت پروردگار بندگانی
حافظ شیخ نظر محمد مرحوم مغفور که ذکرش کرده شده مختار بودند که هر روز
حافظ مرحوم بحضور موفور السرور حضرت بندگانی مسائل حاضر نمود حضرت
رضی الله عنه از راه لطف و مهربانی باین فقیر بی تقصیر برای آوردن خرج آن روز
از دوکان شیخ نامبرده بزبان درفشان خود ارشاد فرمودند لیکن این فقیر بی تقصیر
بر طبق امر عالی نزد شیخ نامبرده خرج خوراک آن روز طلب کرده و در حال او جواب
داد که حالا مراقوت برداشت خرج نمانده است چیزی که مبلغ شصت روپیه را
برداشت خرج برداشته ام آن را زمین بیم بعد ازان دیگر خرج خواهم

[illegible] که از دکان هندو برداشت چنج میشد دو درصد سه
صد روپیه برداشت میکنست آن هندو کاهی عرضی از زبان خود نزد برادر
بود هر چند او را معقول کردم و گفتم که ای شیخ که امروز حضرت پیر دستگیر رضی الله
عنه بزبان مبارک خود باین فقیر ارشاد فرموده نزد تو فرستاده است
امروز مراعاتی بکردان و مبلغ تو الزام روز یافردا علی الصباح بتو حاصل شد
بهتر پیشتر برداشت چنج بکنی والا نه موقوف دارم شیخ هرگز معقول نشد
و گفته فقیر بخاطر نیاورده جواب صاف داد پس این فقیر پر تقصیر بجناب مقدس
معلی آمده حقیقت جواب ناصوابش ظاهر ساخت حضرت قبله دین و دنیا فرمودند
که حافظ نظر محمد را بطلبید چون حافظ بحضور منیر حضرت سند گاهی رسید
فرمودند که ای حافظ همین وقت نزد شیخ برو حساب برداشت چنج تا دو
کروه آنچه زراعت برآید از کیسه خود قرض داده گرفته باو بده و باقیه را بردا

[illegible] وکان او وغیره محروف دارید و موجب آیت کریمه و من یتوکل
علی الله فهو حسبه و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب
و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء
قدرا توکل بر خدا یعالی باید کرد حق تعالی آینده از خزانه غیب خواهد فرستاد
پس به برکت و یمن عزیمت حضرت پیر دستگیر رضی الله عنه چه در حیات
و چه بعد وصال آنحضرت رضی الله عنه تا حال خیر خوراک و پوشاک
و دیگر احتیاجات دولتخانه فیض آشیانه و حدام بارگاه عرش اشتباه
و احتیاجات عرائس که در هر سال بهار عرس مقررست عرس اول
بتاریخ ششم ماه رجب المرجب حضرت قطب الاقطاب شیخ المشایخ والاولیا
حضرت خواجه معین الدین چشتی عرس دوم بتاریخ پنجم محرم الحرام شیخ
المشایخ خواجه الاولیا شیخ فرید الدین گنج شکر عرس سوم بتاریخ پنجم رمضان

[illegible] حضرت شیخ المشایخ والاولیاء شیخ محمد سعید [illegible]
[illegible] چهارم تباریخ شانزدهم ماه صفر حضرت قطب الاقطاب [illegible]
[illegible] ولیاء و دیار مقرر شد و تفیضا شیخ المشایخ والاولیاء [illegible]
[illegible] الملک شیخ علیم الله الحسینی الچشتی الجالندهری تا حال عمارت و روان
[illegible] فضل و کرم حق تعالی جل شانه که هو الرزاق ذو القوة المتین [illegible]
توجه و فرموده آنحضرت رضی الله تعالی عنه امید واثق و قوی میدارم که تا قیامت
قیامت و تقف منقش طاق سپهر بنگار آسمان و فرشش زمردین زمان زیر
پای فرحت انگیزت چشمه اعراجات آنحضرت رضی الله تعالی عنه مانند سلسبیل بجریان
و امواج خیزان روانی و جریانی دارد بعد روز دوم یا سیوم موقوف شد لیکن [illegible]
خدام آنحضرت رضی الله تعالی عنه از دو کان شیخ نامبرده انواع [illegible]
یکی زرین و سیمین [illegible] آورده و مشتری بخش [illegible]

زبال آن بیچاره در خانه دزدان کشیدند عسرت دوام دست آخر بجز
نقب زده تمام مال و اسباب خانگی او بدزدی بردند و ماند
بقصر جمعیت او پراکنده شد سرگشته وادی بی جمعیتی و آواره دشت مغیلان و دیوانه
حیران بی نوای گردیده بود بسبب ملال خود از دست کربت جور بعضی خویشان
غربت گرفته سفر ملک دکن اختیار کرده از خانه یگانه خود بیگانه گشته در آن
جا پسر خورد بیس او مانده کسب مزدوری و محنت را وسیله رزق روزی خود ساخته
گذران میکردند و رفتن برای معاف عفو کنانیدن تقصیر بمعنی روز و شب
بجناب حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه با آمدن مداومت در پیش خود دا
تا اینکه مدت ده دوازده سال همین و تیره گذشت و شیخ با بر ده از سوی
طالع و خسارت بخت در ملک دکن هر چند تک و دو جست و جو برای گشاید
رزق و جمعیت روزی بسیار میکردید هیچ موثر نمیشد و در روز و شب در صحرا بر خار

لاکستان

بوی غربت مشهور گردید تا مدت مسطوره کرد در جای پای اقبال بر
حیث در قفس طایر گشت بعد انقضای مدت ایام محنت چون نجم طالعش
همقران مشتری گشته روی بساعت سعدین آورد و بجای گفت بجانب
بسوی آباد وطن پرواز کرد و وقت برآمدن او از چاه ذلت و پیوستن
بحصول دولت عظمای میمنت تقصیرش از جناب کرامت مآب حضرت قبله
دین و دنیا رضی الله تعالی عنه در رسید یکروز در نزش بطریق معهود وقت
که حضرت قبله پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه بر تناول طعام اندرون دولتخانه
خود که بسجای انوار فیوضات الهی چون جنت الفردوس مالامال بود تشریف
ارزانی فرموده بود دمع از غرور خود در آمد و پسر خود را بیرون بیش خادمان
جناب جهانی فشانده خود اندرون دولت سرای قبله دارین رضی الله تعالی عنه
رفت و در آنوقت آنحضرت عالم پناه کعبه دارین رضی الله تعالی عنه در خلوت

[illegible] مشتمل بر دفتر [illegible] از [illegible] [illegible]

درد مند [illegible] مصیبت زده [illegible] تقصیرات

شوهر خود و طلبیدن او در وطن بگذارد [illegible] مکرمه معظمه فاطمه [illegible]

حضرت مغفوره مرحومه بی بی خلقو دختر حضرت پیر مرشد هادی آگاه دل

رضی الله تعالی عنه که در آن وقت حیات بود و وی بشفاعت کار [illegible]

او در [illegible] حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه گفت که با [illegible] تقصیرات

شوهر این زنکه معاف بکنید و دعا فرمائید که شوهر این بگذارد خود بیاید

که بهتر پس اندرین اندک روزها منقضی گشته بود که شوهر او آمده [illegible]

خاک پای آستان فیض نشان ملجا عذر خواهی و استغفار نموده

اعتراف و عفو تقصیرات کرده و بخانه خود آباد شد بعد از [illegible]

بمرضی هلاک گشت و یکه مرجان نفیس بها خود را بگور برجان آمرین که

قطعه

قطعه

منقبت دوازدهم

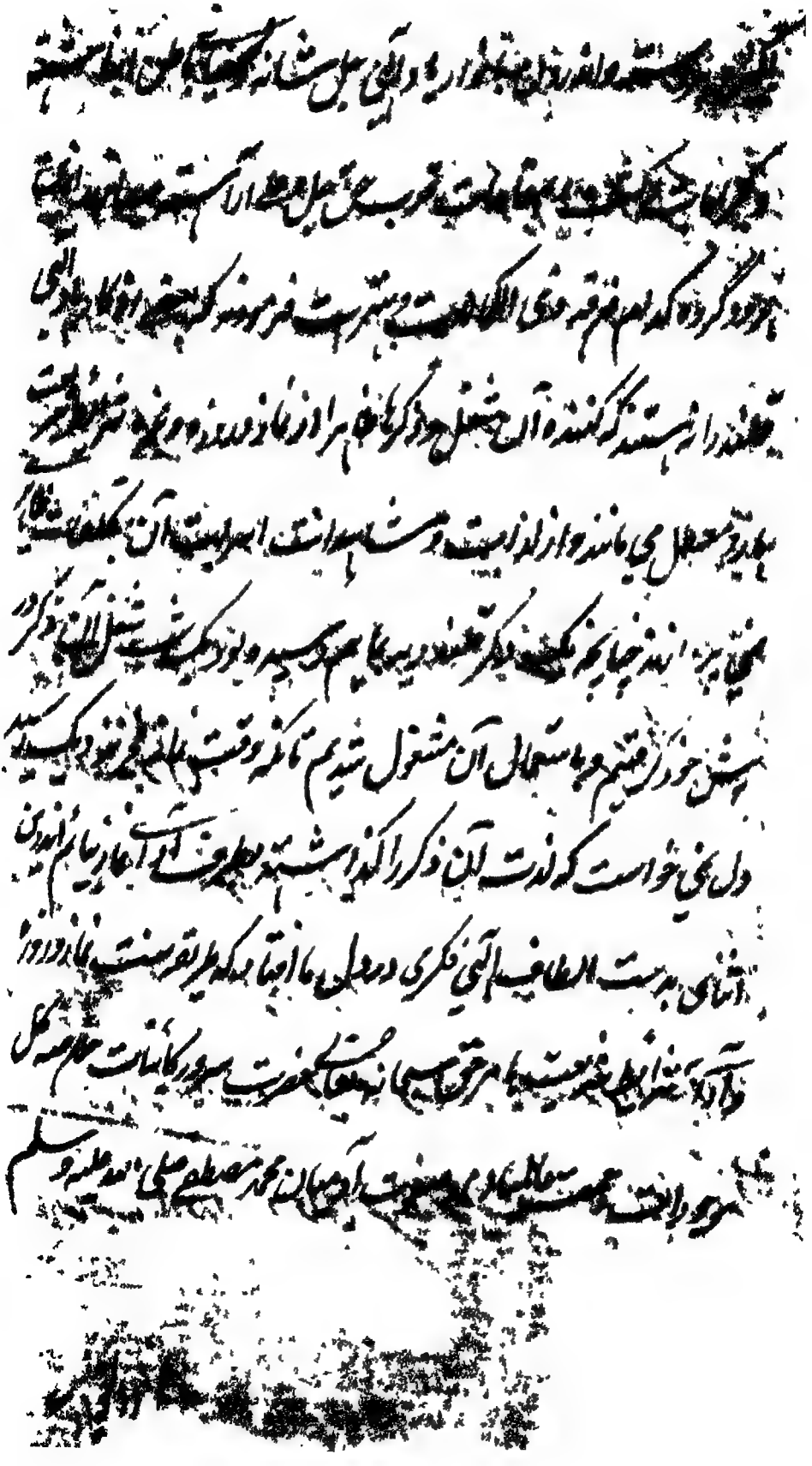

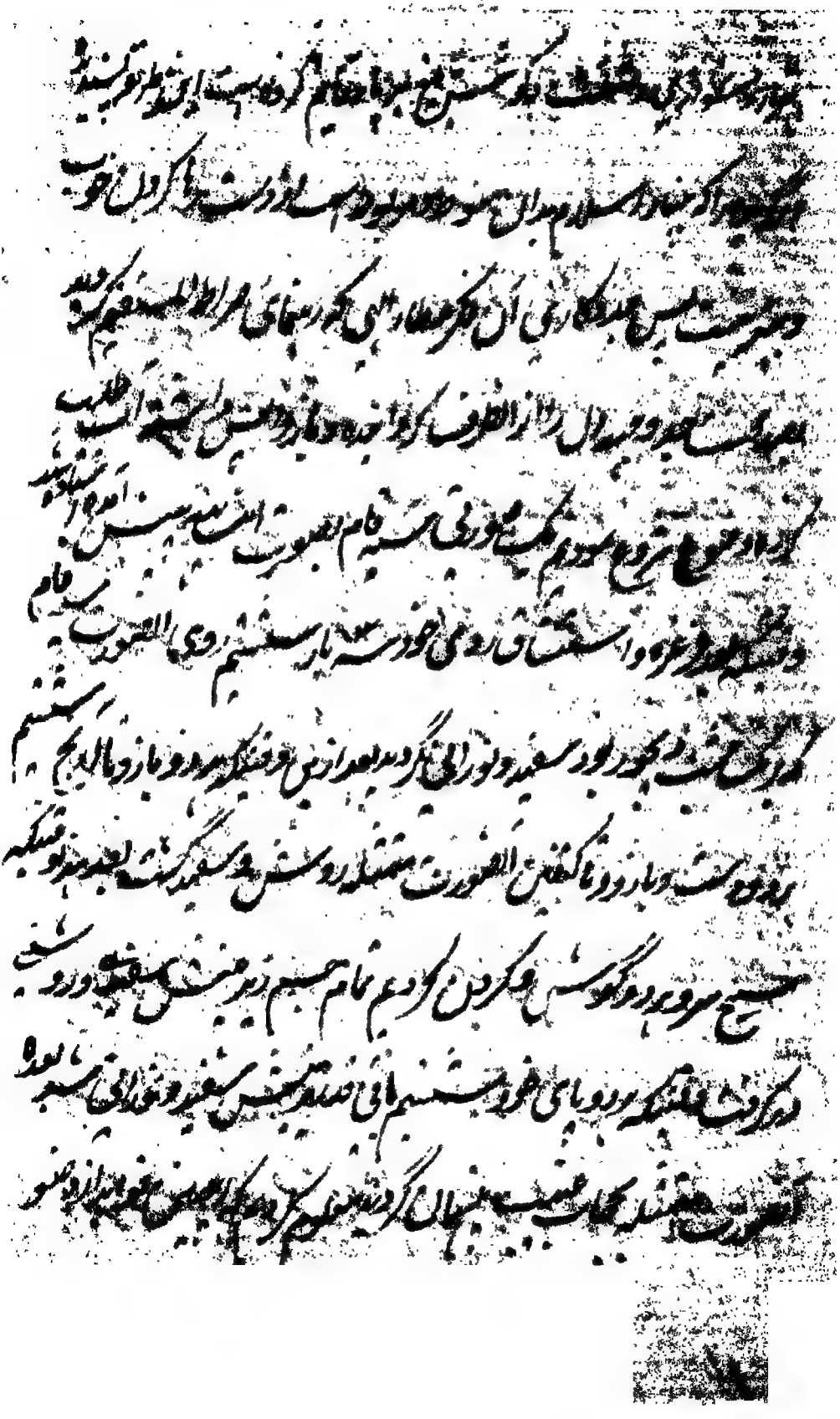

حاصل [illegible] هر روز خواندن که سی تسبیح [illegible] طریقه [illegible]
و عمل [illegible] رکعت اول [illegible] خواندیم یک فرشته صفت نورانی آورده [illegible]
همچنین در رکعت دوم [illegible] صفت دوم [illegible] آیه [illegible] ششم
دیگر [illegible] صبح [illegible] تا ثابت هرگاه که هر دو طرف سلام دادیم
تاج مطرز بطراز لآلی و جواهر انوار [illegible] حاصل شده دانستیم که [illegible]
برکات نماز حاصل می‌شود و بعد نماز فجر یک وظیفه که چند جزو او [illegible]
او هفت هفت بار در خواندن می‌آید و بعوض یکبار خواندن آن یک [illegible]
فرشته [illegible] طبقها پر از انوار الهی آورده پیش ما نهاد [illegible] که نماز روز
[illegible] شریعت نبوی صلی الله علیه وسلم [illegible] صاحب کشف [illegible]
[illegible] برکات و انوار [illegible] الهی معطل [illegible] بهره [illegible]
[illegible]

۶۷

محب صادق است که در راه او در منزل مقصود جانا خود را فدا کند و در
مقصود جانا جان خود بایه بباخت و در راه ادب دام جانا پیش خود باید گرفت
سبب سوال شیخ الله العلیم کیست شنیدم از جناب فیض مآب حضرت پیر دستگیر رضی الله
عنه سوال کردم که مرض تپ در حکم و متابعت حضرت محبوب سبحانی غوث
الثقلین میزان محی الدین عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه هست یا نی فرمودند که
در متابعت او شفا است باز سوال کردم که حضرت ایشان بچه طور معلوم
کردند که در وقت خواب قیلوله چشم باهم بسته بر چارپائی افتاده بودیم
که یک صورت بصورت انسانیه سیه فام بلباس سیاه آمده پیش ما
ایستاده مدتی بعد ساعتی او را پرسیدیم که تو کیستی او گفت که من
صورت مرض تپ هستم گفتیم چگونه آمدی گفت بفرمان حضرت
مرا این حکم شده بود که نزد شما بیایم گفتیم بهر چه بدین صورت

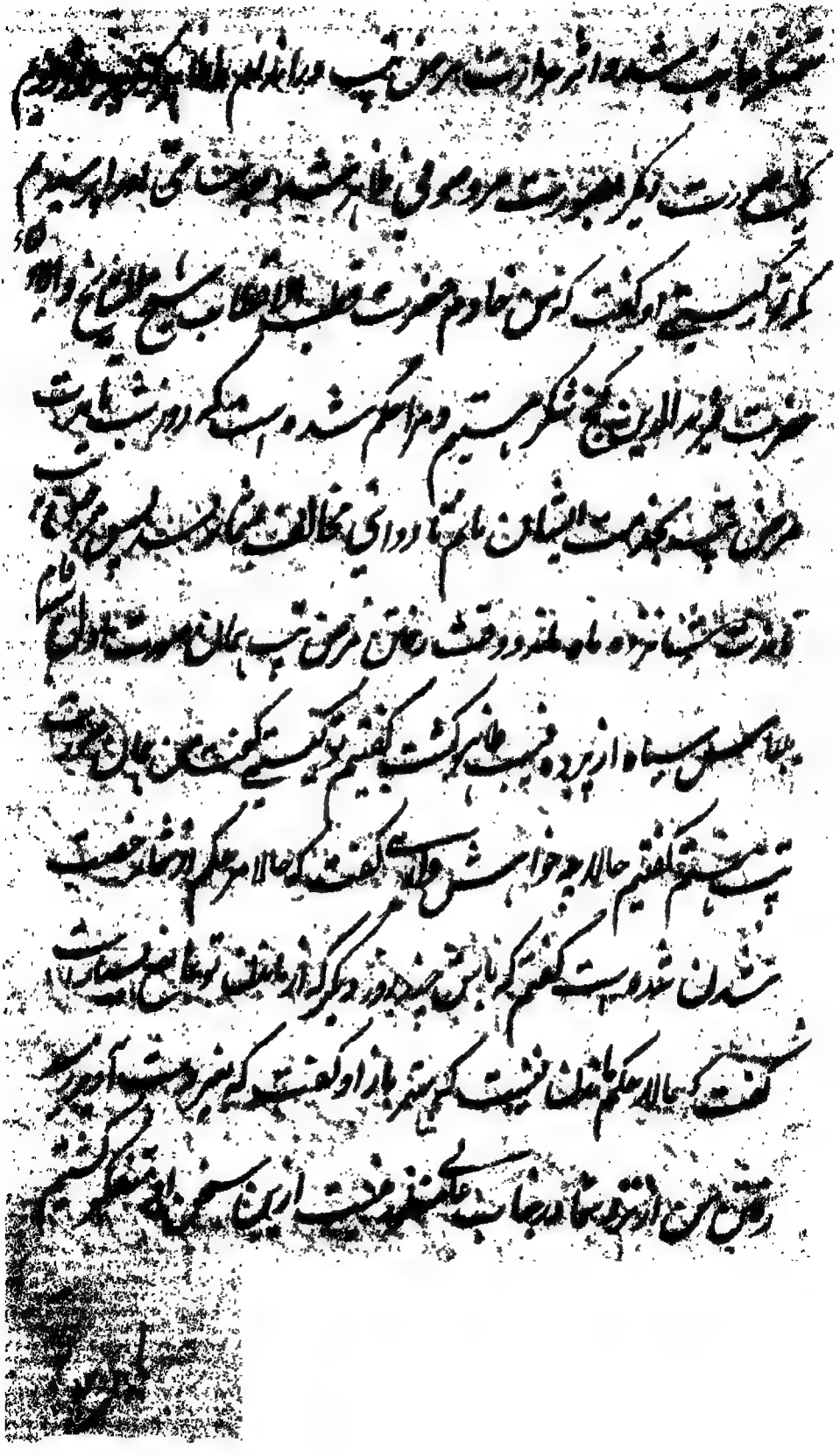

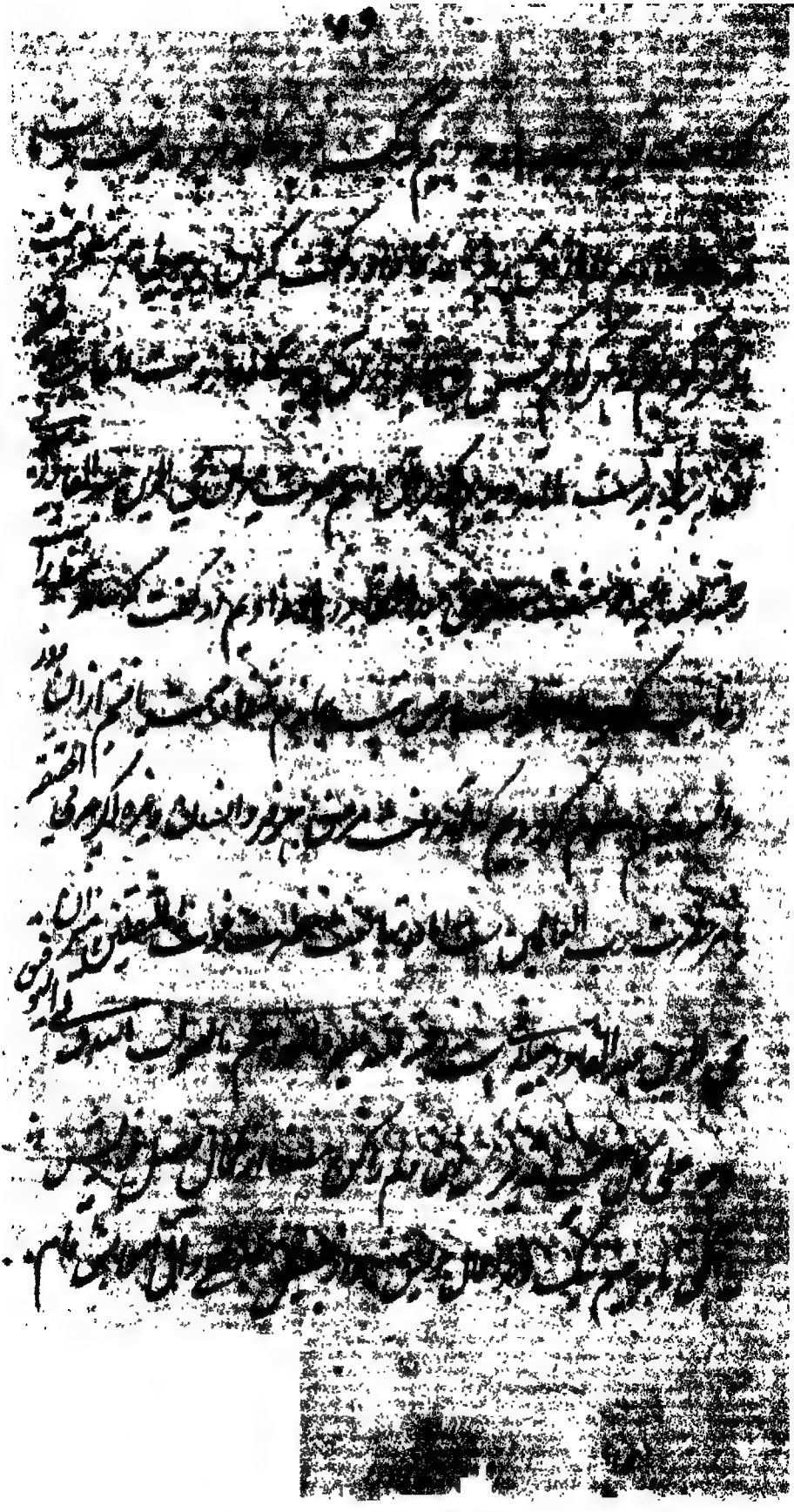

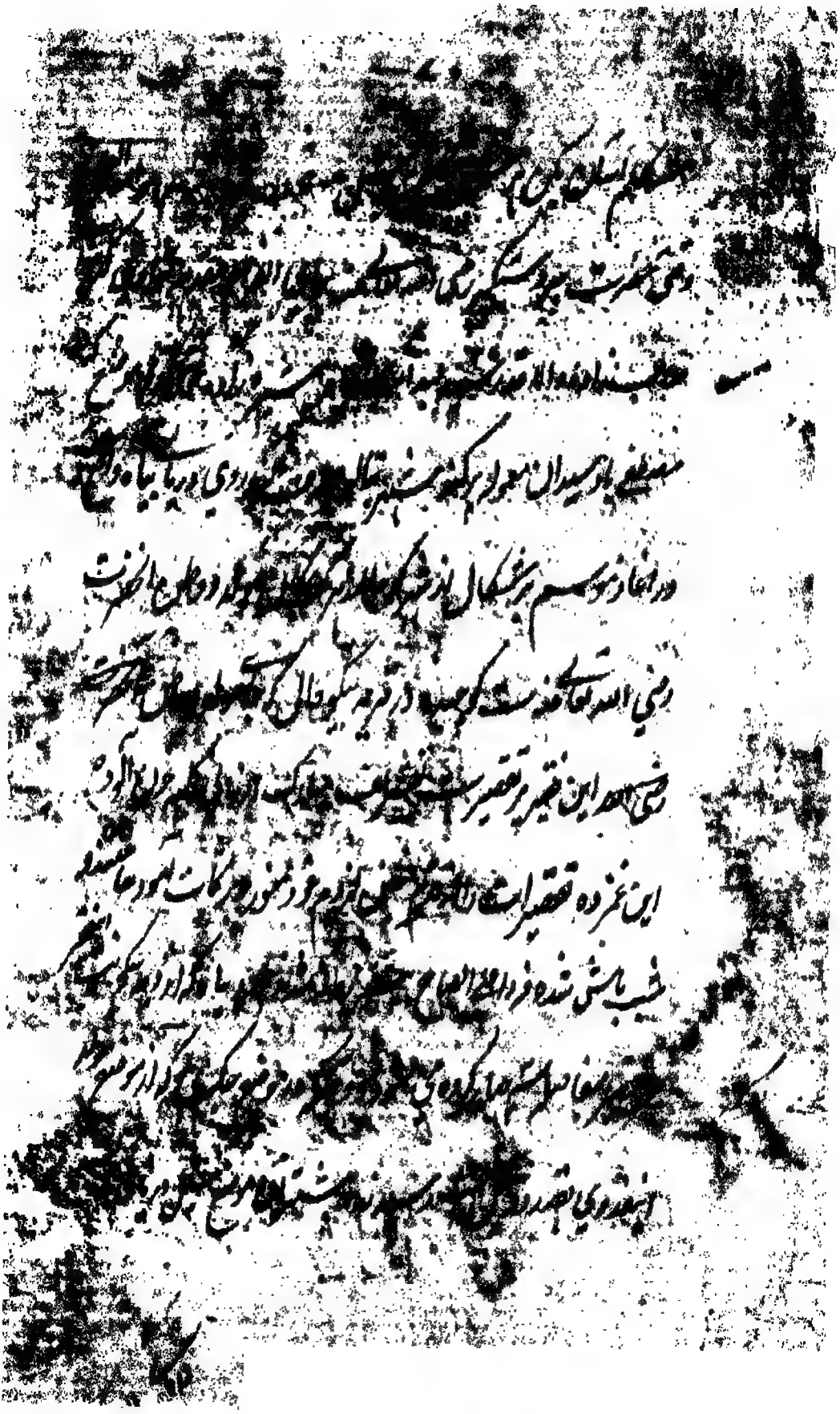

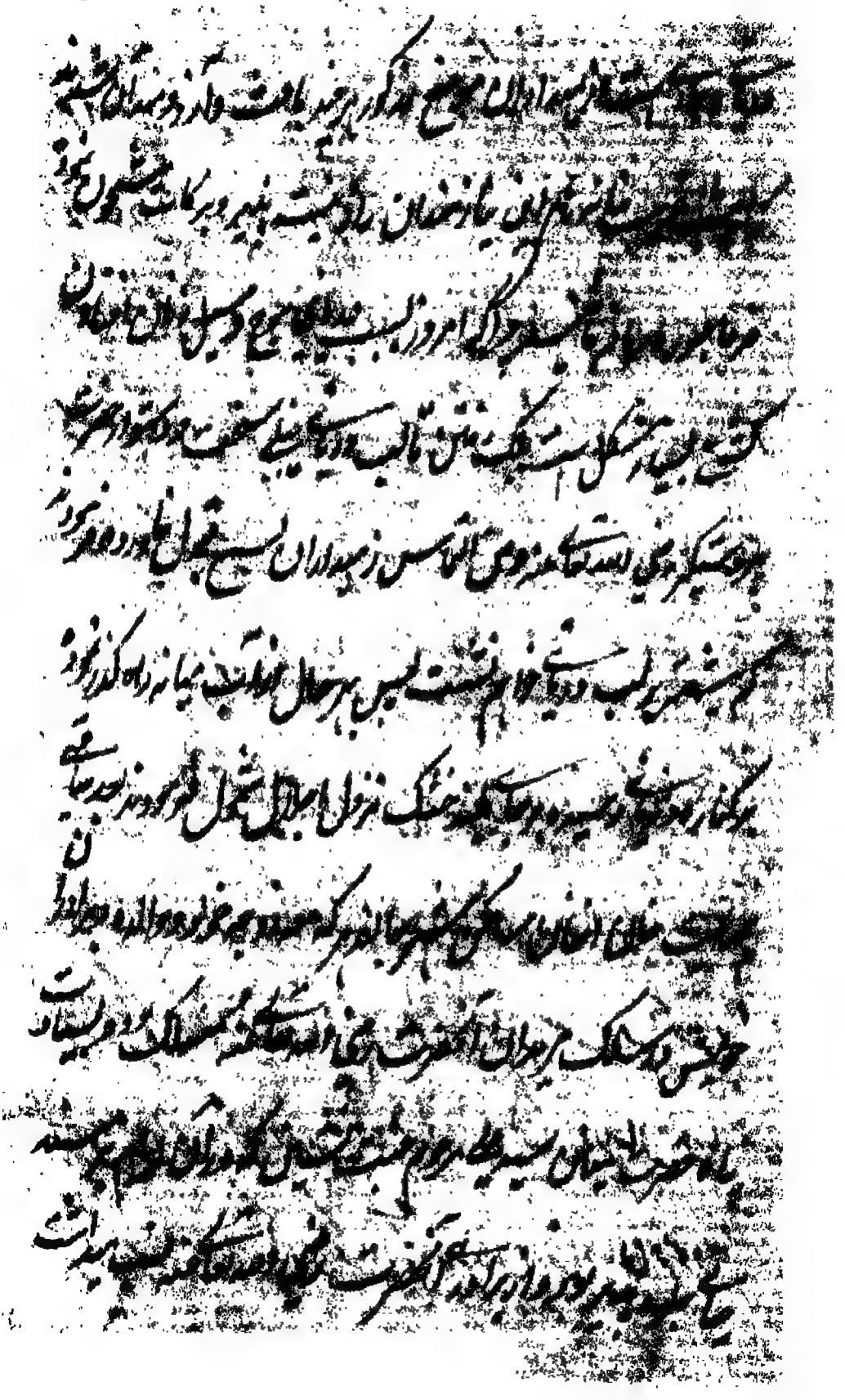

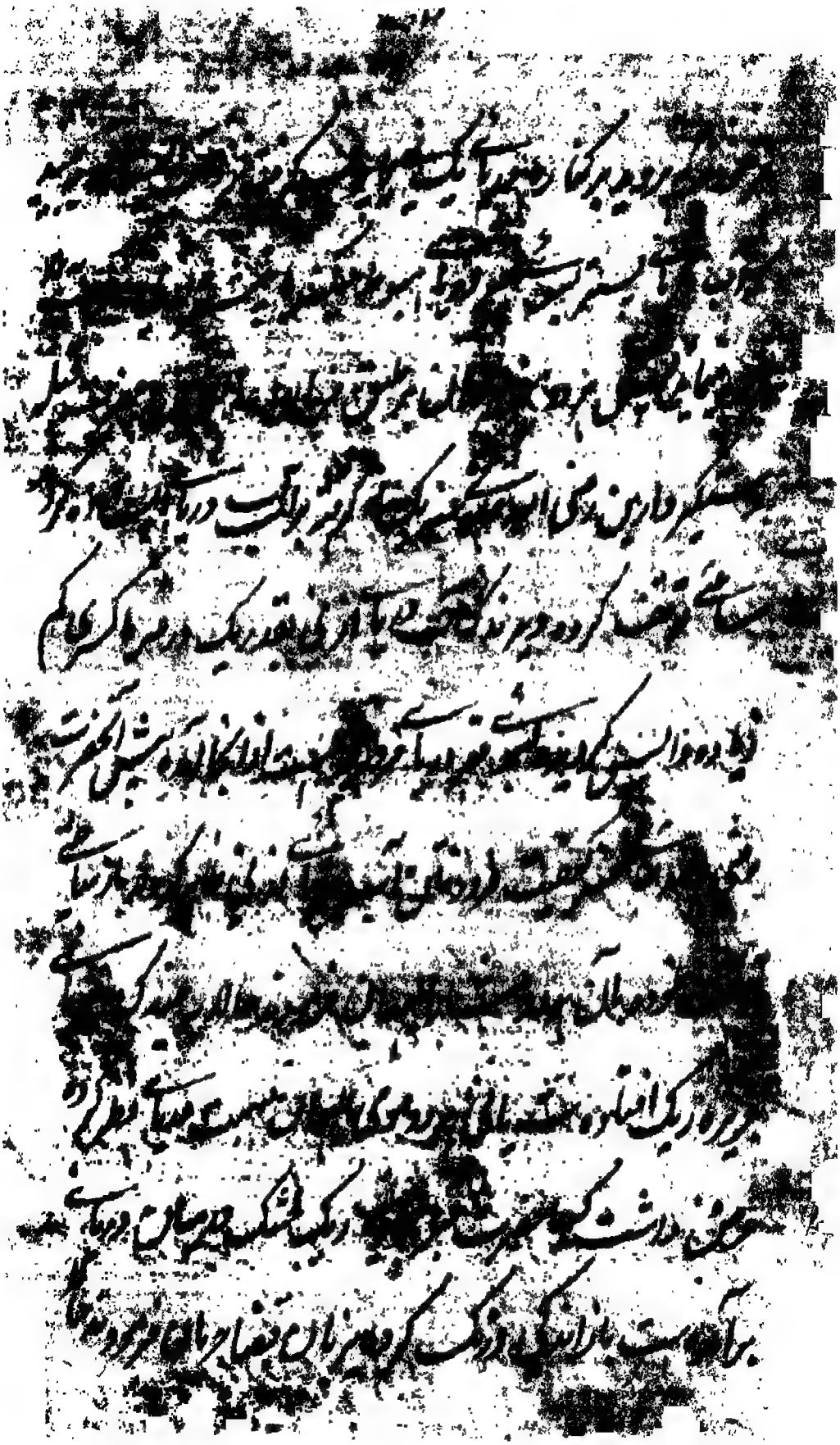

[illegible] حضرت جزیره انداز [illegible] بران جانوران نشسته [illegible] بوده
گردید حضرت بر جانوران نشسته [illegible] امر [illegible] اصدار یافت [illegible]
[illegible] اب [illegible] بیک نظر [illegible] گشته [illegible] افتاده [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

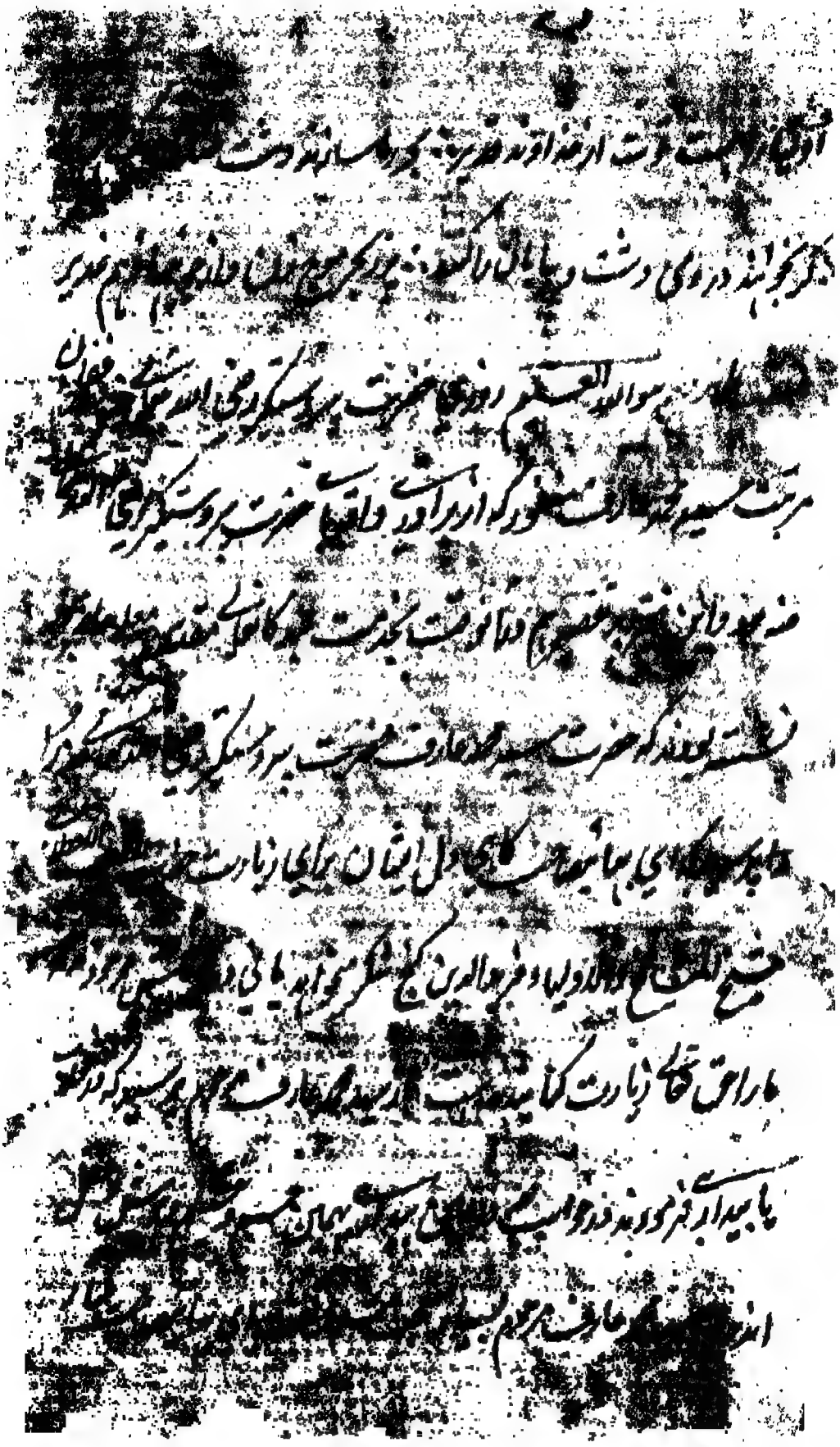

[illegible] اعظم شمس الدنیا والدین خواجہ معین الدین

[illegible] ایدیاز کابی [illegible] قدم خود بسوی خانہ [illegible]

[illegible] قطب الاقطاب میر زادین [illegible] شکر

[illegible] واقف گردانید مزمور ند کہ بگرز افضل خان افغان

[illegible] ساکنی شہر جالندہر کہ مدت مدید [illegible] بود باداشتہ نزد

[illegible] بعد سلامی ظاہر کرد کہ امروز قصد شکار آہکی داریم از خواہش

[illegible] بخدمتی زین کردہ بفرستم گفتم بہتر پس خانمزاد معہ چند

[illegible] سوار شدہ و یک اسپ زین کردہ پیش ما آورد ما ہم بران

[illegible] سوار شدہ ہمراہش روان گشتیم بقدر یک میل یا کسری کم زیادہ

[illegible] شہر بیرون [illegible] کہ ناگاہ باد تند سخت غبار آلودہ از پس پشت

[illegible] ما [illegible] دیم گردید چنانچہ ہر دو از ہیبت [illegible] باد سخت

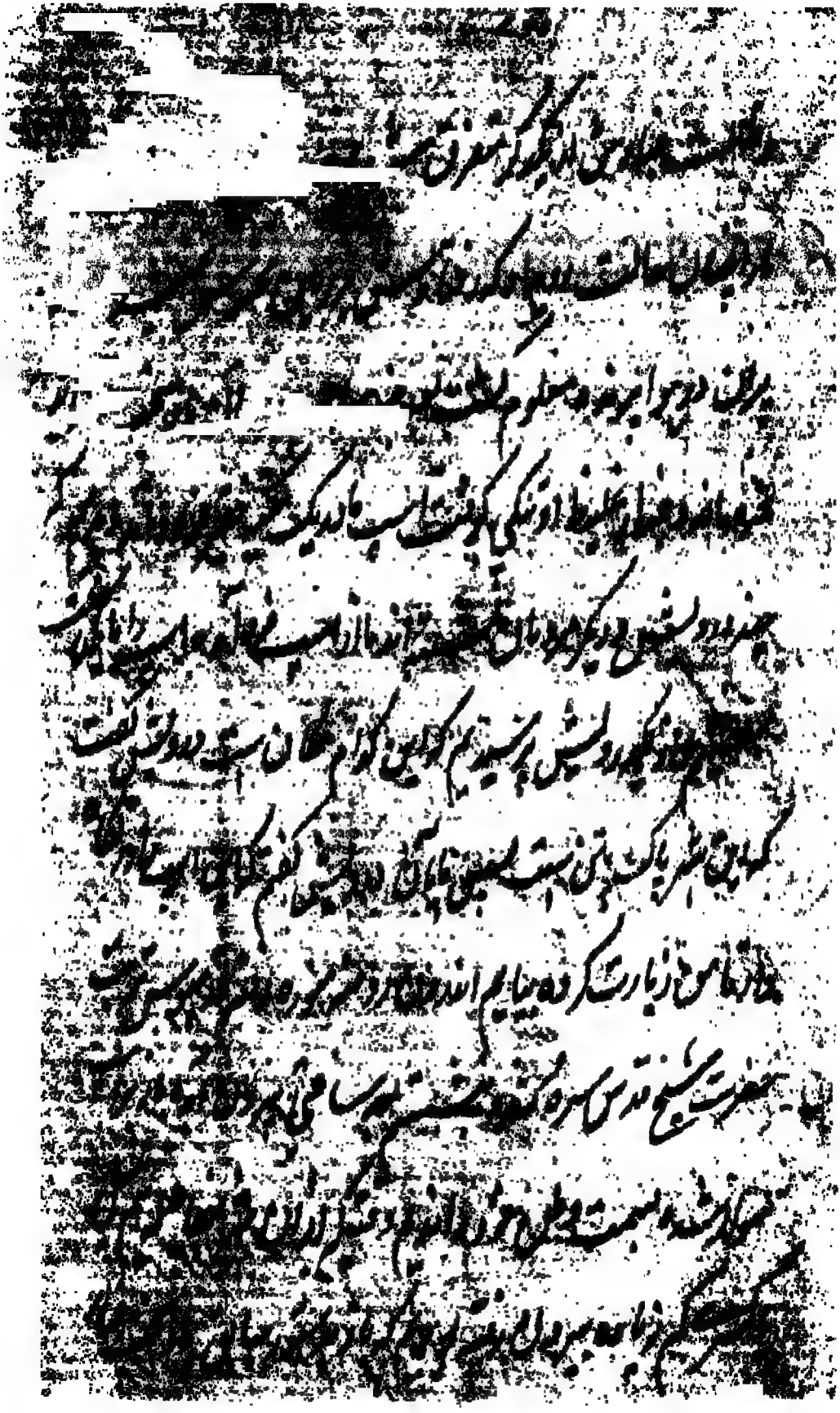

[illegible] از اسلامبول آمده بود و در اردو رفت [illegible] مالک [illegible]

[illegible] یک کتاب هم دو سخت از ولایت روسیه و دو ششلول [illegible]

[illegible] تمام خورد و آمده دیدیم که مردم بودند آنجا [illegible] خود

[illegible] یک شخص را پرسیدیم که این کدام مکان است او گفت که

[illegible] خان است که فعلا بین [illegible] در اینجا مانده و شهر جلال‌آباد

[illegible] از یک ده شهر گرفته بخانه خود آمده اسپ را در خانه خالی

[illegible] شکر ما در بیرون خدا قدرت کوتاه و آنجا آوردیم

[illegible] قدرت [illegible] مشهد پاک سید علیم

[illegible] از اول بود محبوب حق و [illegible]

[illegible] که [illegible] پرگنه [illegible]

[illegible] راه گرفت [illegible] آنجا تا آنجا سیر کرده [illegible]

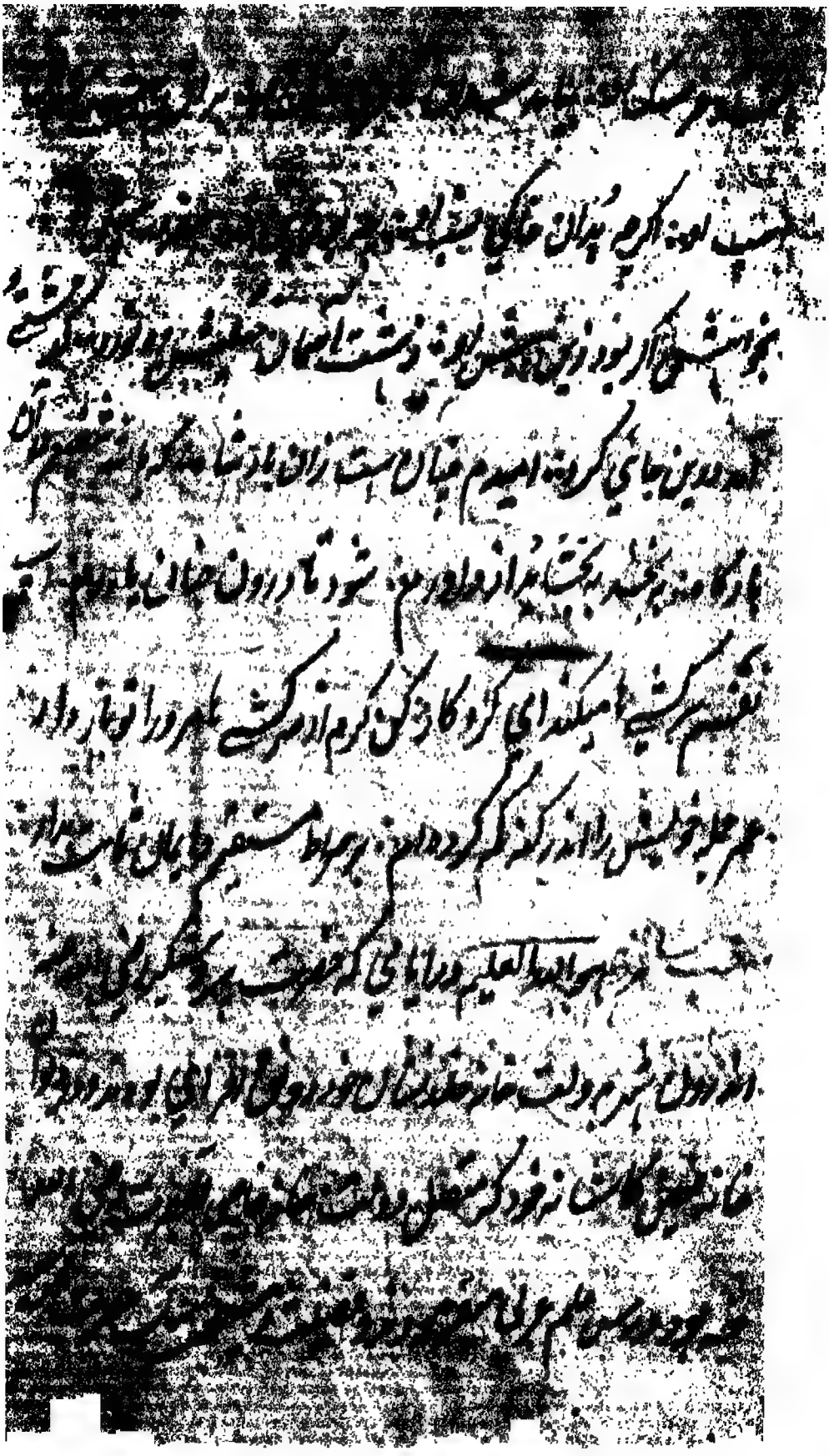

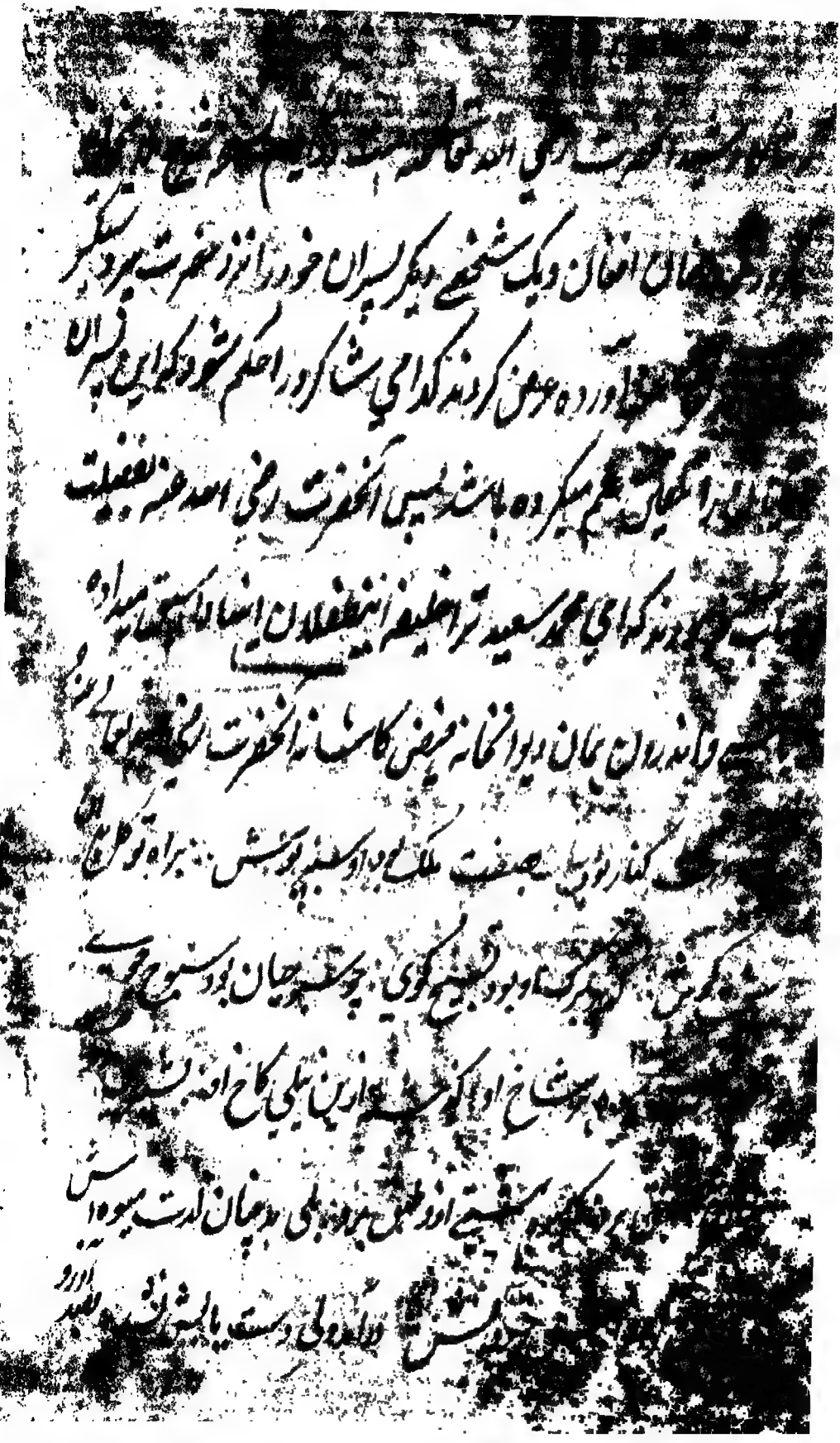

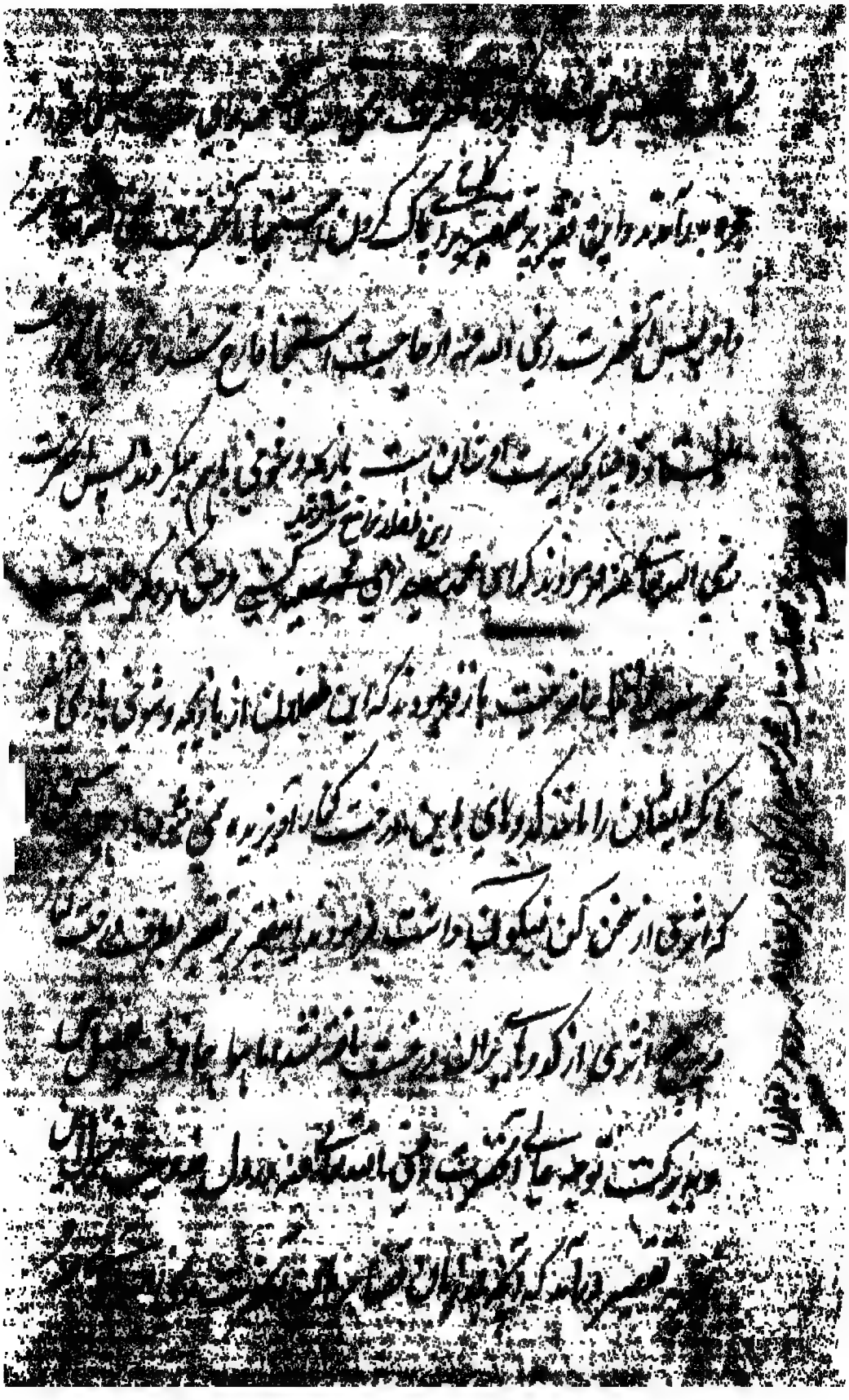

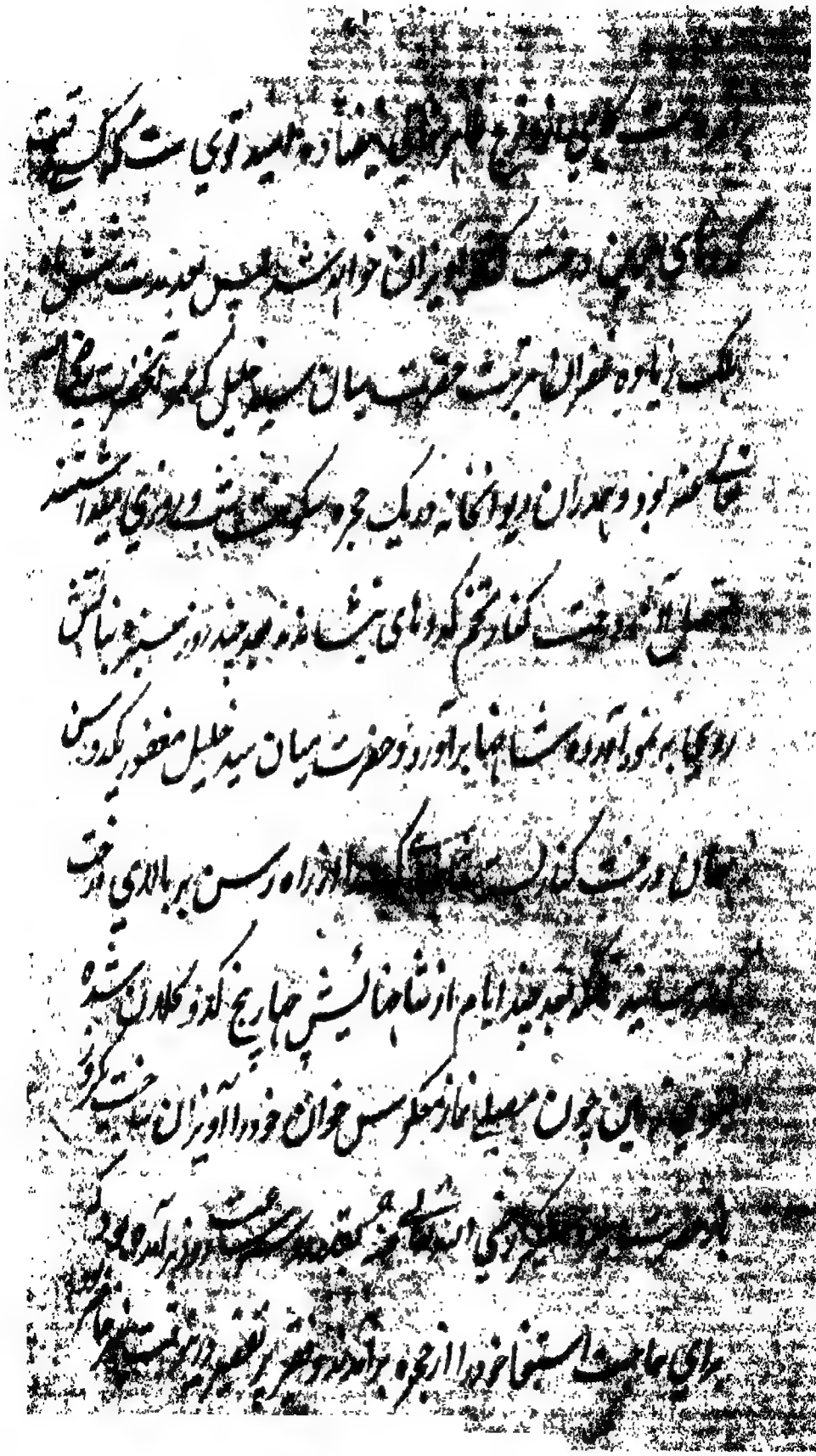

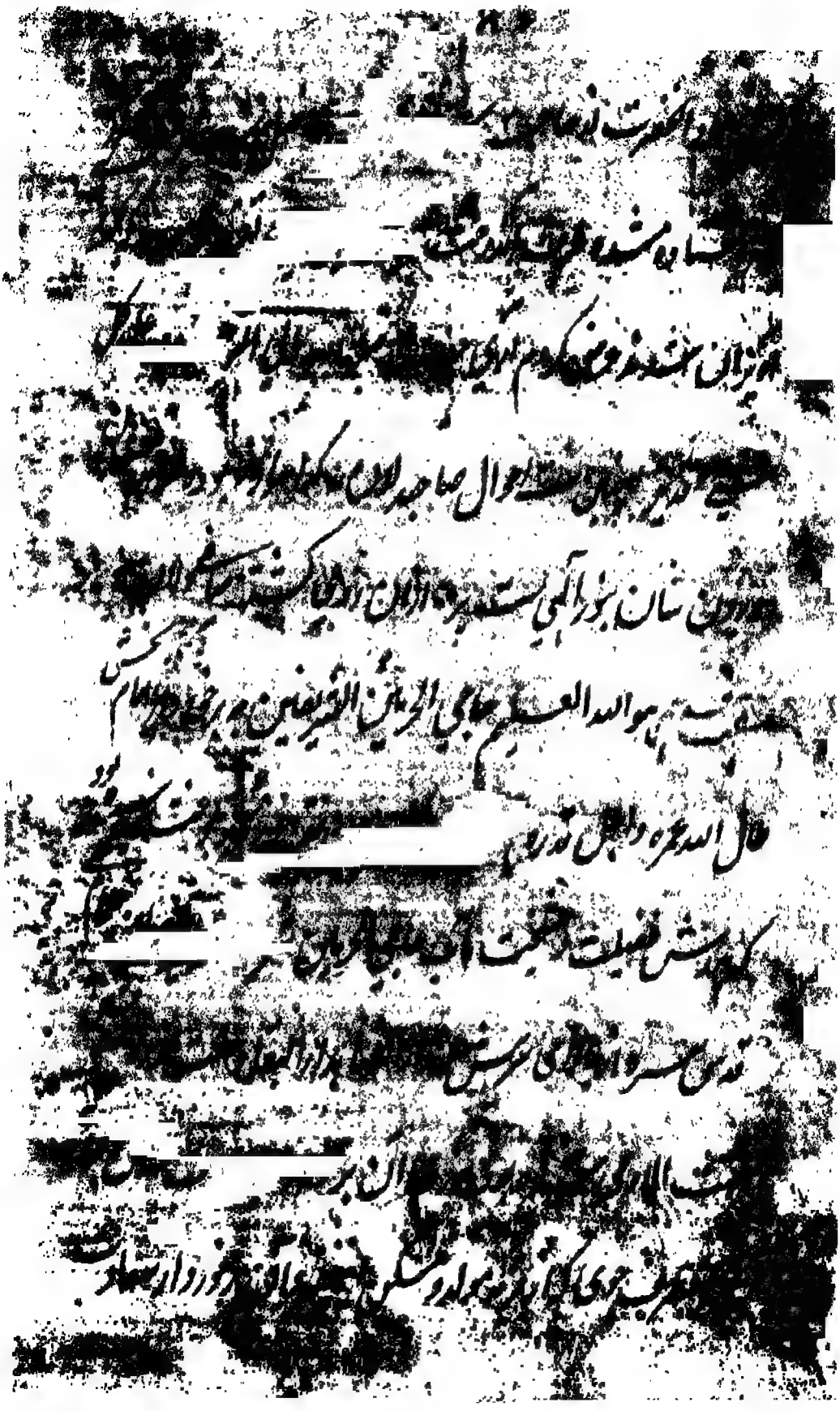

[illegible] یک میل راه بیشتر نبود از آنست آمده
[illegible] که امروز بجهت علاف کاری بطرف جوی رفته
[illegible] گاه که از طرف برگردیدم ناگاه بقدرت الهی در اثنای راه
[illegible] در یک چشم من افتاد دردناک گشتم هر چند چشم را بدست مالیدم
[illegible] نشد بلکه چشم دردمند نیز غبار را لوده و دردمند گشتم
بسیار بیقرار و از راه رفتن عاجز و پریشان شدم و فکر در دلم افتاد که
مگر صدائی خواسته باشد نابینا شوم کدام کس مدد کار و غمخوار حال شکسته
بال من خواهد شد باز در دل کردم که اگر امروز در این وقت حزین
حالت پریشان قطب الاقطاب شیخ المشایخ والاولیا شیخ علیم الله
[illegible] الجانبی بر دوام الله اقبالهم مدد و دستگیری این مستمند
[illegible] که در هر وقت مدد و پناه و در دارین غالب و دستگیر

و در ... این عاجز [illegible] ... بالا

مبارک آنحضرت چون آفتاب جهانتاب جلوه‌گری [illegible]

انداخت و فرمود که بگیر عصای ما و در دست داشتم [illegible]

تا دیده بودم [illegible] عصا گرفته بودم [illegible] قدم آنحضرت رضی الله تعالی عنه

شدم و [illegible] هر دو چشمان خود را مالیدم و گاه گاهی [illegible]

جمال آرای آنحضرت رضی الله تعالی عنه نظر می‌کردم [illegible]

و صورت اصلاح خود [illegible] شکر حق بجا آوردم [illegible]

یک شب باز [illegible] آنحضرت [illegible] همچون [illegible]

همچون [illegible] گوناگون [illegible]

در عصا از دست این عاجز [illegible] چون [illegible]

[illegible] گشت [illegible]

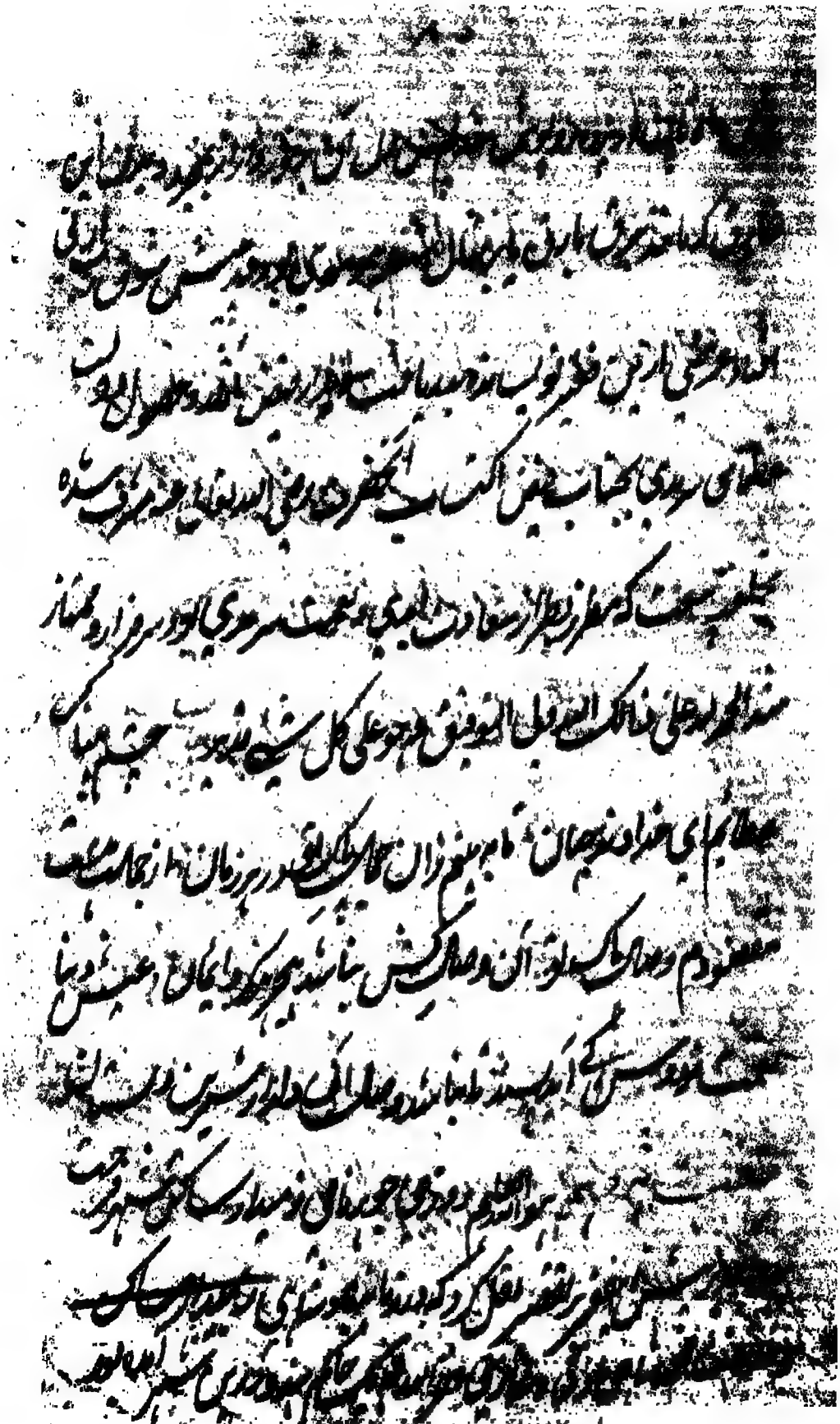

نقل است که در موضع ایجو حضرت شاه پیر حسن عسکر رضی الله تعالی عنه کلنگی

چند آکنده و بعضی قوم افغانان و قالو گویان غرض چند سال

درویشان آن جنده کون آن را گفتند که چون اللهم الدائم احدی از

[illegible] گرفت [illegible] خشت [illegible] ریزه حیران

شده اعتقاد بهتر است آن موضع را [illegible] الکفار [illegible] آن

آن [illegible] معمول شده اند [illegible] بعضی مردمان [illegible] آنحضرت پیر دستگیر

رضی الله تعالی عنه عرض کردند [illegible] گذاشت آنچه [illegible] جان و

افغانان را [illegible] اکابر [illegible] گفت آنحضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه

[illegible] از عهد طفولیت [illegible] العوض [illegible] الله [illegible]

[illegible] گرفته [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible]

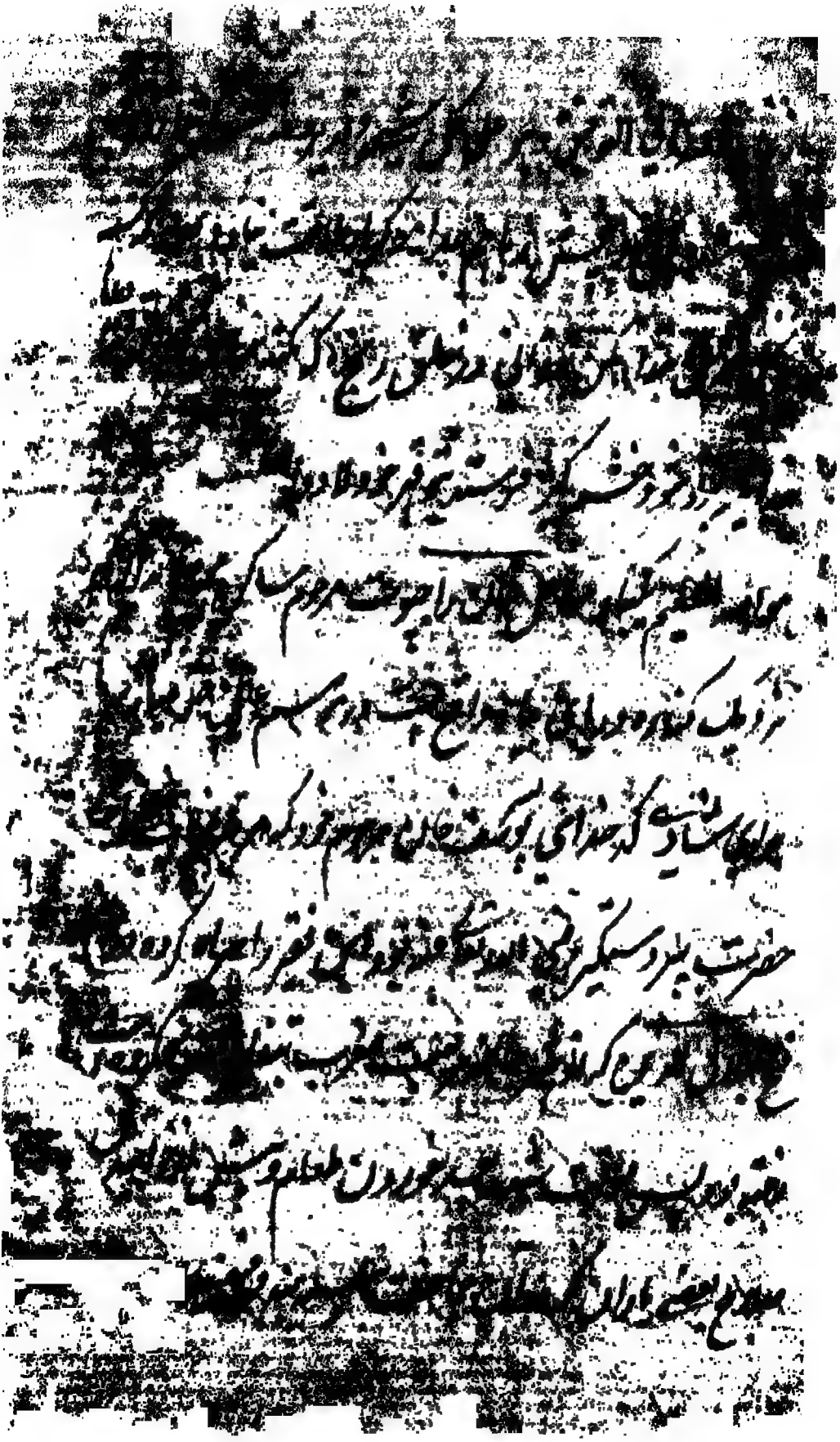

[illegible] پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه بعد [illegible] دریافت [illegible] بودند
[illegible] نموده به زیارت پرانوار آنحضرت رضی الله تعالی عنه
مشرف و سعادت اندوز شده مرخص گردیده بجانب [illegible] روانه
[illegible] نموده این فقیر بی‌تقصیر [illegible] با [illegible] برای حصول سعادت
زیارت برکات مشحون آنحضرت رضی الله تعالی عنه روانه [illegible]
[illegible] در راه [illegible] سلطان [illegible] از [illegible]
[illegible] در [illegible] را از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آنحضرت رضی الله تعالی عنه [illegible] زیارت
[illegible] [illegible]

... نشستیم وسیل با تا چند ... سواران بعقب ما ...
قدم نزد ما یان آمده بر سر یک ریگ ... ریگ استاده ما ...
ریگ ایستادند و حرف او شان از حرکت و گفتگوی چون نقش دیوار گشتیم
پس بعد یک نیم ساعت با چیزی کم و بیش آن سواران ... سر ...
و از چپ و راست پس و پیش زیر و بالای دیده چون ... شد ...
... گردیده رفتند ... شکر حافظ حقیقی ... قال ...
... میان ... آمین ...
بحصول دولت عظمی آمد ... آنحضرت رضی الله ...
... تا که رفتن ... شده بود رخصت خواستیم ...
... باشد پس ... عنه ...
... [illegible]

باهم [illegible] بوده [illegible] بهترین خدام [illegible] [illegible]

[illegible] زمستانی گرفته دیگر [illegible] شد یک پارچه [illegible] سرما

[illegible] نیامد چرا که تمام [illegible] مکان [illegible] شب آتش [illegible] از آنکه [illegible]

[illegible] کفن و [illegible] سوای پارچه [illegible] در خانه ما خود نداشته بودیم

اسباب و اشیاء شایسته خانگی در اطاق و [illegible] آنجا نیز [illegible]

[illegible] از فقیر به فقیر رسیده گدائی پارچه [illegible]

آمد با [illegible] عرض کردم که یک پارچه هم بدست نیامده فرمودند که دو پارچه [illegible]

یکی را زیر سر کشیده و دیگری را بالای گرفته بخوابید متصل این سخن دیگر از [illegible]

[illegible] جریان خود فرمودند که یک شب در زمستان از بسیاری سرما در [illegible]

[illegible] و یکی [illegible] محمد سعید را گفتیم که [illegible] زیر [illegible] آورده

[illegible] آن بر پشت ما [illegible] سرما [illegible] [illegible]

[illegible] خوابیدیم [illegible] در یک [illegible] دره که در دیوار [illegible]

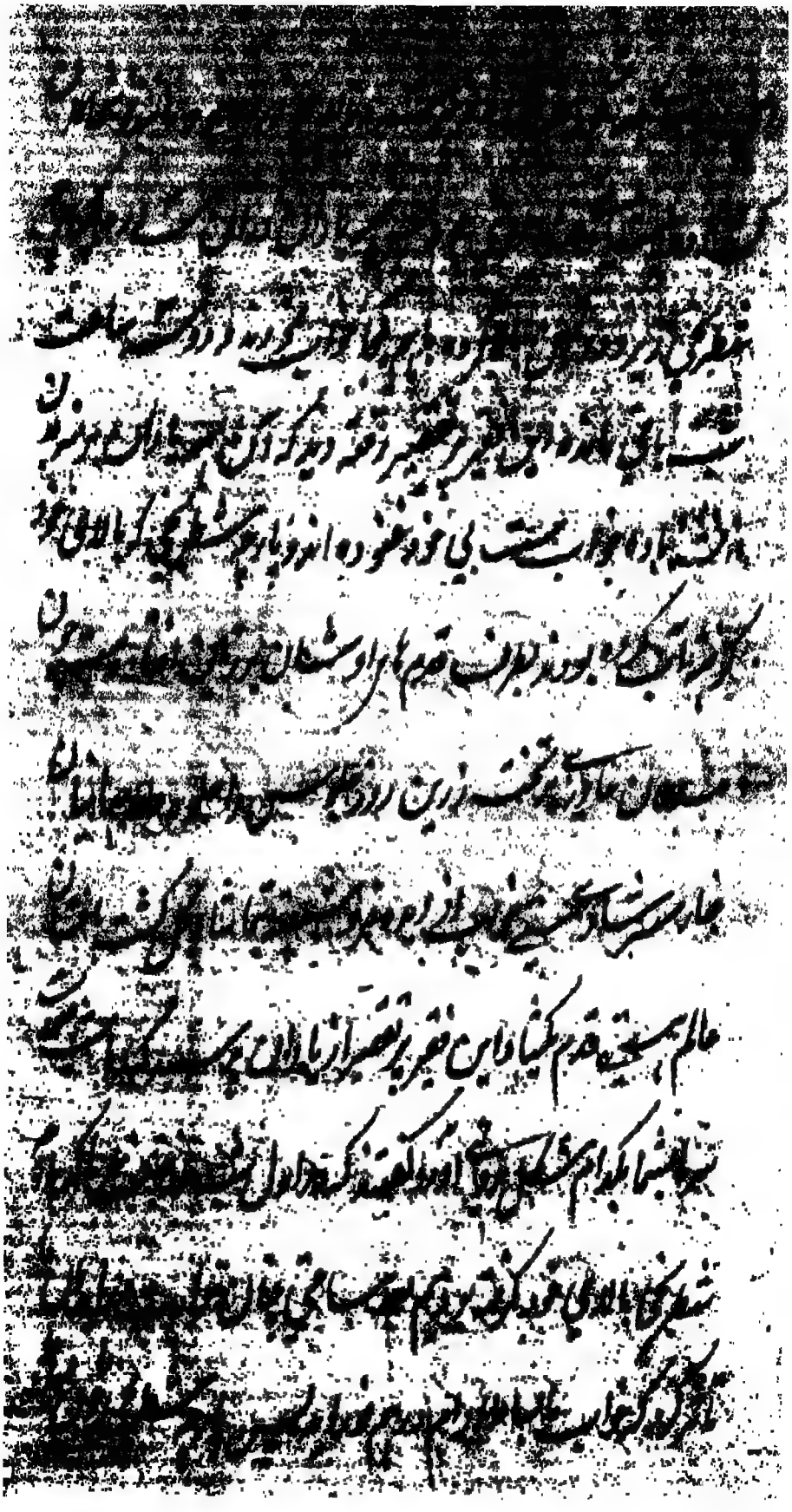

مشاطهٔ خود زیده نیز با اندام نیم و بر سر جسم شده چنان فرمان با راه نهادم
که در تمام شب یک چشم چون یک چشم آفتاب از چشم خانه خود نظر بر نکرده و
در تمام عمر خود چشمهای ما چنان خواب شیرین ندیده بهت بعد از بحر ما همیان
نایت رخصت مطرز نظر از سعادت آباد بارگاه عرش اشتباه حضرت
رضی الله تعالی عنه پوشیده بخیر و عافیت بخانه خود باز رسیدیم هزاران هزار شکر
حق جل جلاله بجا آوردیم الله ولی التوفیق و هو علی کل شیء قدیر کریمی
خواهی که باشی مبتلا اندر بلا دست زن با صدق دل در دامن مرد خدا
باکشی از زحمتش روز و شبان با صدق دل تا بیابی دولت این
ایمان غور علاج خدمت بر نیک و بد باید نمود ای ای تا نگریابی دین
در دنیا حشمت و جاه و غنا هو الله العلیم یک شخص سید پاک
پیش این فقیر بر تقصیر نقل کرد که از دست اذیت بیک خان مرحوم و خدا
رد او بسط جاله بر صدیق بیک نامی حاکم قصبه نور محل شده بود در اول فصل

[illegible] حاکم [illegible] ضبط کرد و مبلغ [illegible] روپیه تاوان ازو میطلبید پس آن بیچاره

سید بسیار [illegible] شده بجناب فیض‌مآب حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی

عنه آمده عرض کرد که حضرت ایشان خود قدم رنجه نموده آن حاکم را برای

واگذاشت آتیه و معافی زر تاوان که از فقیر میطلبد اگر او گفته حضرت

ایشان از ضبطی آتیه و زر تاوان باز آید و دست بردارد عین کرم و مهربانی

باشد و از مصیبت پنجه ظالم خلاصی یابم پس حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی

همراه آن سید نزد حاکم رفتند و آن حاکم بدبخت آن حضرت رضی الله تعالی

عنه را دیده گفت که بعضی مردمان سفارش ها می آرند معاملت حکام چگونه

گذاشته می شود آنحضرت رضی الله تعالی عنه این سخن شنیده برخاسته

بدولت خانه خود رونق افزا شدند شب در میان نا فتاد که [illegible]

آن حاکم نگون طالع را طلبیده بقید شدید در آورده [illegible]

[illegible] معاملت ازو گرفته او را [illegible] آن [illegible] معزول [illegible]

نمودار آورده دشت که بسبب غربت کرده اند آری قول حضرت عارف کامل شیخ
الاسلام مصلح الدین بشیخ سعدی شیرازی قدس سره بهمدرین باب است
بیت کرخلق خدا نیرا بیازارد تا دل مخلوقی بدست آرد الله تعالی بهمان مخلوق را بر
گمارد تا او را بیازارد منوشش برآرد الدولی الموفق وهو علی کل شیء قدیر
مکن اولیا را بجز احسنت کسی که هستند مختار رب القدیر گفتار
در ملک او هر یکی را خلاص دگر را اسیر الهی به پاکان مقبول خویش بفضل و
باکرام لطف کبیر به بخش و به بخشاز بر علیم گناهان و عصیان من بس حقیر
بحق الله العلیم شبی در موسم زمستان حضرت پیر دستگیر رضی الله
عنه بعد از خلق اندرون حجره استراحت فرموده بودند واین فقیر پر تقصیر
بخدمت سعادت اندوز بود فرمودند که بر کناره جوی آب روان که خانقاه
بیخ پیر ستاد است یک بیمانه آنرا آباد باید کرد و از شب قریب یک پاس باقی
گم و پیش از صبح صادق که نصف ماه حائل نظر از منظور پر در حجره آمده

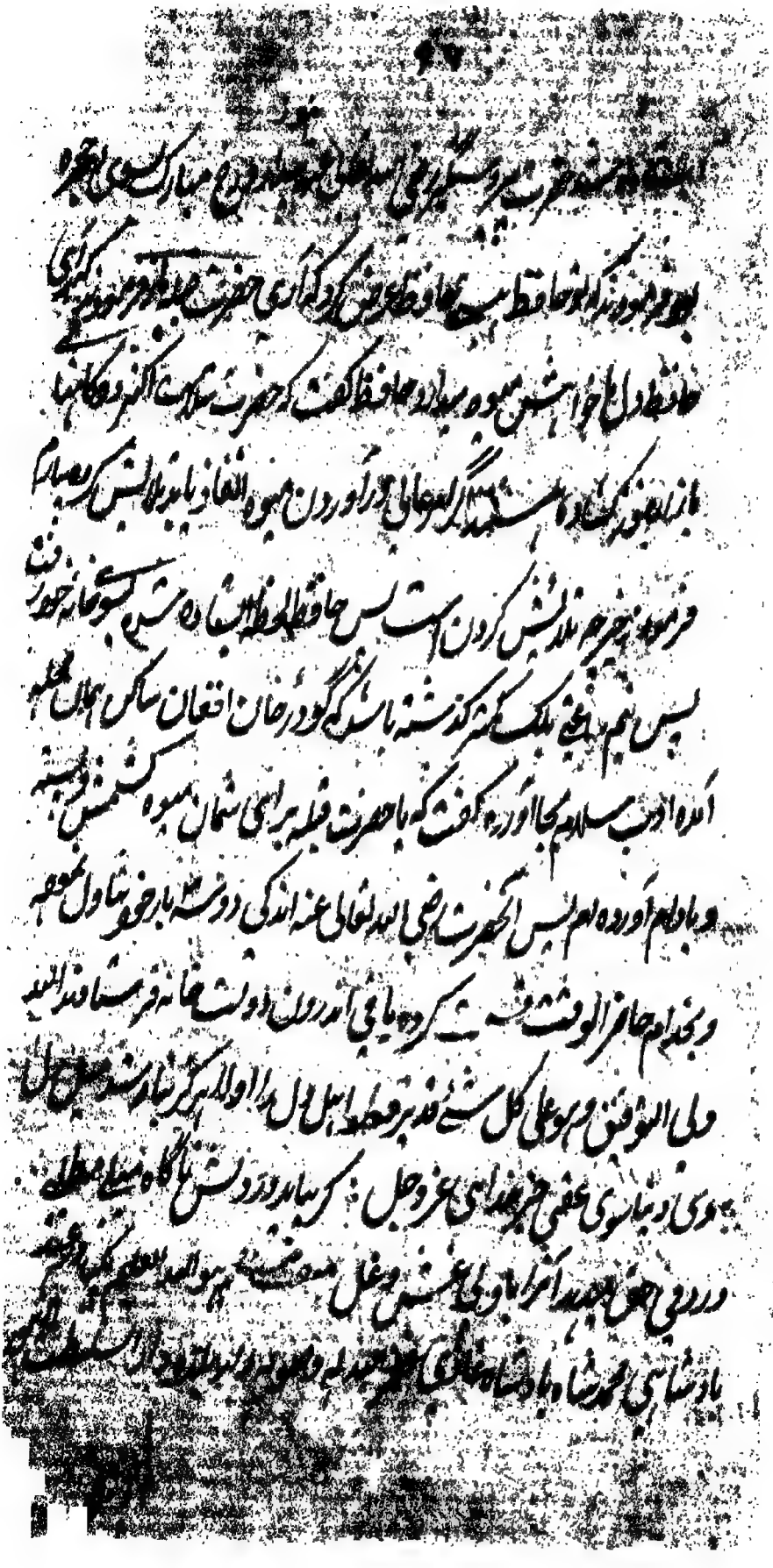

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کرده بود ... [illegible]

[illegible] ... صاحب دیوان [illegible]

نیدید از حضرت میر دستگیر رضی الله تعالی عنه ... معتقد و محبوب

گشتند و راسخ الاعتقاد بود که در یک گوشه آن دیوان خانه

فرش تکلف ... بود ... فرش ... [illegible]

... کردن ... نشستن و خوردن طعام ... کرده بود

شب حضرت میر دستگیر رضی الله تعالی عنه ... [illegible]

[illegible]

صاحب خانه آمده بر ... [illegible] قدم ... [illegible]

الله تعالی ... [illegible] ... [illegible]

آنحضرت رضی الله ... [illegible] آنحضرت رضی الله تعالی ... [illegible]

در بخور و در کشید ... صاحب خانه بخور و بسیار ... [illegible] حضرت ...

هر ... [illegible] قدم مبارک ... [illegible]

و برکت قدم ... ایشان ... آنحضرت ... [illegible]

بالخیر شود و در دنیا تا دم حیات ... [illegible] طعام ...

و دیگر ... [illegible] آنحضرت رضی الله تعالی ... [illegible]

آتش آمدی ... [illegible] چون ... [illegible]

... [illegible] آنحضرت رضی الله تعالی ...

... [illegible] و برکت ... [illegible]

[illegible] نماز گزارد و بعد از سلام گفتم [illegible] روضه [illegible]

[illegible] که [illegible] بود از [illegible] حسین در روز [illegible]

[illegible] بر روی زمین چنان با [illegible] روزی [illegible]

آنحضرت به دستگیری [illegible] کرامت [illegible] در مسجد [illegible]

[illegible] که وقت نماز [illegible] آنحضرت [illegible] اصحاب

[illegible] مسجد [illegible] تشریف

[illegible] را [illegible] بودند فرمودند که این [illegible] میدانست

یکی از [illegible] حضرت قدس الله سره [illegible]

[illegible] چند قدم [illegible]

[illegible] بر دست [illegible]

[illegible]

آنحضرت رضی الله عنه [illegible] التماس نمود که با حضرت [illegible]

میوه بیاید نخست [illegible] حضرت ایشان آورده [illegible]

همچنان باقی است چون فاتحه خوانده بجمیع [illegible] آرید پس آنحضرت

رضی الله تعالی عنه بران میوه فاتحه خوانده بیکی از خادمان حواله نمود

و [illegible] در بیرون آن مسجد که مسقف بسقف گنبدی است

و نیز [illegible] آن در ایوانهای و حجره ها بعمارت پخته است

و در آن ایوانها و حجره ها اکثر مردم صلحا و نویسندگان قرآن مجید

سکونت دارند برای کتابت خود جا [illegible] و در روز جمعه

بهیئت [illegible] فروخت قرآن مجید و کتب عربی [illegible]

و [illegible] طلاء و غیره ها و قلم و سیاهی [illegible]

[illegible] و نویسندگان [illegible]

دو [illegible]

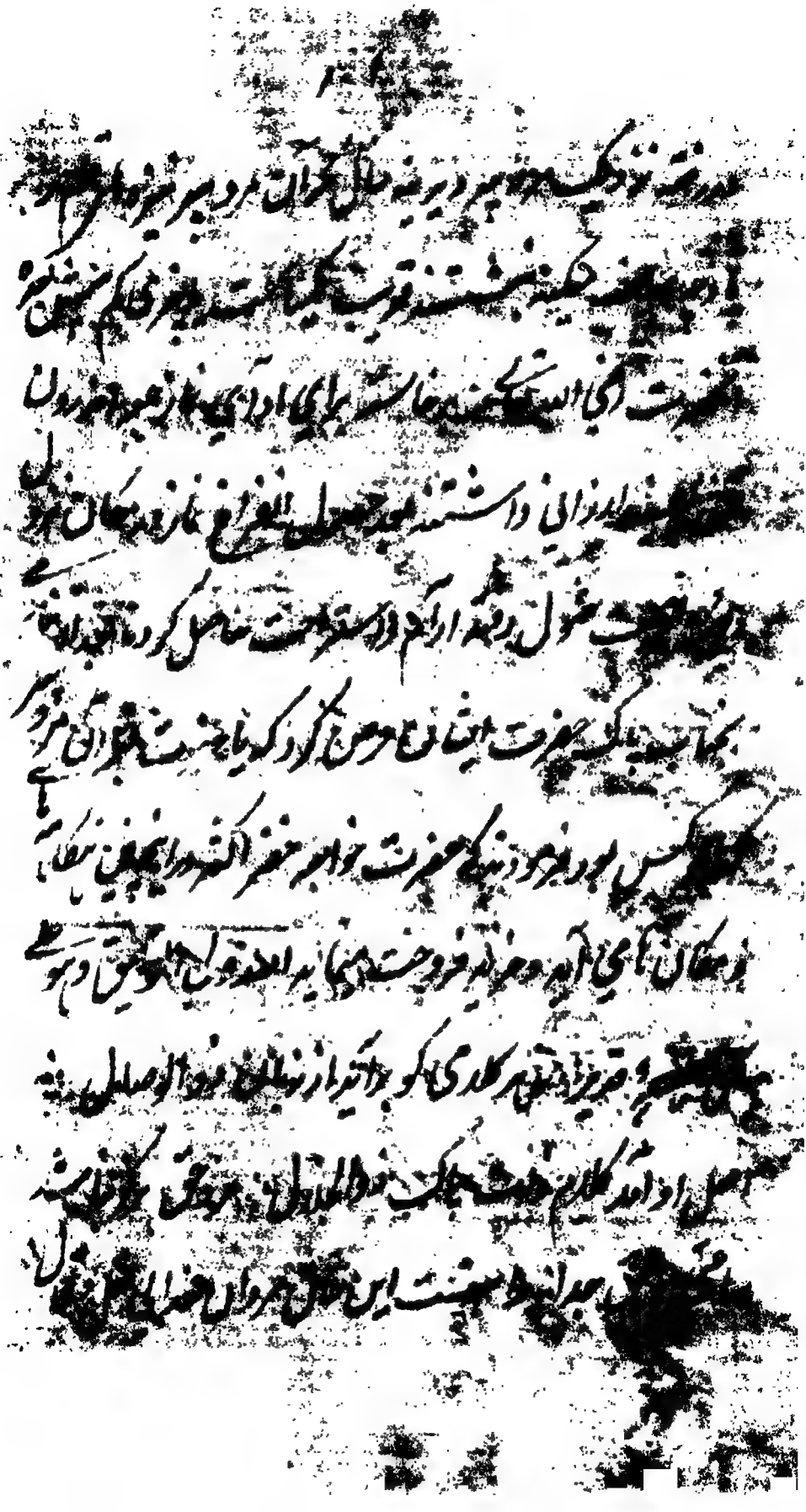

[illegible] این فقیر [illegible] [illegible]
[illegible] بار بجلسه [illegible] و تاسف و حیرت آن وقت بیت بیت [illegible]
[illegible] و دام مانند سبوی [illegible] که آن پر خشت و [illegible] سخت اسیر
[illegible] شده دام و [illegible] بخود [illegible] که علاوه بر آن یک بلای
[illegible] و آتش [illegible] دیگر من [illegible] کرده که امید زندگانی
و آن اینست [illegible] که در خواب میکنم اول یک [illegible] صورت
خوفناک [illegible] مرا میگزد و من از هیبت مسلسل بر [illegible]
و ترسان و [illegible] و حیران و فریاد کنان میگردم تا قریب
یکساعت بعد از این [illegible] شخص خشمناکی [illegible] غیب ظاهر
[illegible] یکی از هر دو [illegible] و دست دیگر [illegible]
[illegible] کال [illegible] [illegible] آمده می [illegible]

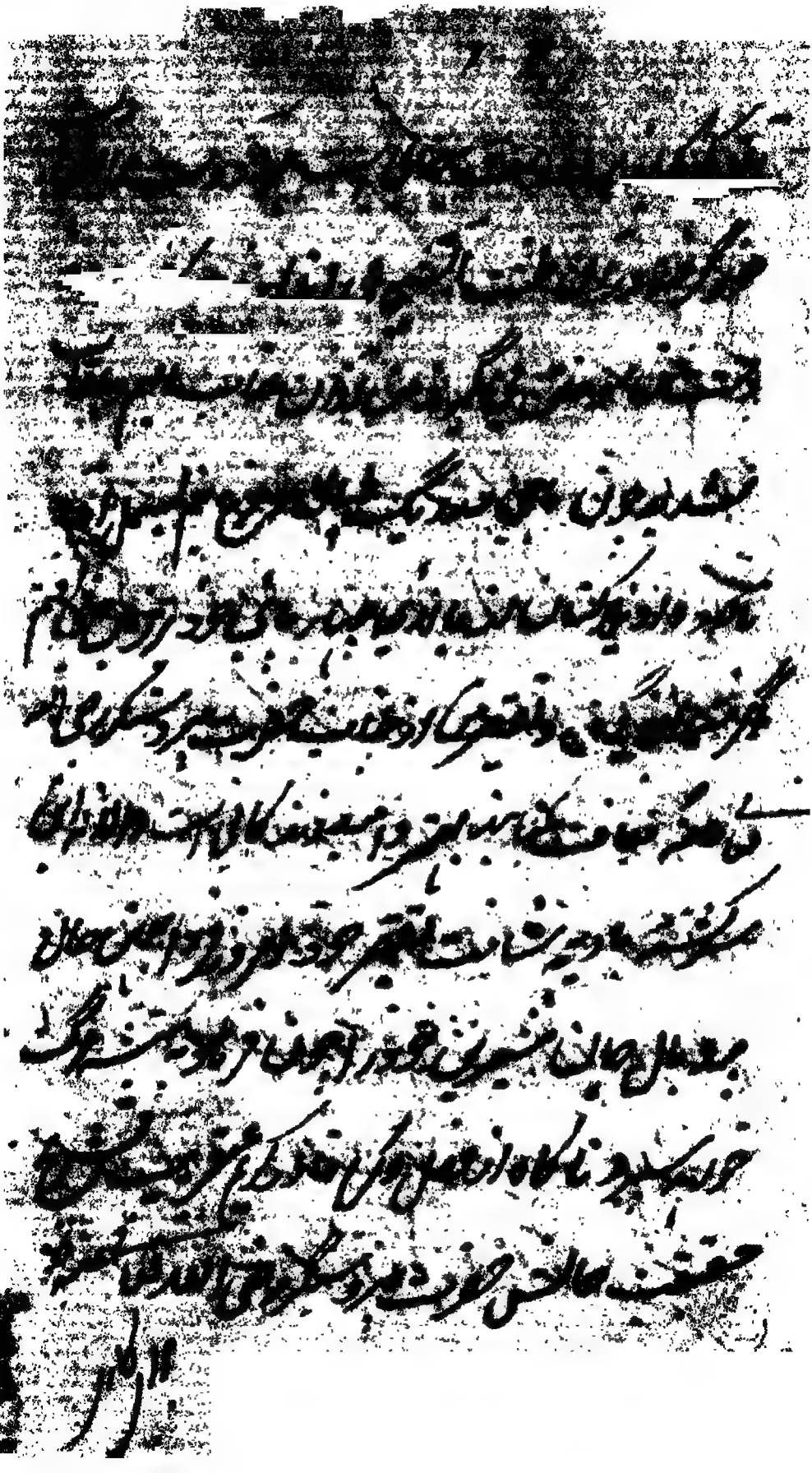

[illegible] تشریف [illegible]
[illegible] خود [illegible] طالبان [illegible]
راهنمائی مجتهده منوط بحضرت خضر علیه السلام است
آن بزرگوار [illegible] را [illegible] فرموده
[illegible] ایشان [illegible] طالبان علم
هم آمده این فقیر بی تقصیر را همراه خود آورده بخدمت فیض
حضرت میر سید علی رضی الله تعالی عنه قدم بوسی شد و بزبانی
این فقیر بی تقصیر عرض احوال [illegible] بجناب
معلی القاب نمود تقصیرات خود عفو [illegible]
[illegible] حضرت رضی الله تعالی عنه [illegible]
حال [illegible] تقصیرات [illegible] دعا فرمودند

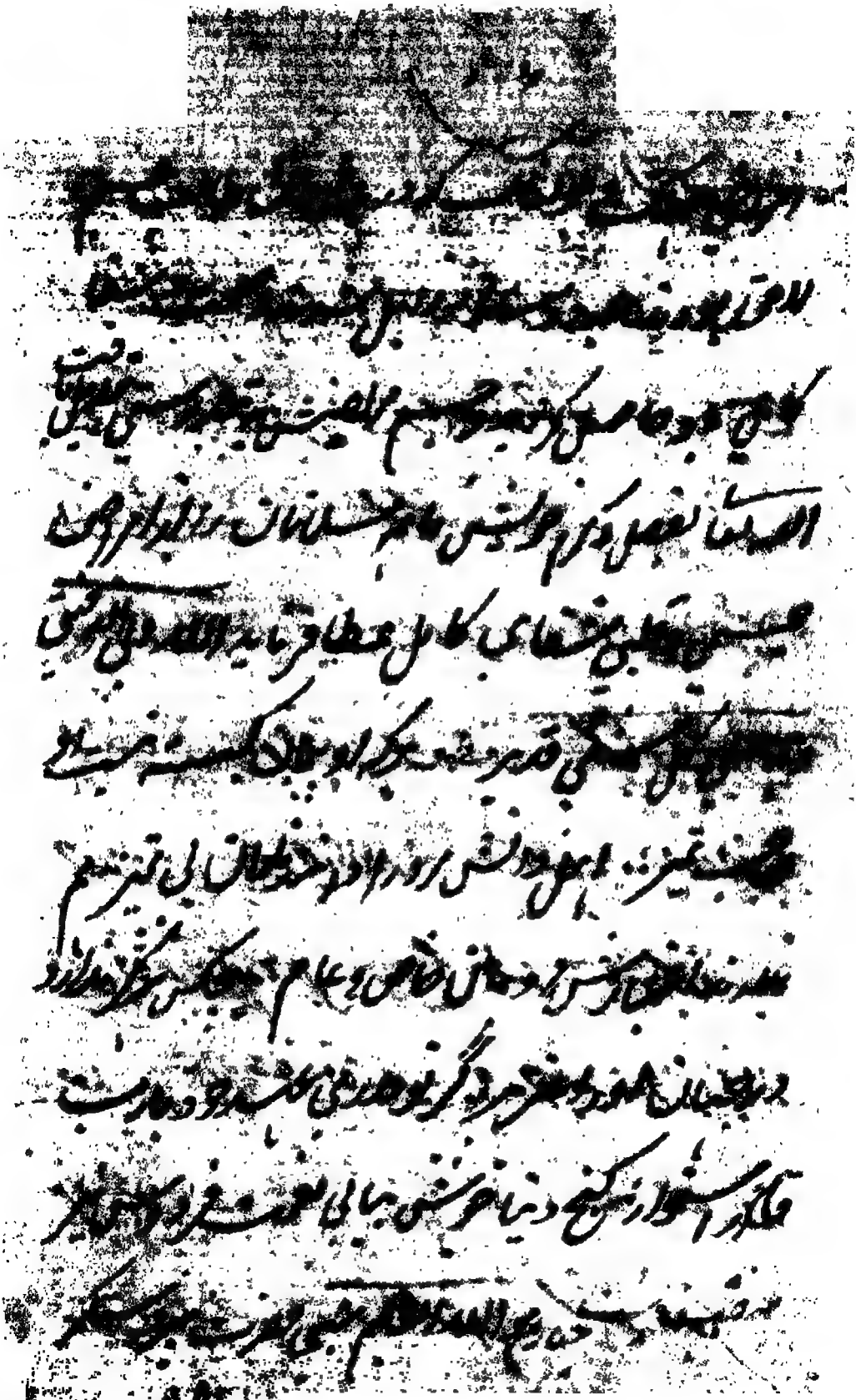

رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد ادای نماز صبح پیش خدمت ایشان
بودند و این فقیر بر تقصیر انفاس انوار سعادت
مندی بذریعہ خدمت قبلہ آنحضرت رضی اللہ
تعالیٰ عنہ کہ عین مظہر تجلیات و مشاہدات پاک
ایشان بودند میگردد ناگاہ آنحضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ
از راہ بندہ نوازی و غلام پروری باین فقیر بر تقصیر
فرمودند کہ دل شما فرزندرا میخواہد شما اندرین خاموش
شدید باز فرزند کہ ای باشد حبیب جرا سخن نمیگوئی
عرض کردم کہ چیزی نمیخواہد چیزی نمی خواہد باز فرمودند
خواہد نخواہد بہر حیث باز عرض کردم کہ اگر حق تعالیٰ فضل
و کرم خویش و بمن توجہ حضرت قبلہ بسیر و دیدار عمر دیگر بخت

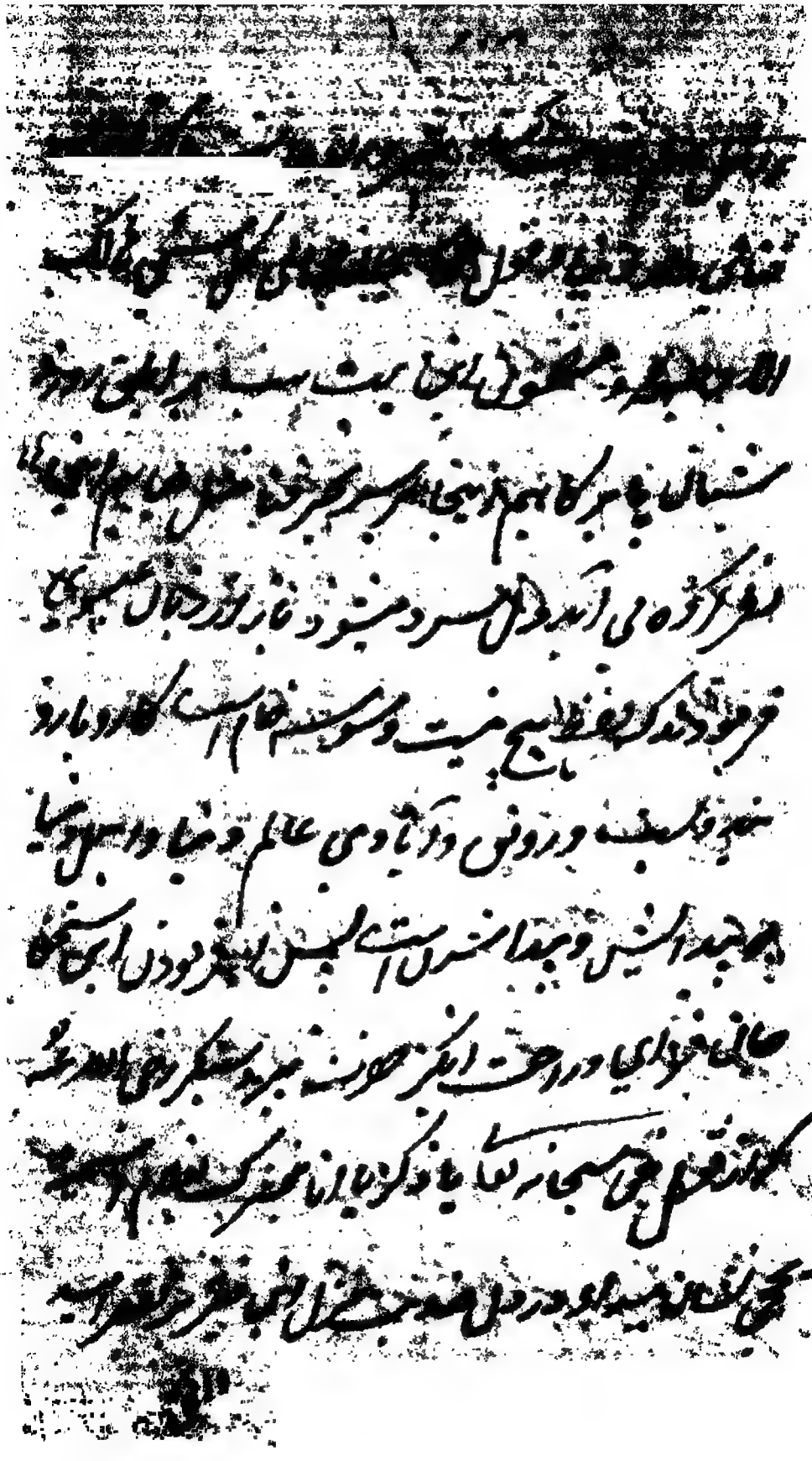

روزی حضرت شیخ الاسلام در بهشت که علم [illegible] و فضل [illegible] بسیم

[illegible] صحبت حضرت مخدوم گنج شکر رضی الله عنه [illegible]

این فقیر حقیر فرزند [illegible] خواهد شد [illegible] بود که [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] رضی الله تعالی عنه خلافت

[illegible] تعلیم [illegible]

و [illegible] خانه خود رسید [illegible]

این فقیر حقیر [illegible] که [illegible] در [illegible] حضرت

[illegible] گنج شکر رضی الله تعالی عنه [illegible] نقره [illegible]

[illegible] در دست مبارک خود نهاده و [illegible]

[illegible]

[illegible]

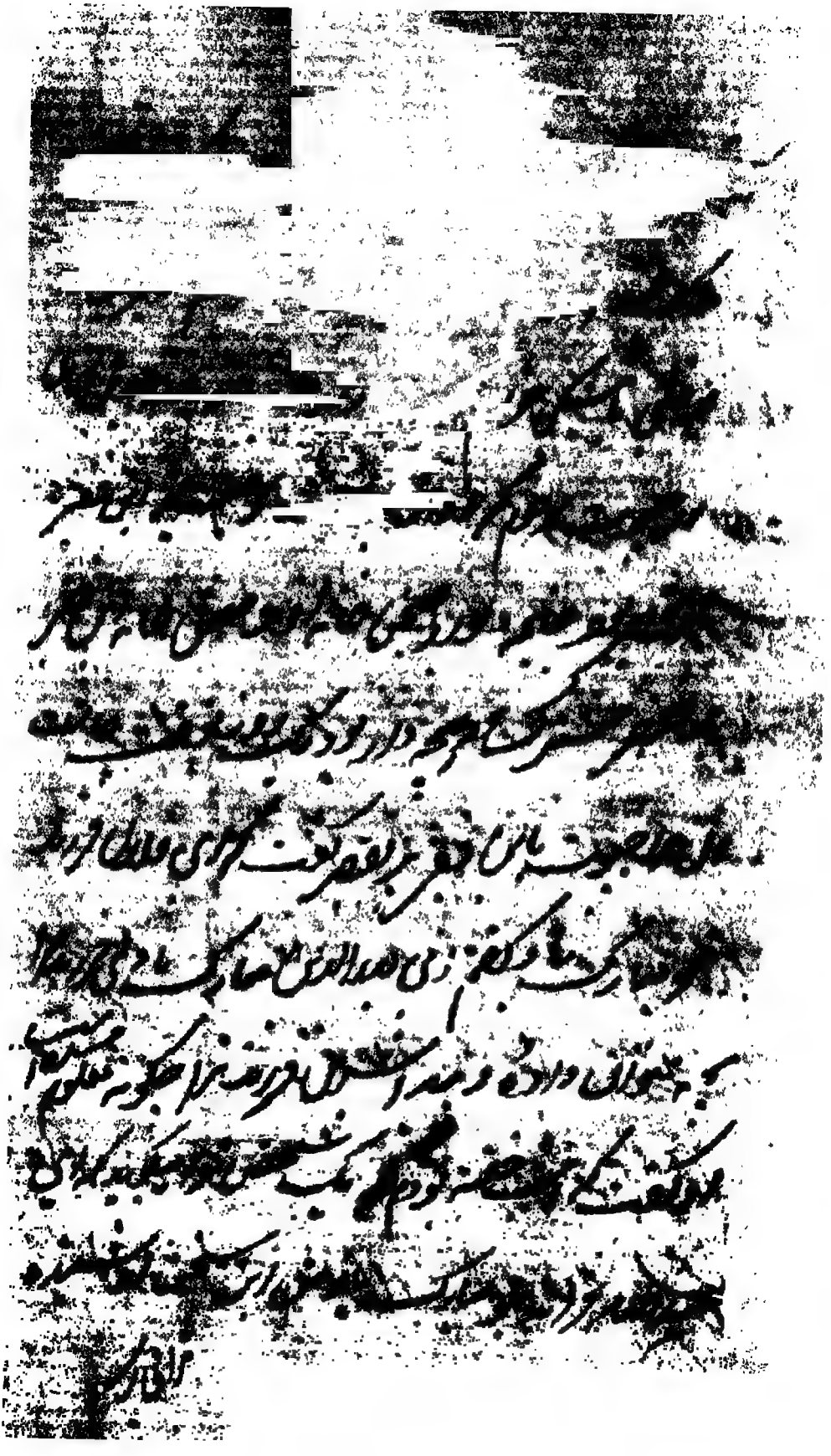

تولد او ... رسم که این الهام ... نوشته که مبارک ... شد و
و در شبی که این حضرت شیخ پیر دستگیر ... رضی الله تعالی عنه
پس من بجهت ازدیاد ... زحمت ... بار ... حضرت
حضرت او ... فیض ... سعادت قدم ...
پس بعد از آن ... چهار روز فرزندی ... سعادت ...
... سلمه الله تعالی عمره و اجل قدره و شرح صدره
... تولد شد بعد چند روز ... والده
... سلمه الله تعالی عمره گفتم که این فرزند ...
که حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه ...
جواب ... در اصل آن ... کان عطای الهی ...
... نسبت و ...

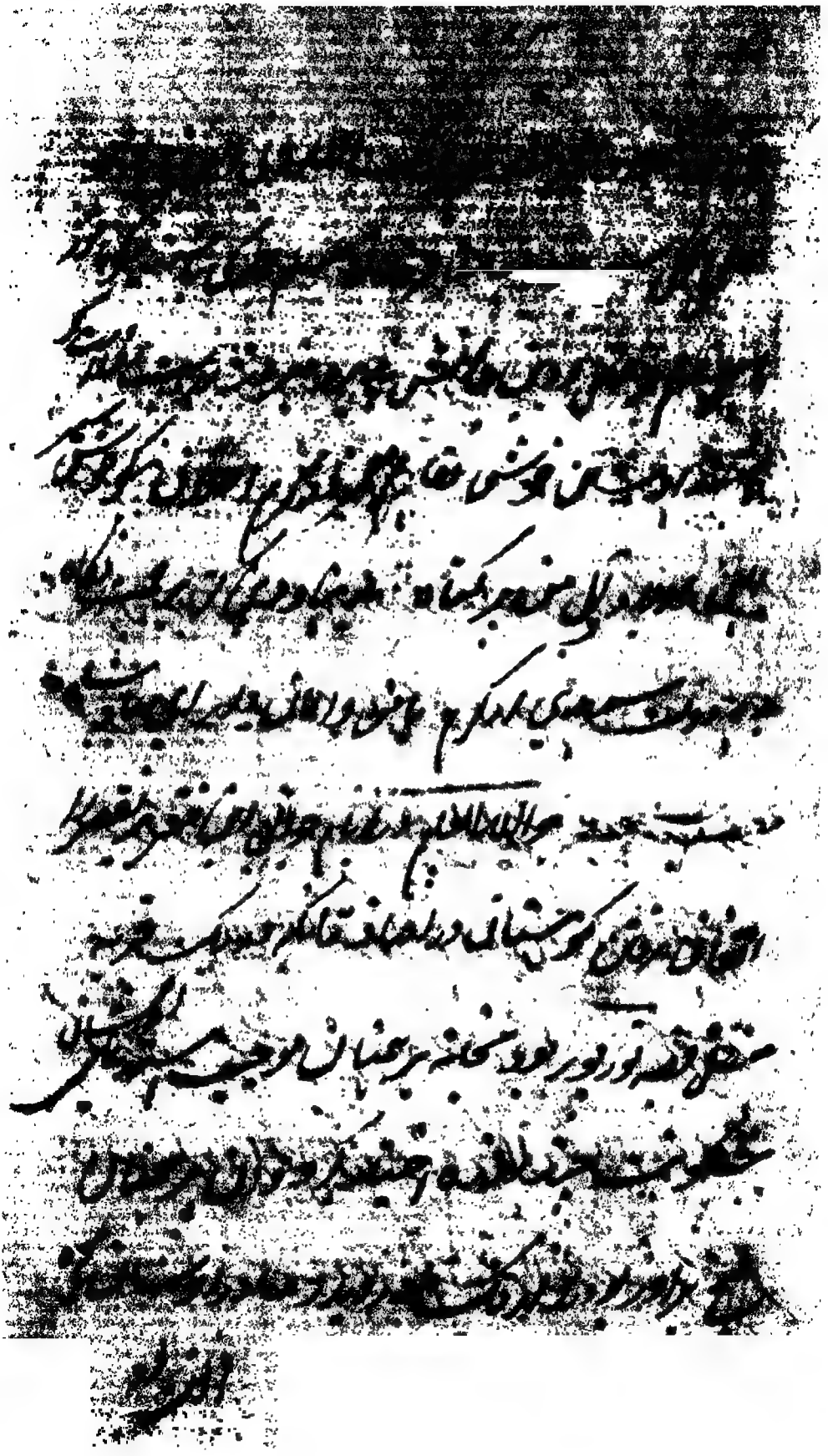

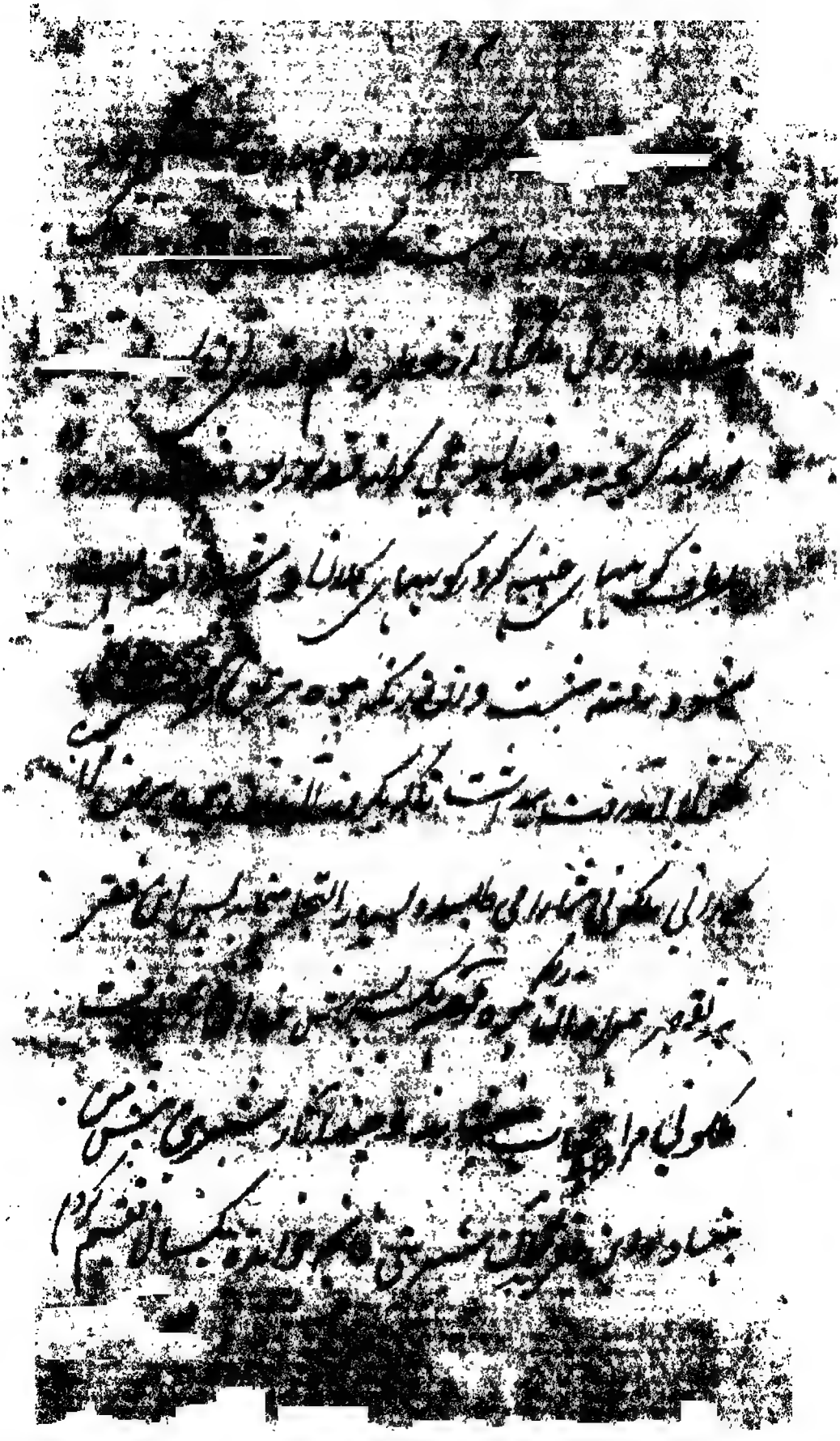

[illegible]

[illegible]

[illegible] اهل [illegible] و الله اعلم [illegible]

ایشان [illegible] گفت [illegible] و لا عطف

[illegible] در وجود [illegible] اختیار [illegible] مسعود

[illegible] حلاجی [illegible] اختیار حق [illegible]

[illegible] لطف

پیر گفتم همه چیز جز خود [illegible] یافتم الّا [illegible] گفت که حالا

[illegible] بر آن تو حلاجی خوردند [illegible]

[illegible] زبان تو حلاجی [illegible] عنوان [illegible] طور معلوم

[illegible] گفت [illegible] گفتم [illegible] بسیار

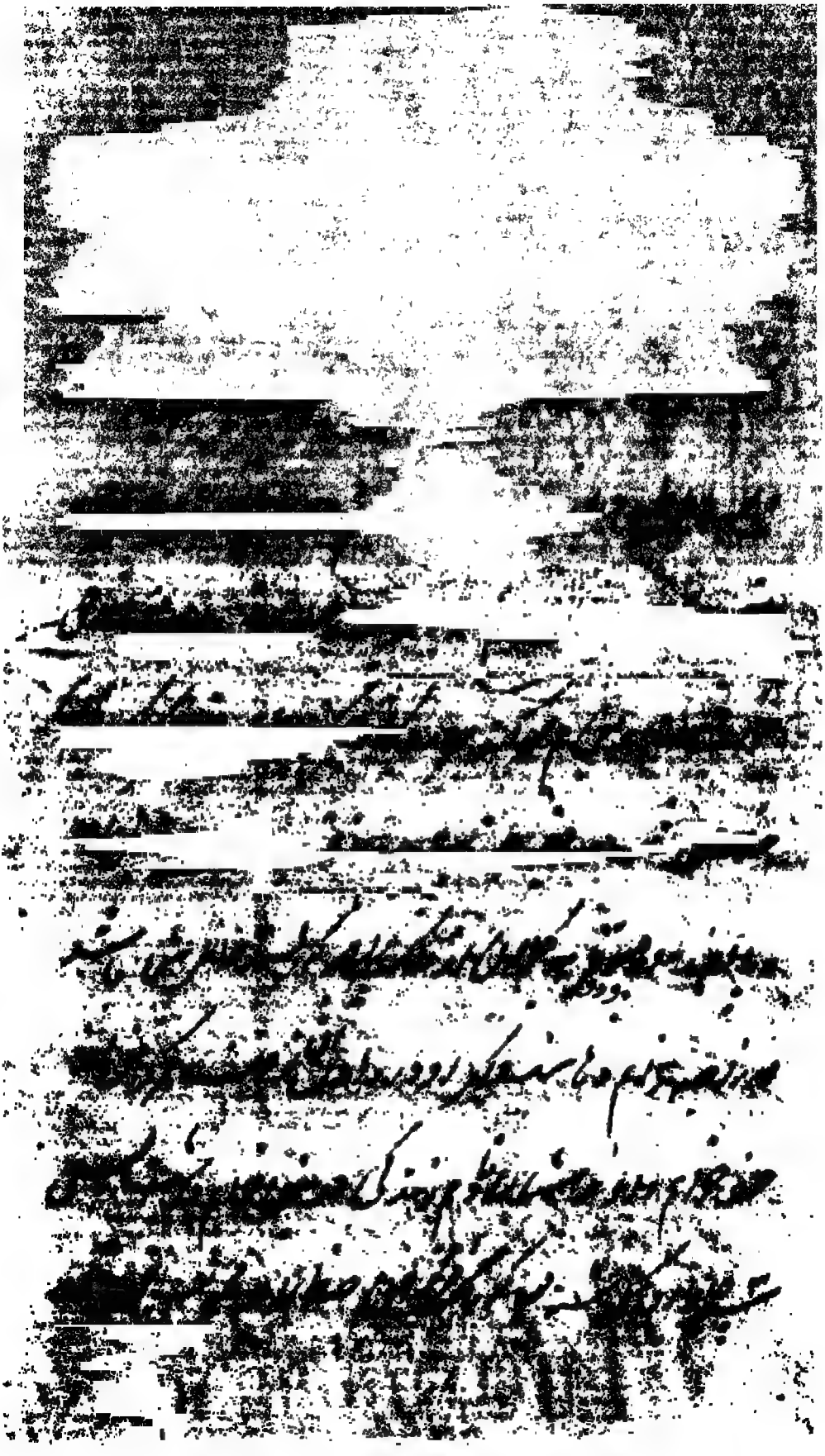

[illegible] و حقوق حفظ شده [illegible] را از دور [illegible]

[illegible] که ترتیب و تعیین [illegible] شما [illegible]

[illegible] از [illegible] ما [illegible] خود خواهد شد

[illegible] ظهور آید [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] جان [illegible]

[illegible] شده [illegible] با [illegible]

[illegible] که از [illegible]

[illegible] آمد او را تا آمدن [illegible] نخواهند داد

[illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] شما باد و [illegible]

[illegible]

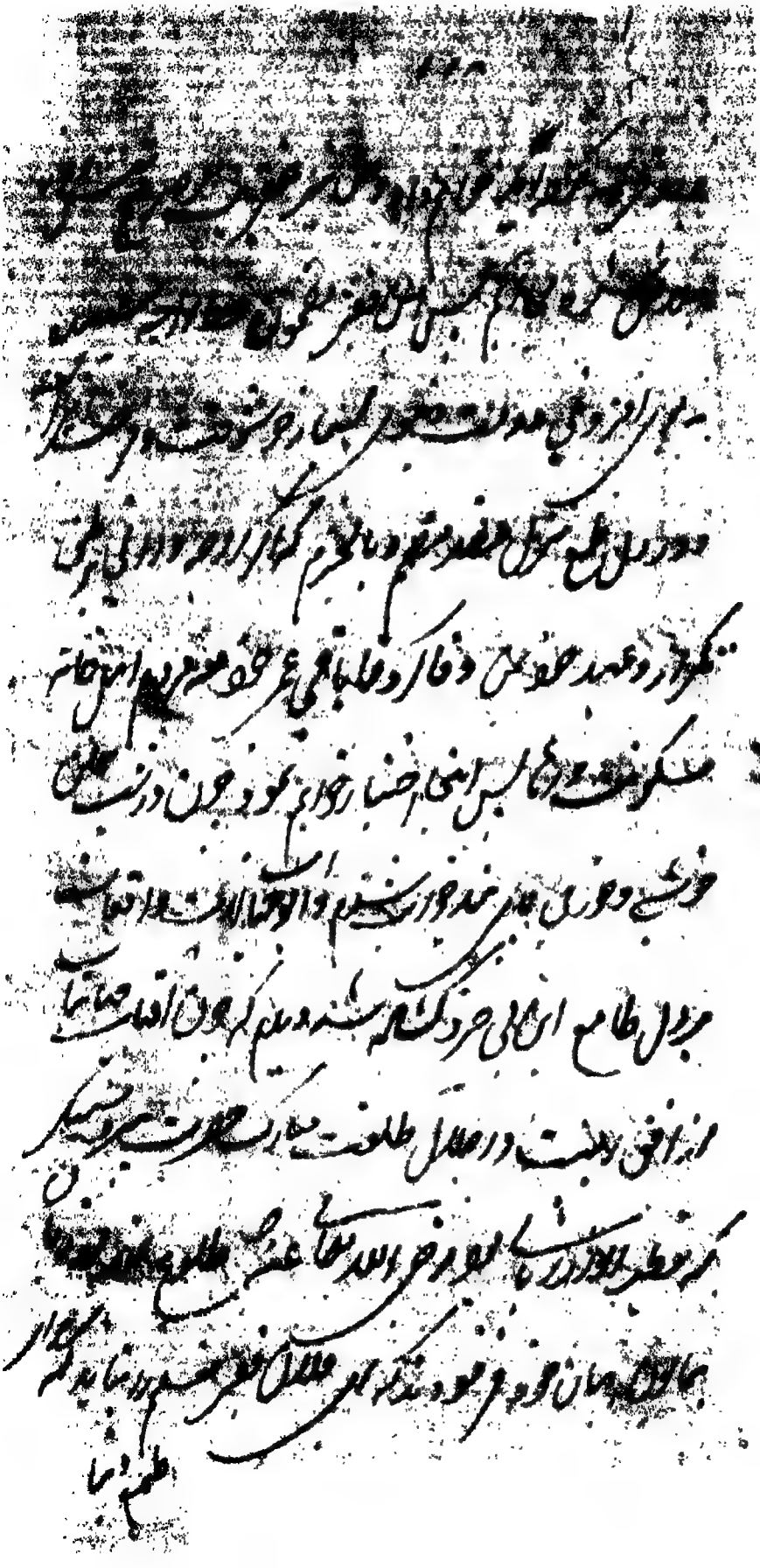

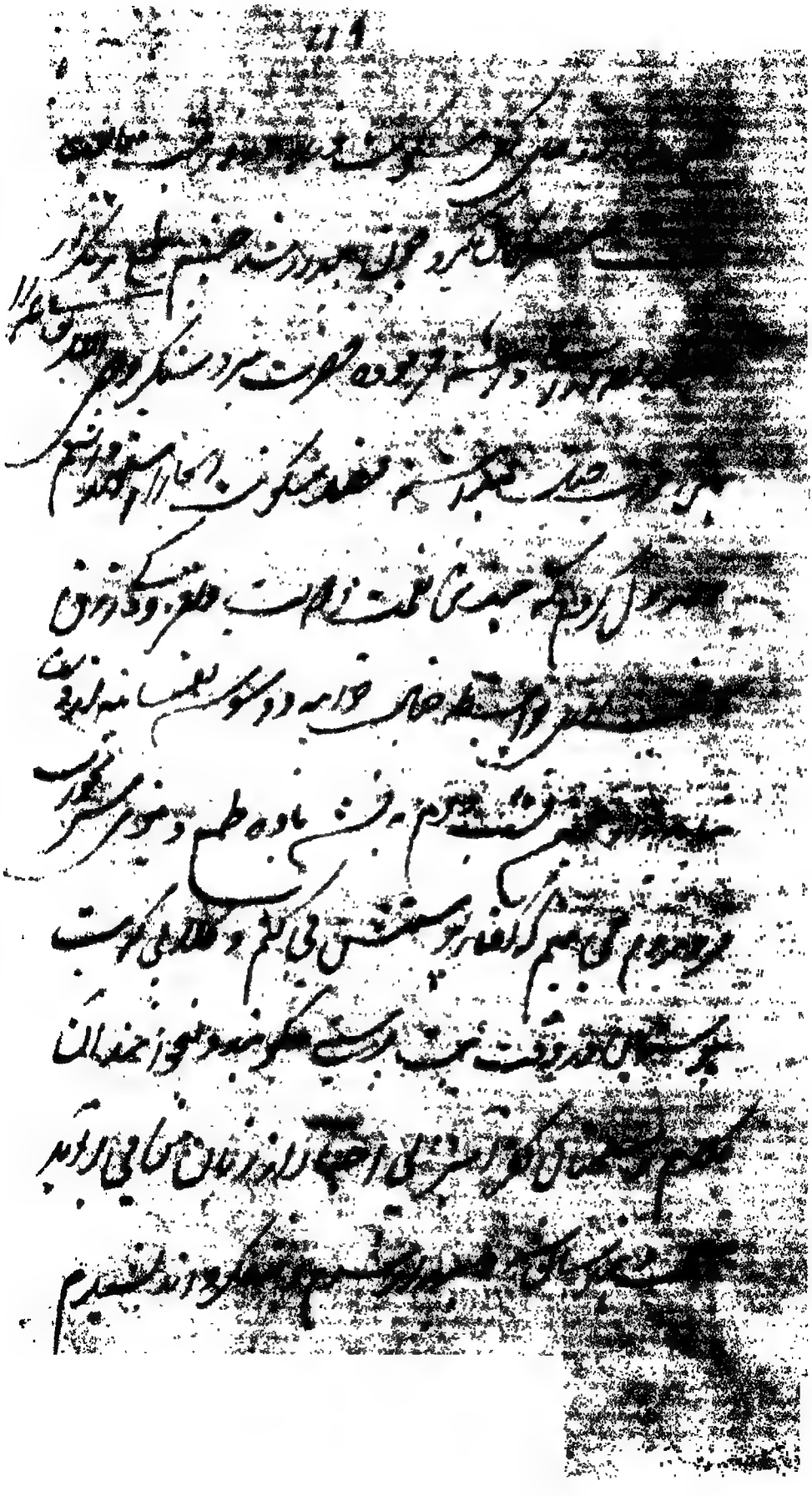

[illegible]

در ... تقصیر الا ... کشته ... ناصل ... و [illegible]

این ... مست و سزاوار ... تقصیر و ... [illegible]

چون ... سر دستگیر رضی الله تعالی عنه ... [illegible]

حال ... پیر ... اگر ... و محبت ... صاحب [illegible]

دوری از ... مکان ... و ... [illegible]

... تحسین طبعیت و ... [illegible]

در استغفار خوان و سکوت ایجا را ... [illegible]

شود دار السلام ... عالم ... حضرت ... دستگیر

رضی الله تعالی عنه که ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

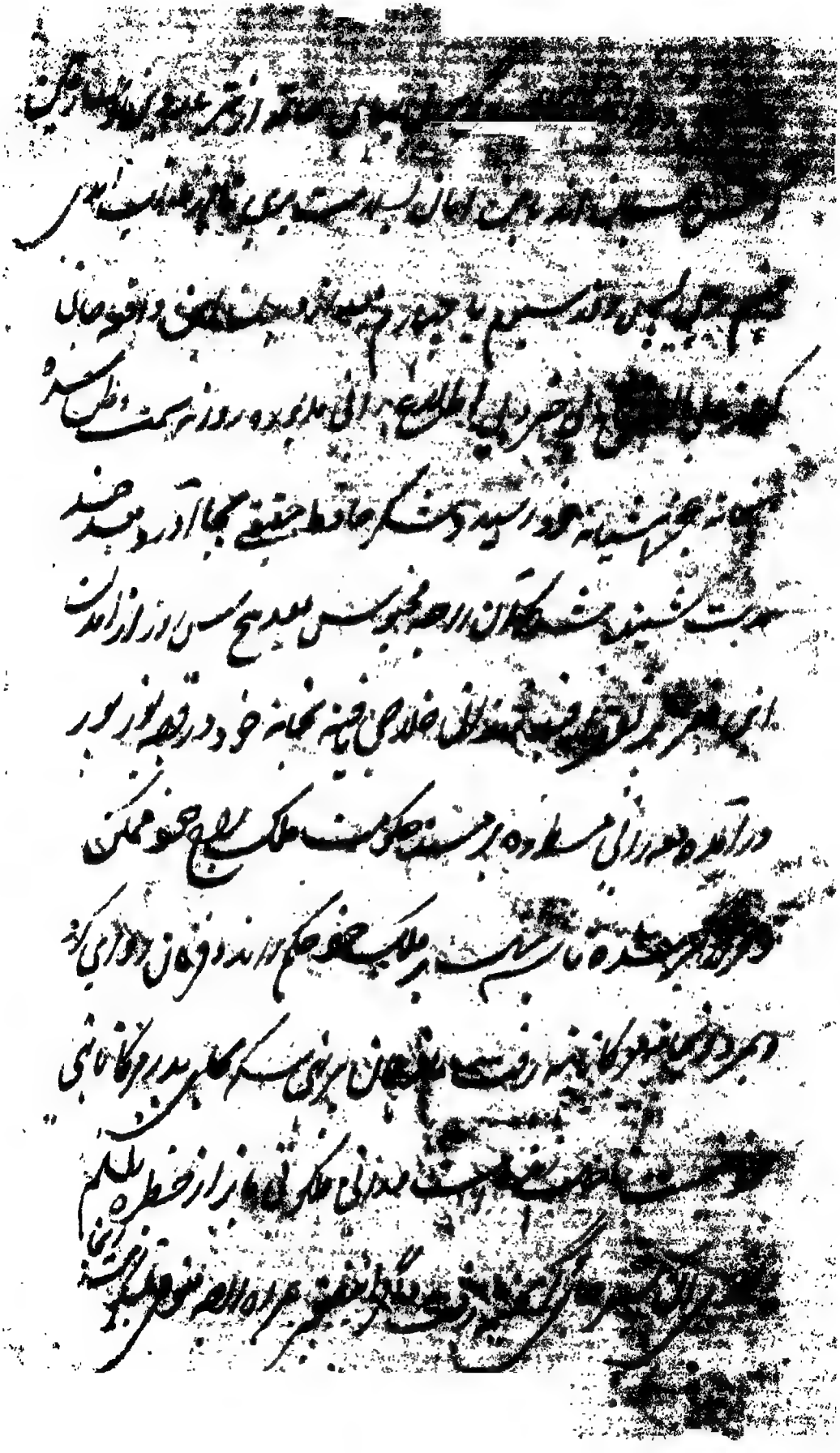

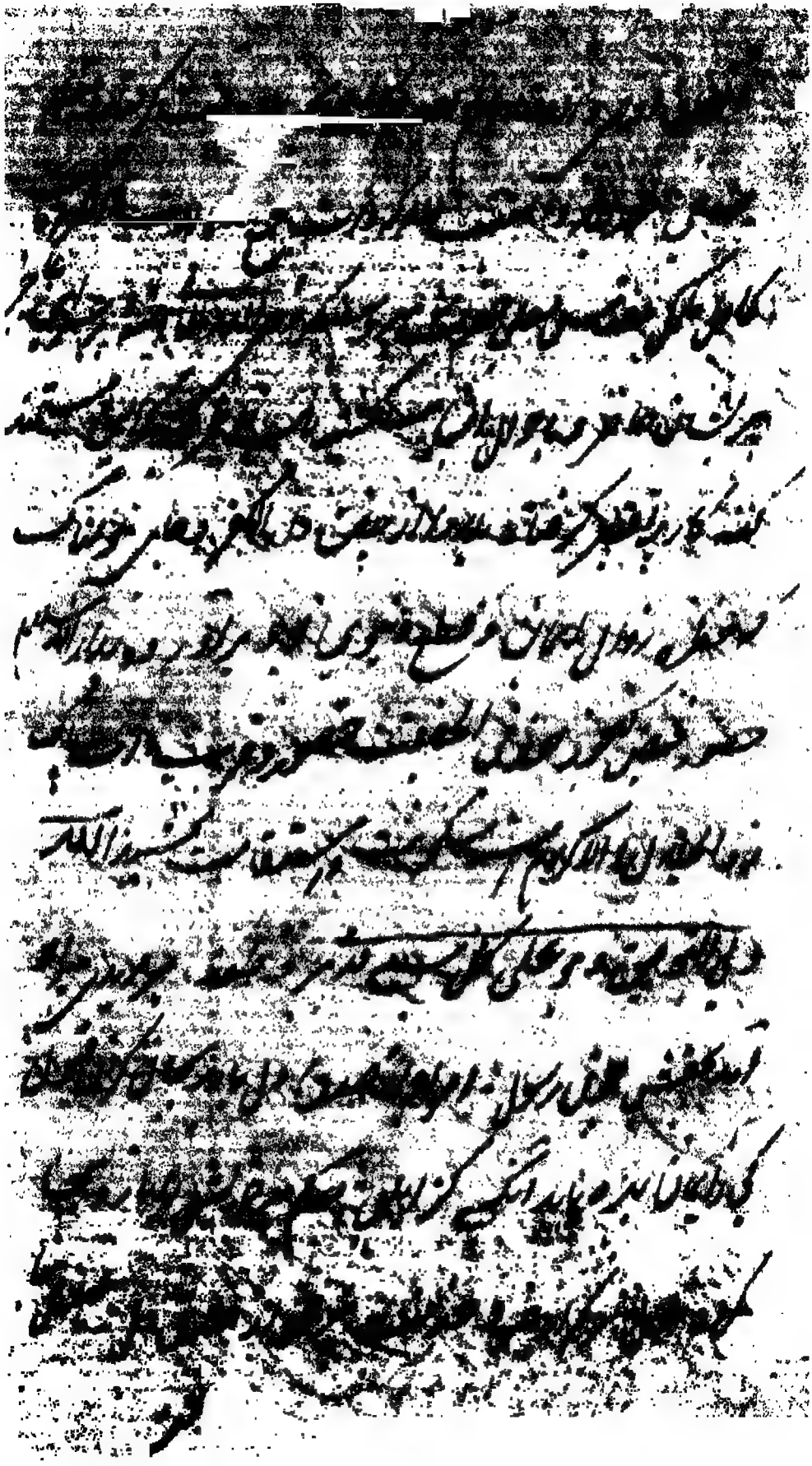

[illegible] و در مدح او را اشتغال [illegible] بیت

جناب فقه الاسلام مستفیض از حضرت شیخ [illegible] رضی الله تعالی عنه بوده اند

[illegible] چند ابیات [illegible] نشان با ذکر شطرنج

[illegible] فقیر [illegible] می شود و در دل قدرت

[illegible] و گاه بازی شطرنج چند بار باخته و تحفه [illegible]

[illegible] ابیات [illegible] فرموده اند باختن آن بسیار [illegible]

و در [illegible] چند روز برای همین [illegible]

اکثر [illegible] و نسخه های فارسی می آید اتفاق یافتن او در [illegible]

[illegible] افتاده بود و چند [illegible] مرض چشم [illegible]

[illegible] که [illegible] تحفه یافته برای [illegible]

[illegible] فرض رکوع [illegible]

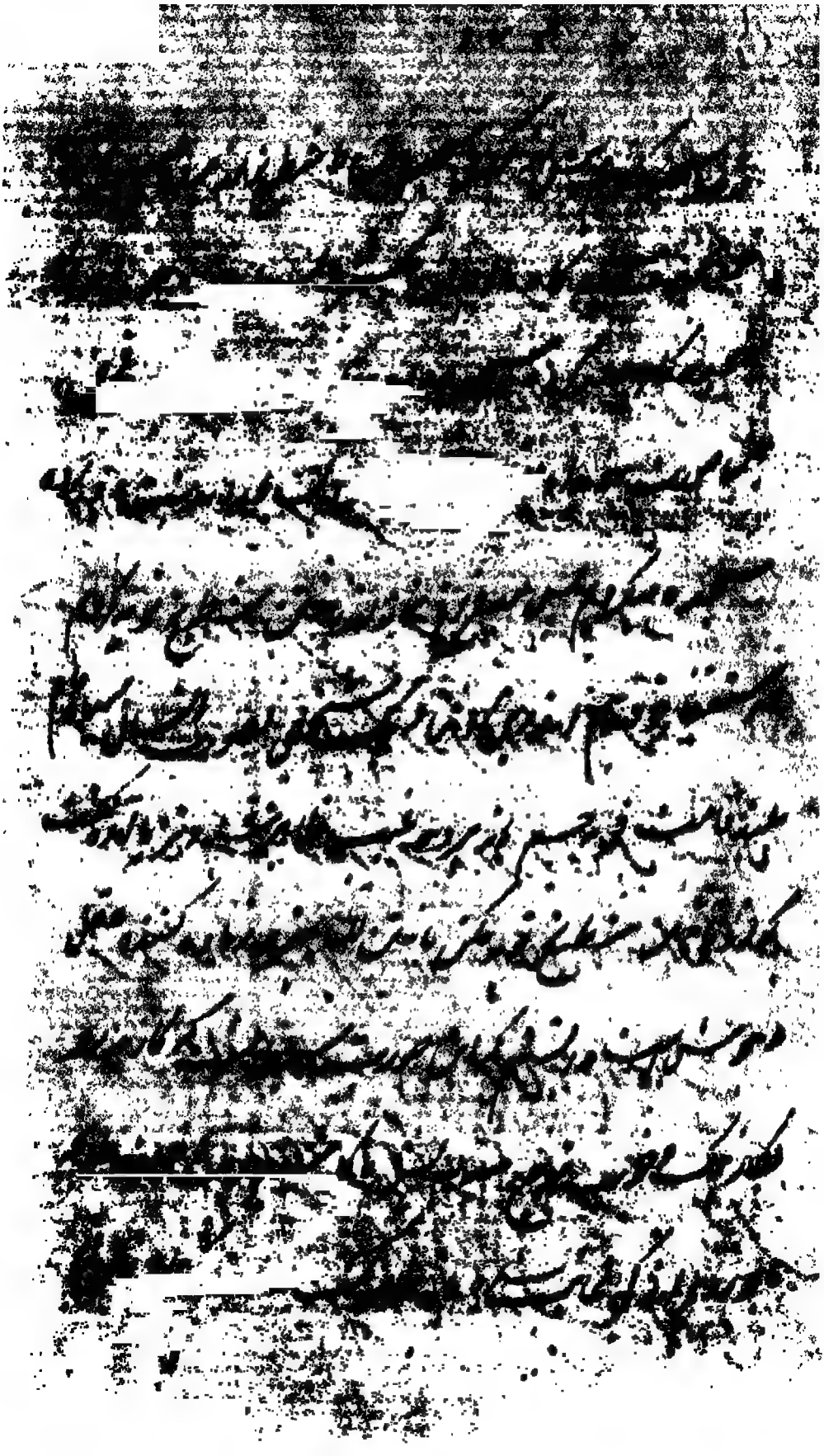

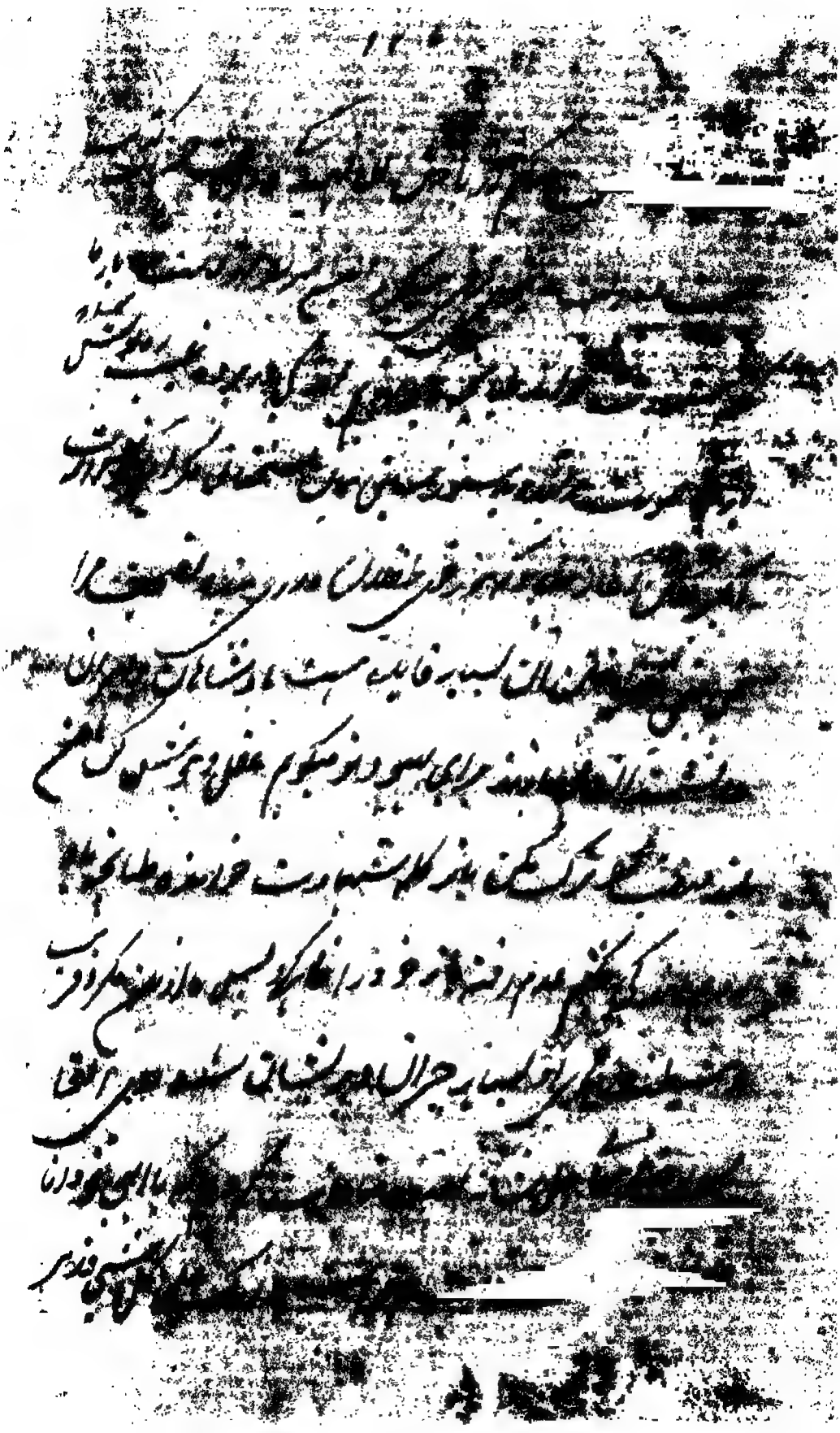

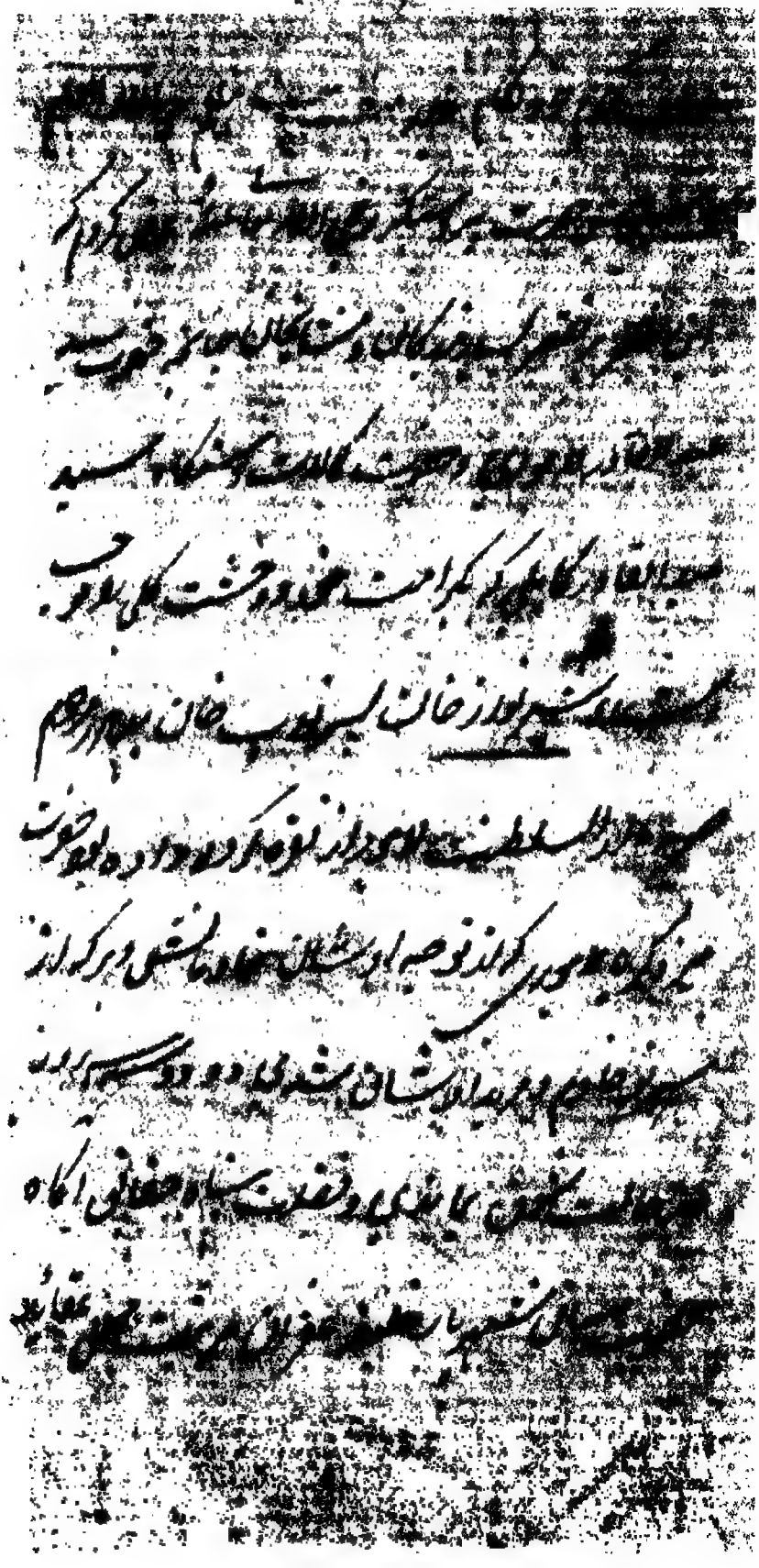

[illegible] میران یک نفسی [illegible] دیده [illegible] و اسم مبارک ایشان
[illegible] که ایشان طالب علمان حجت انگیزی باشند
[illegible] بیعت نمیشدند تا آنکه ایشان طالب و [illegible] الاطلاق
نشدند چنانچه یکه مرید حضرت قطب الاقطاب شیخ المشایخ و
اولیا و میر الطالب میران سید بیبکه قدس سره ام بسیار
مجلس گذشته ام اما فقیر بفقیر سوال کرد که حضرت ایشان
چگونه مجلس کرده بودند که ما علم عربی میخوانده بودیم که [illegible]
تا [illegible] عارف کامل علم باطنیه حضرت [illegible] شاه [illegible]
مرید حضرت جناب [illegible] قطب الاقطاب حضرت میر الطالب
میران سید بیبکه قدس سره گاه گاهی [illegible] شده میگفتندی که
این [illegible] کتب و [illegible] یا گاهی [illegible] فقیر

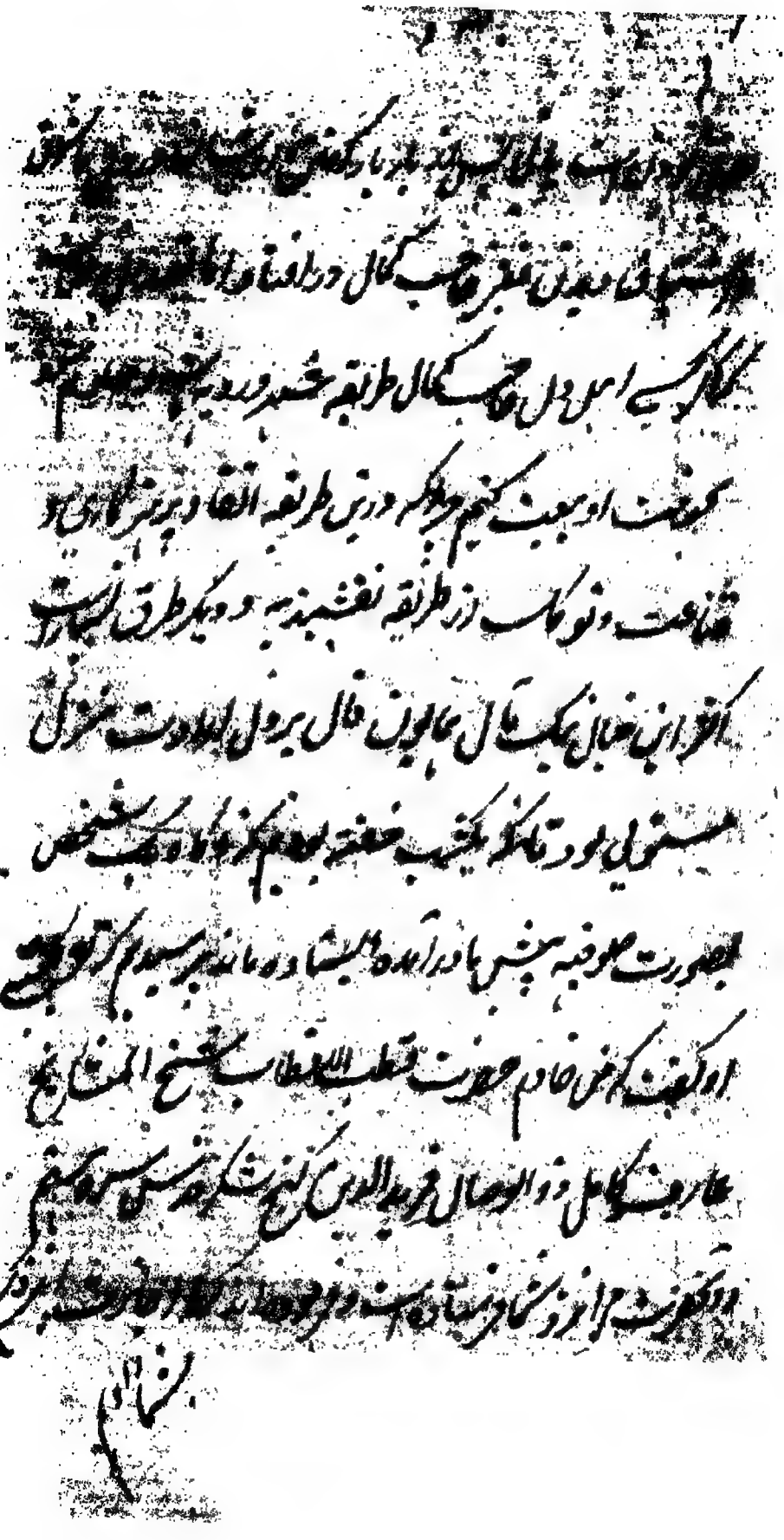

[illegible] مردم مشغول اند در [illegible] کرده [illegible] شده معلوم کردیم [illegible] اینجا

کرده اند [illegible] حضرت [illegible] بعد از آن [illegible] کند در حضرت [illegible]

[illegible] شخصی [illegible] دو بام [illegible] [illegible] [illegible]

و مردم [illegible] نسبت [illegible] حضرت [illegible] [illegible] هر کس [illegible]

[illegible] الله [illegible] [illegible] مردم [illegible] حلقه

بسته السلام و انداخت شخص دیگر [illegible] [illegible] مردم [illegible]

و [illegible] [illegible] اندا و [illegible] [illegible] در اینجا [illegible] حضرت

[illegible] [illegible] [illegible] مشغول نموده است

این مردم برای [illegible] زیارت حضرت اوشان [illegible]

حضرت [illegible] [illegible] السلام [illegible] با این شخص [illegible]

[illegible] [illegible] زیارت [illegible] حضرت اوشان [illegible]

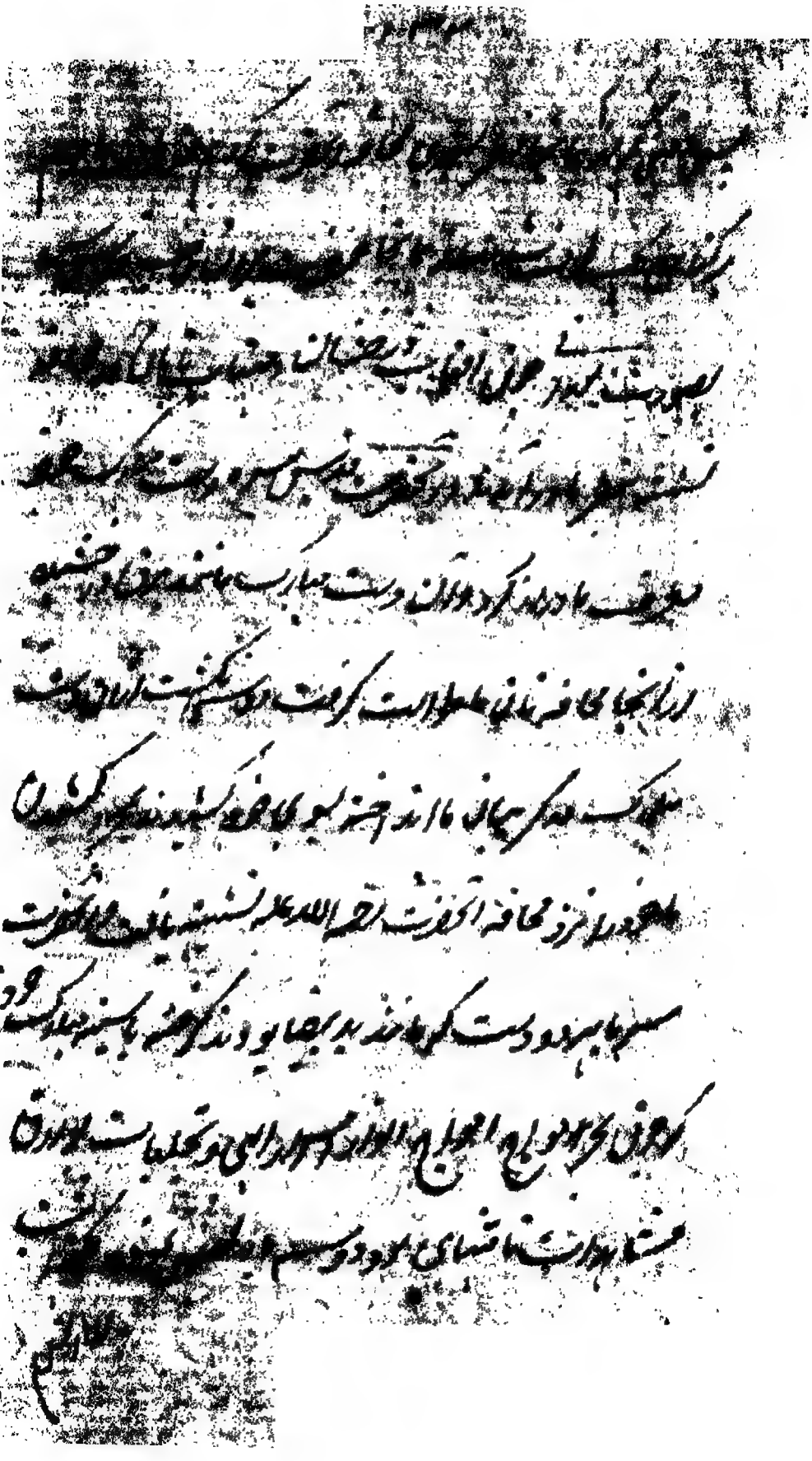

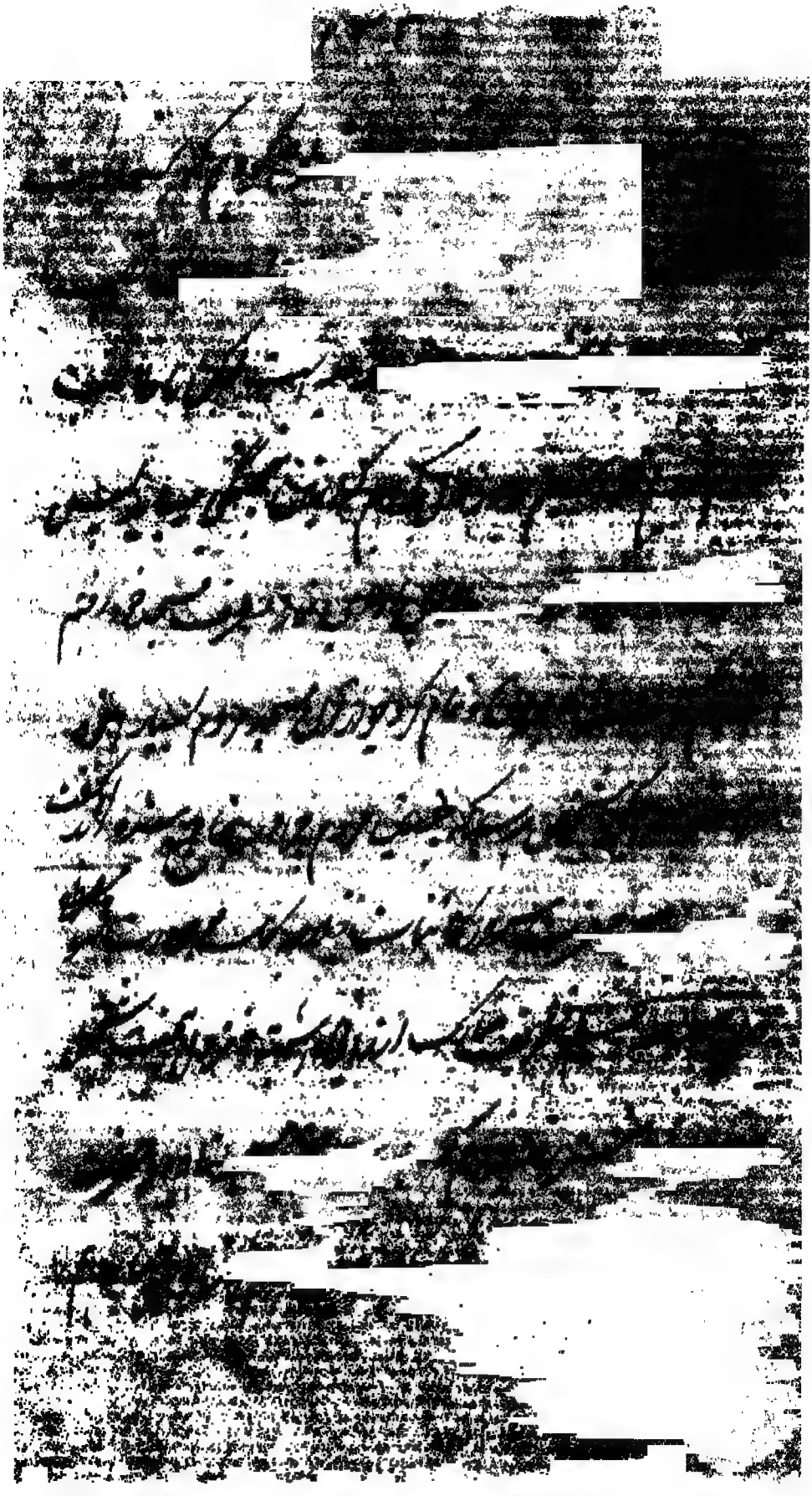

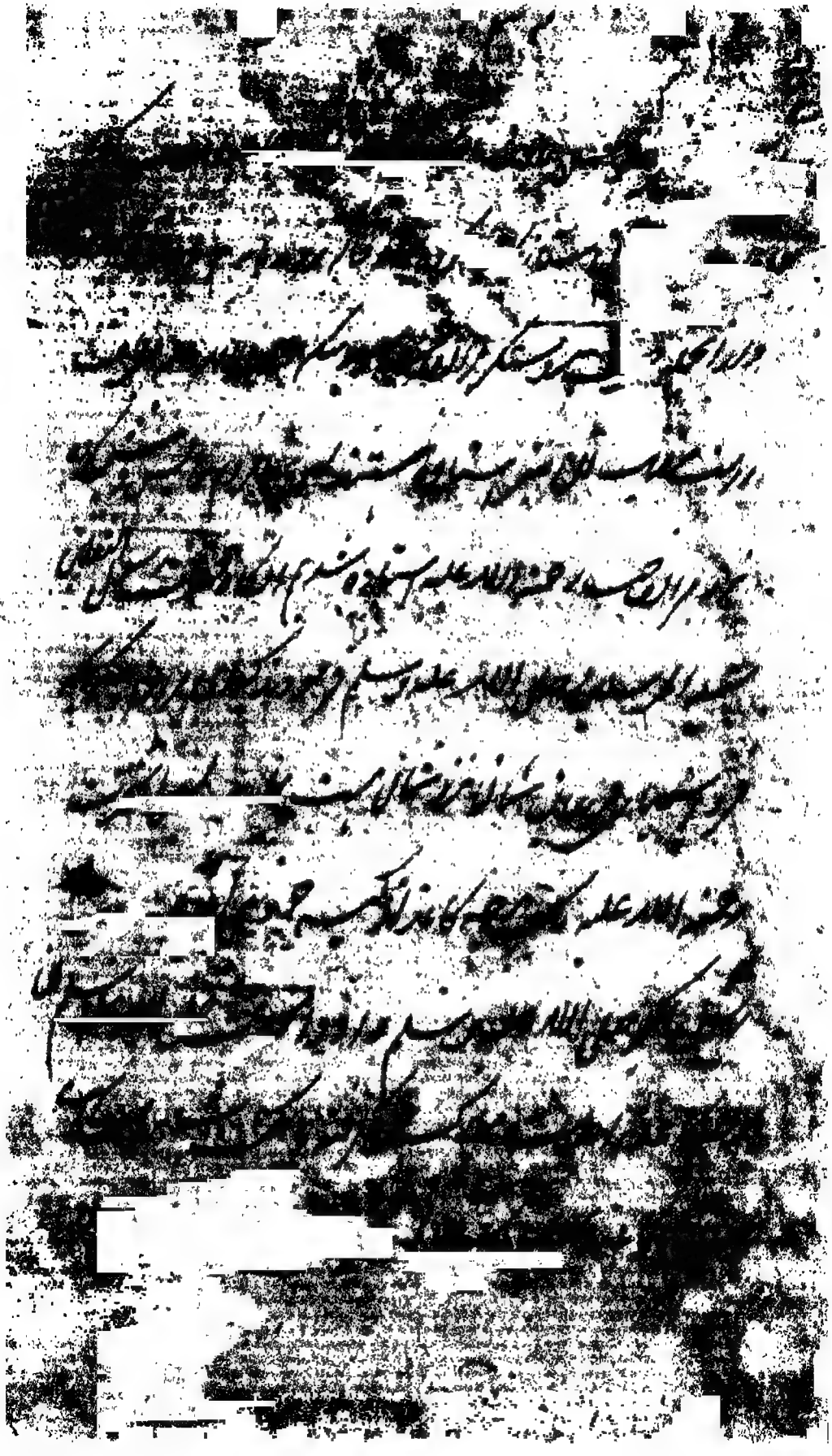

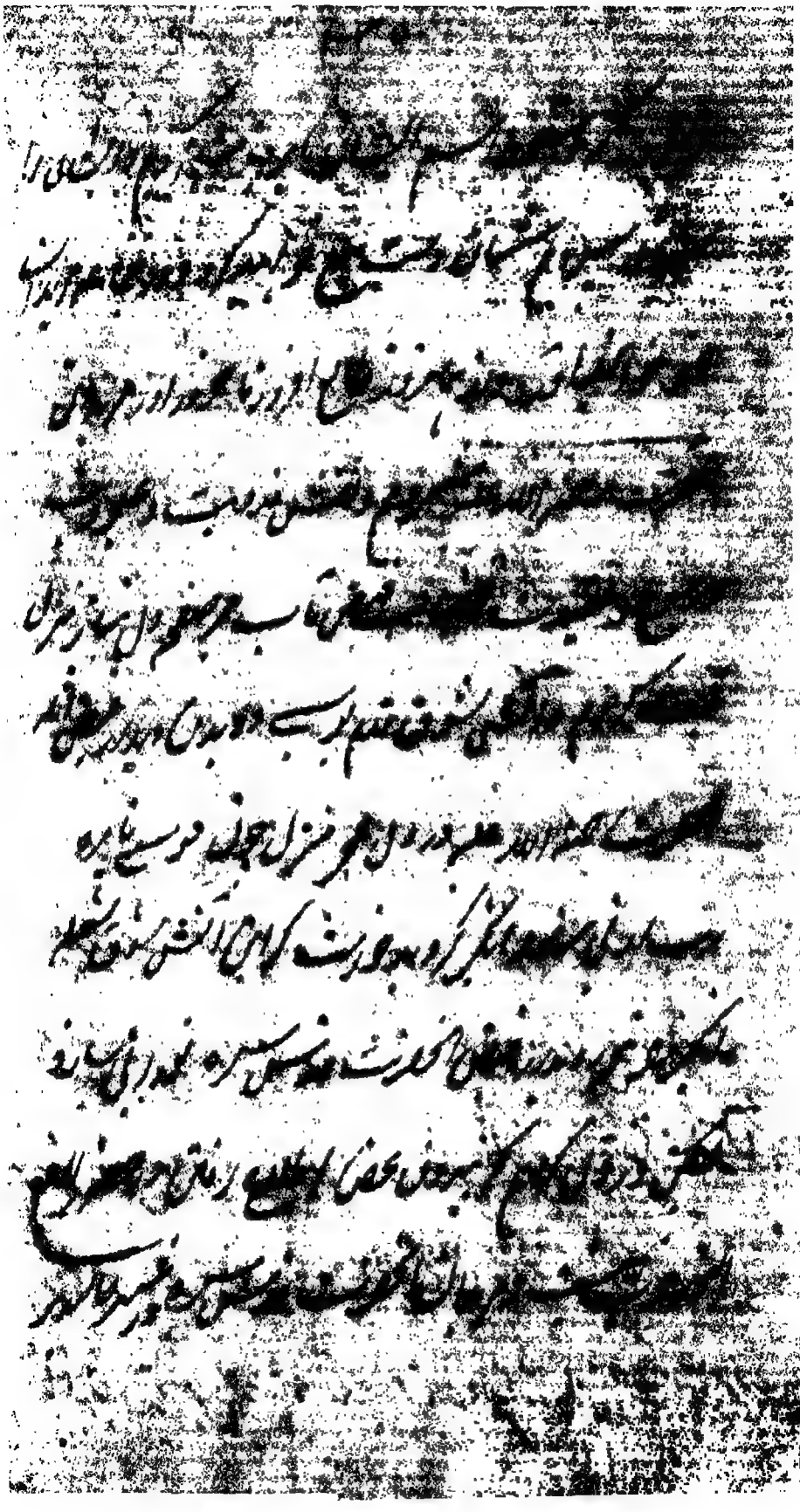

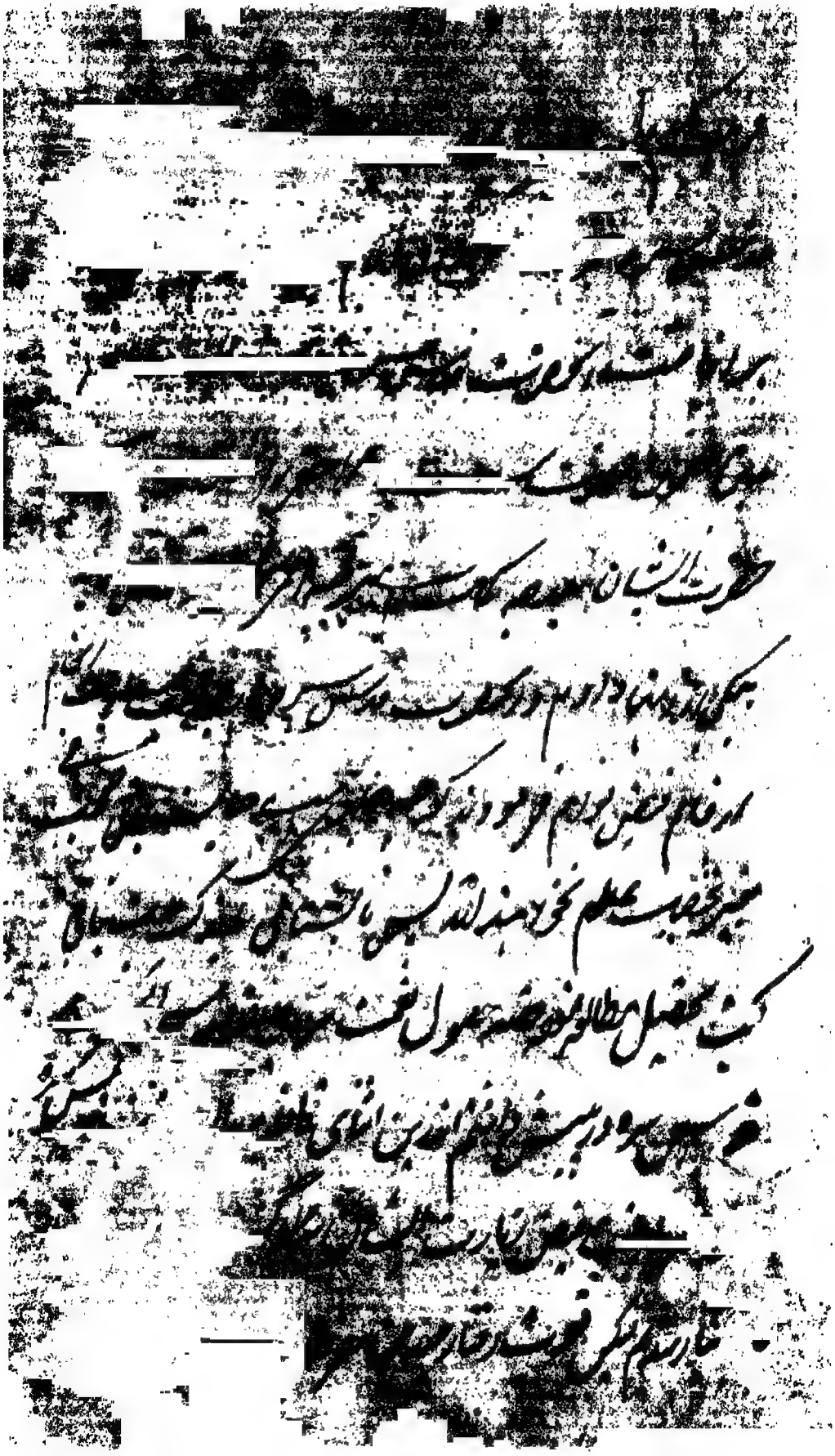

معذور شده مشغول نکردم برای آنکه بحسب حصول ... جالندهری
پیران فاتحه پیران و مشیدان الخیرات ... شده ... ولی
... گستاخی جرم آمیز است توکل بر ذات ان ذو القوة المتین
همراه ان قافله روانه شدیم بر ماه نه از خانه بیرون روانگی
براه گذاشتیم قدم برا که چنان حالت رو میداد که بانه کسی قدم
را بر داشته بیشتر می شد چنانچه دو دو ... شتر سوار
از قافله رفته می نشستم دو دو روز شدیم تا مردم قافله از پس
ما با ساده می رسیدند بهمین حالت طی دور دراز نمود شهر
جالندهر قصبه ... تکیه دوازده میل ... کم زیاد ... بود
بحضور فیض گنجور لامع النور رسیدیم و به لسان مبارک مصافحه
آنحضرت قدس سره مسافر گفتند و بهره یاب شدند و قسمیه
این احقر مصافحه فرمودند ... آن قافله جالندهری
... بسیار بود بفضل الله از آن تحصیل شده ایشان هم
... خوانده شده در آخر شب این احقر را طلبیده
... مشرف ساخته بسلک مریدان خود
... الحمد لله علی ذلک و ما ...

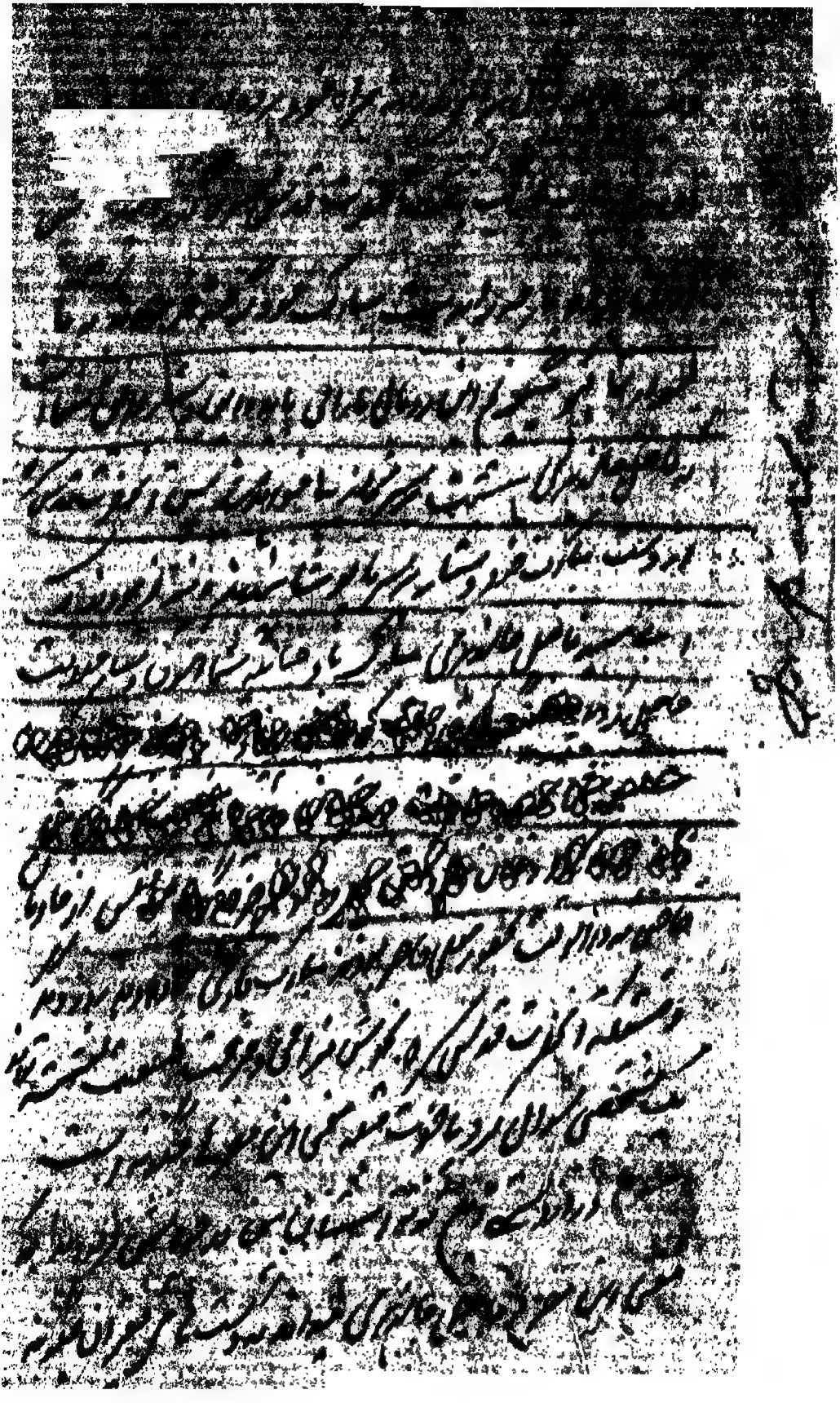

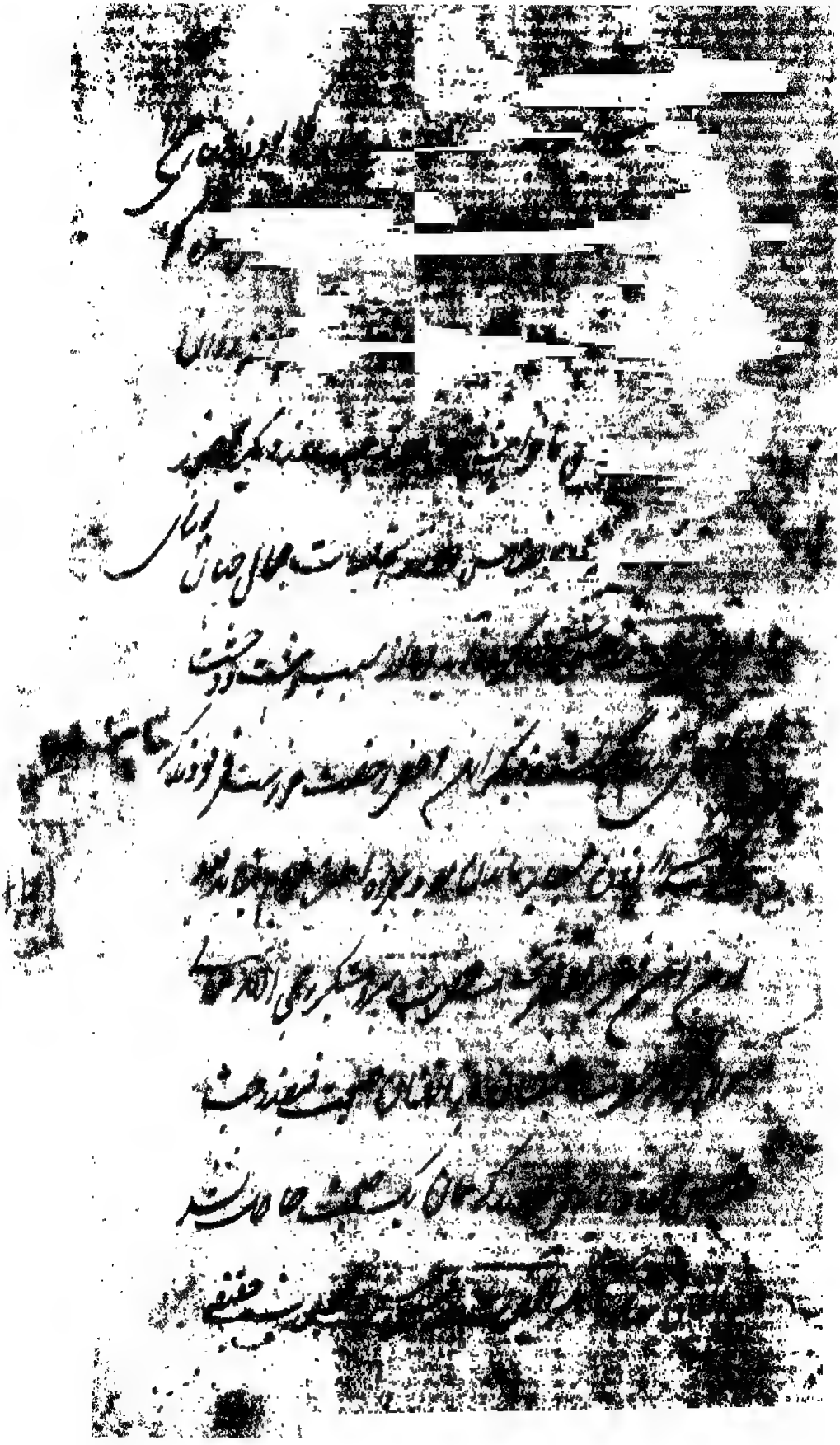

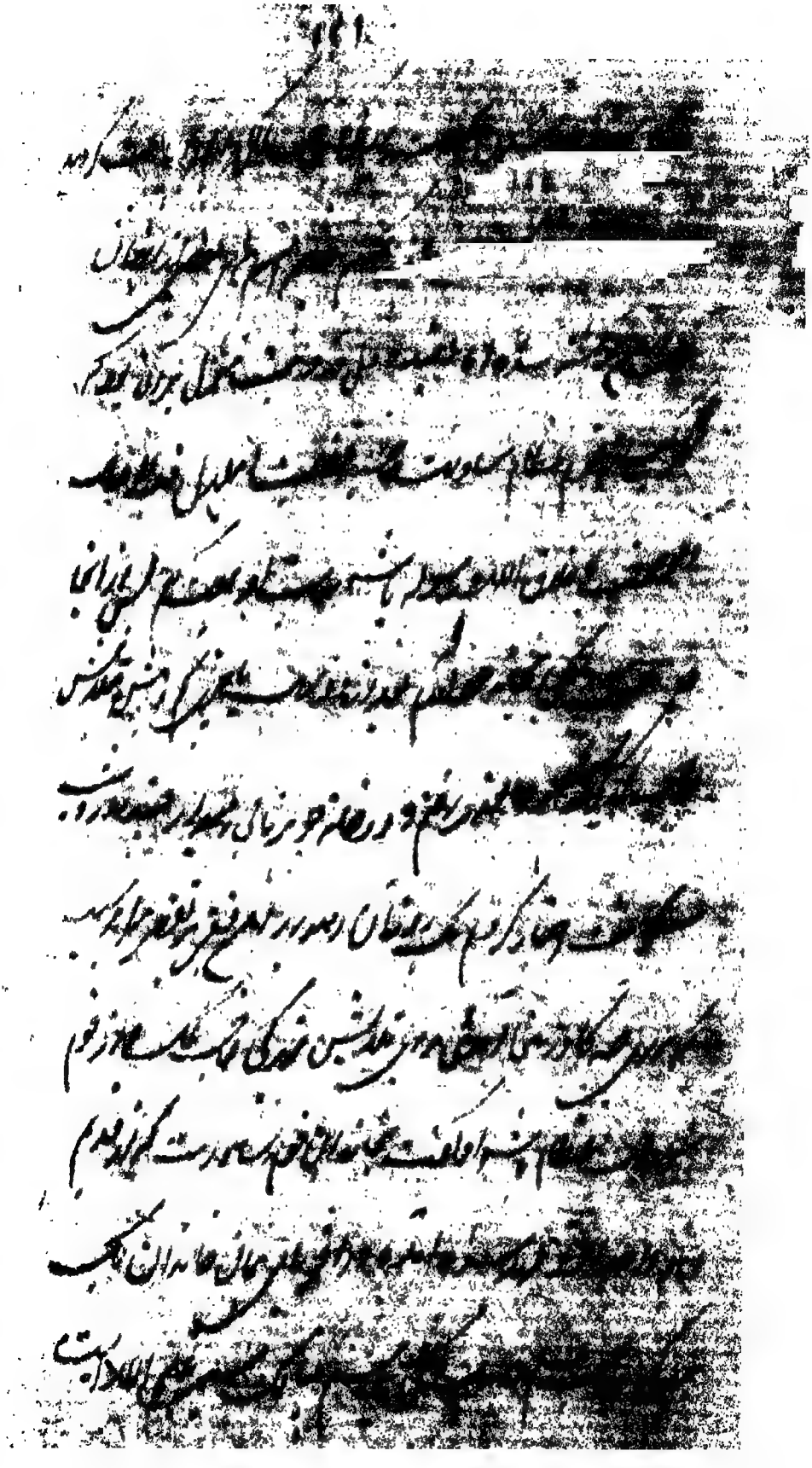

[illegible]

پس روز فردا بعد [illegible]

بر اضافت آنحضرت رضی الله تعالی عنه دلالت میکند [illegible]

جای قلعه عبد الله خان پیشکار مرحوم بنا نهاده [illegible]

خانه مرحوم بچهار دیوار پخته [illegible] خانه مرحوم معه زن و فرزندان مرید آنحضرت

رضی الله تعالی عنه بود و آنحضرت رضی الله تعالی عنه برای [illegible]

جدیدی نو ساخته که متصل قلعه مذکور بطرف مغرب تا حال آباد و قایم است

معه جماعت طلبه علمان و خادمان تا رحلت شدن تمام عمارت

آنجا یکی سکونت نمود و روزی در آن باغ پیدا شده بود و آنحضرت

رضی الله تعالی عنه بعد نماز پیشین بجهت دیدن عمارت آنجا [illegible]

[illegible]

[illegible] رضی اللہ تعالیٰ عنہ [illegible] تسلیمات [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آنحضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ آن سید را پرسید کہ ای [illegible]

این جوان کہ بودم جایی است او عرض کرد کہ از موضع [illegible]

نبیرہ شیخ فرید مرحوم کہ دریں شہر [illegible] محلہ سکونت

میدہد آنحضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودند وقتیکہ شیخ

فرید مرحوم وفات یافتہ بود ما خورد سال بودیم پدر بزرگوار

قبلہ گاہی ما ولی نعمت ما انگشت دست ما در دست مبارک

گرفتہ فرمودند کہ بیا تا نماز جنازہ پدر شیخ فرید خواندہ می آییم

پس ما نماز جنازہ شیخ مرحوم خواندہ ایم و آن سید مرحوم

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

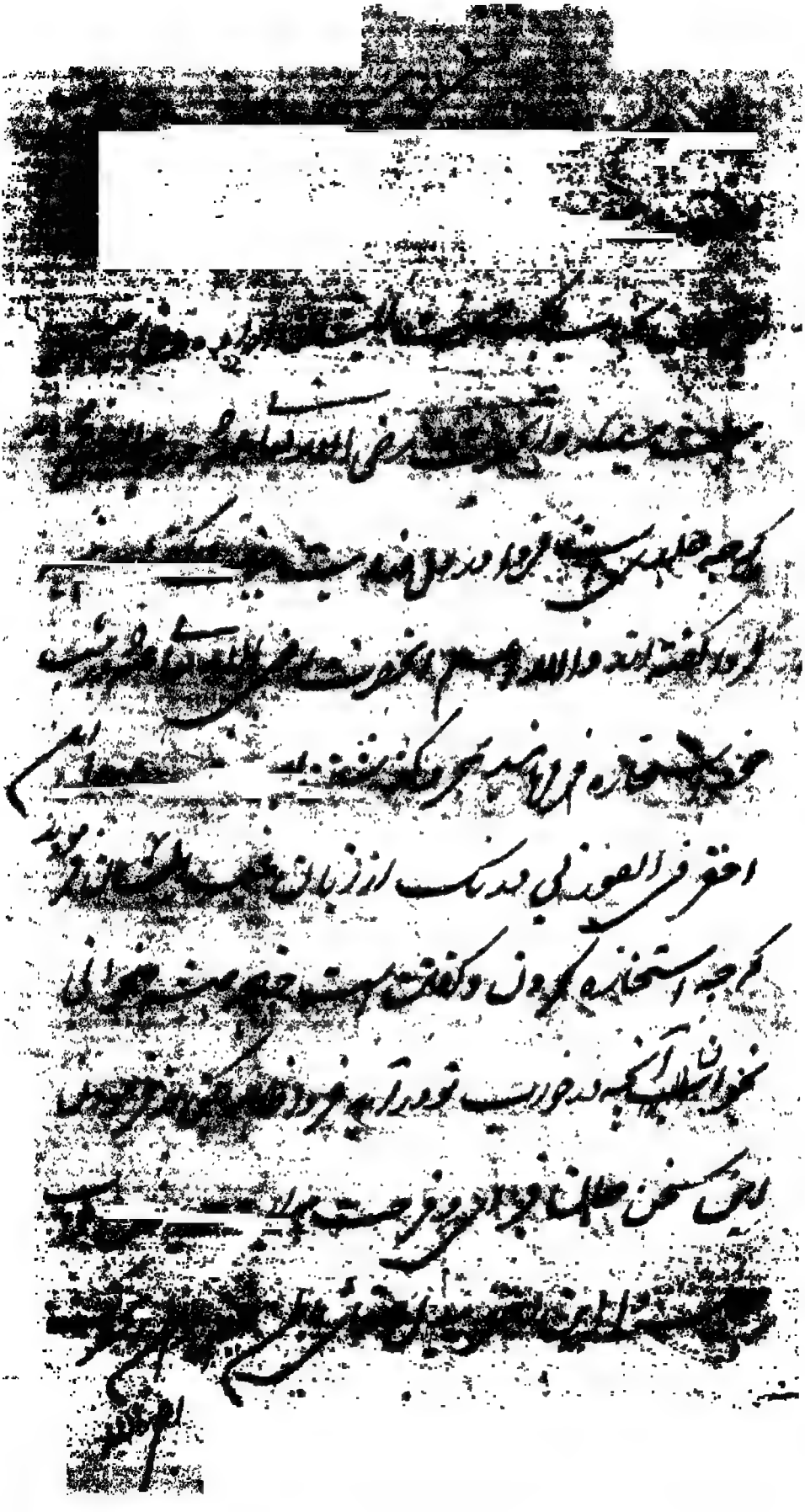

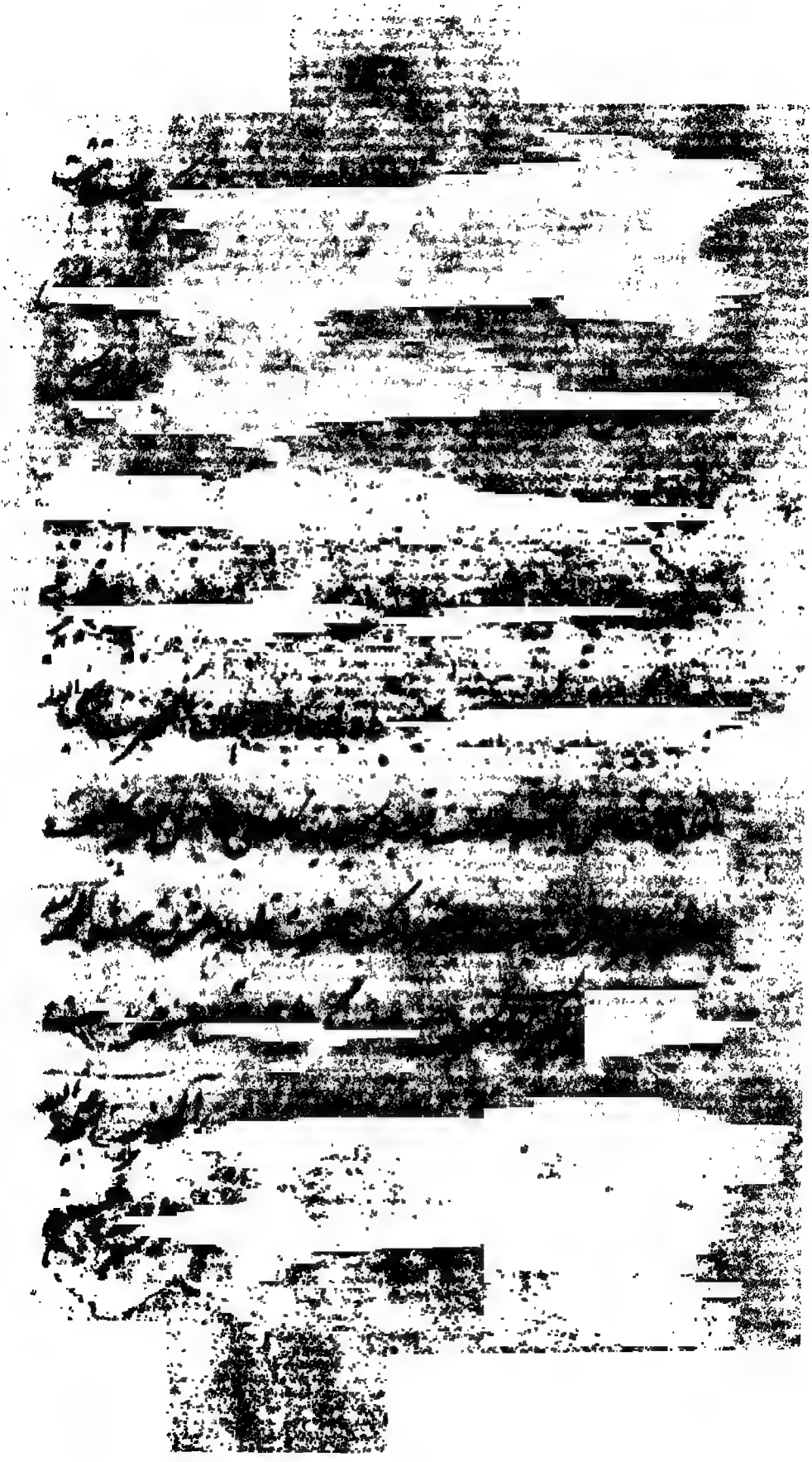

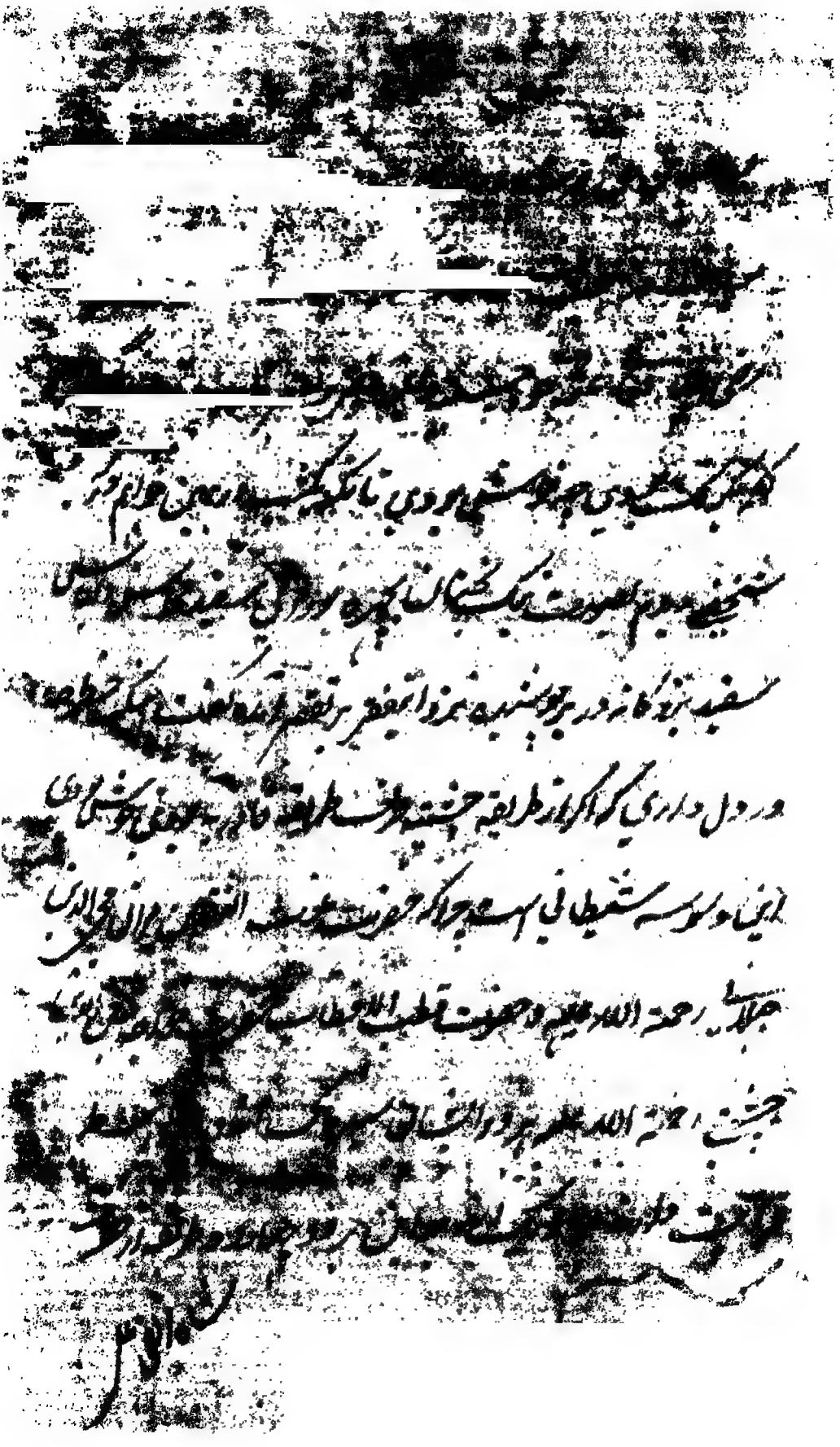

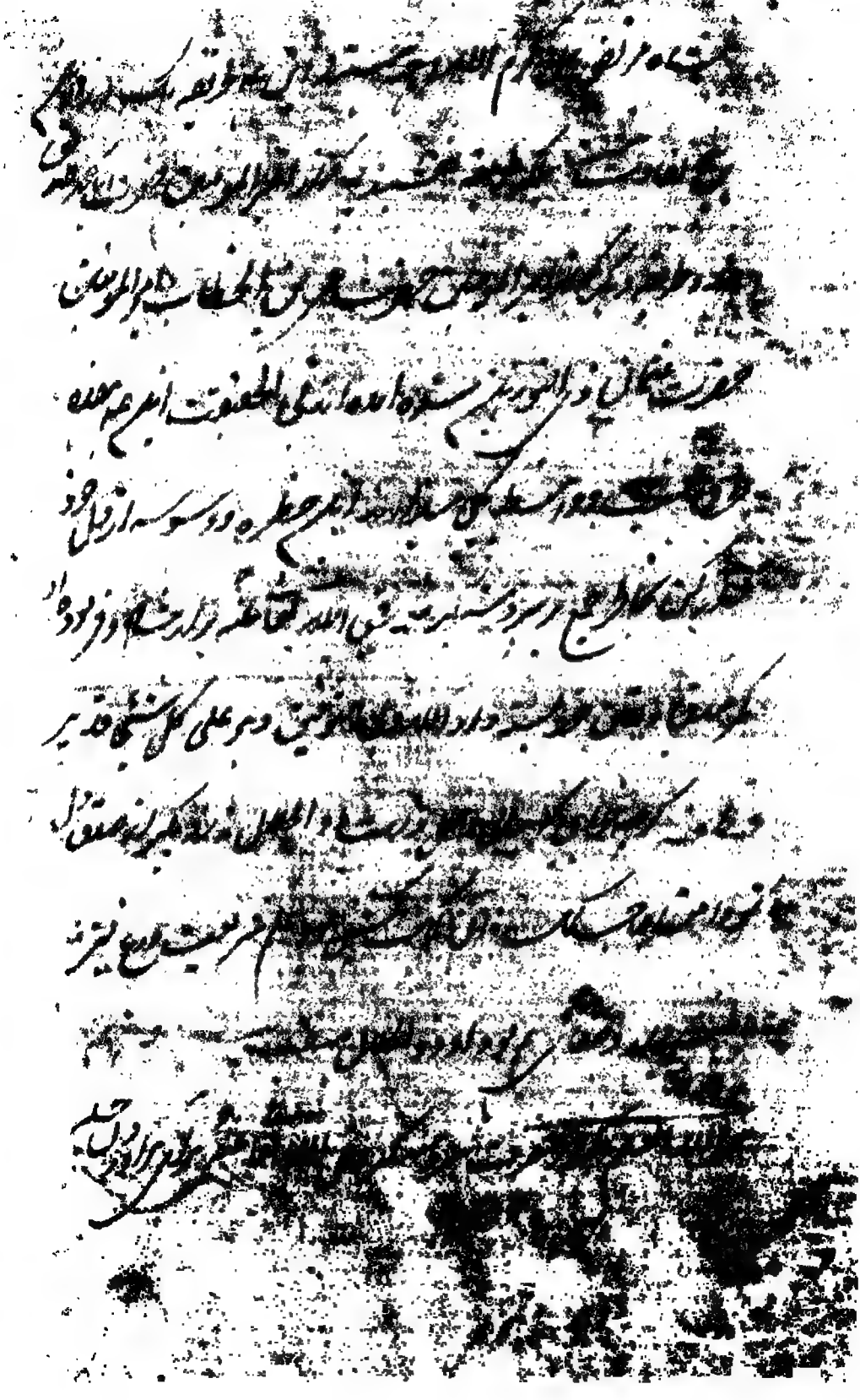

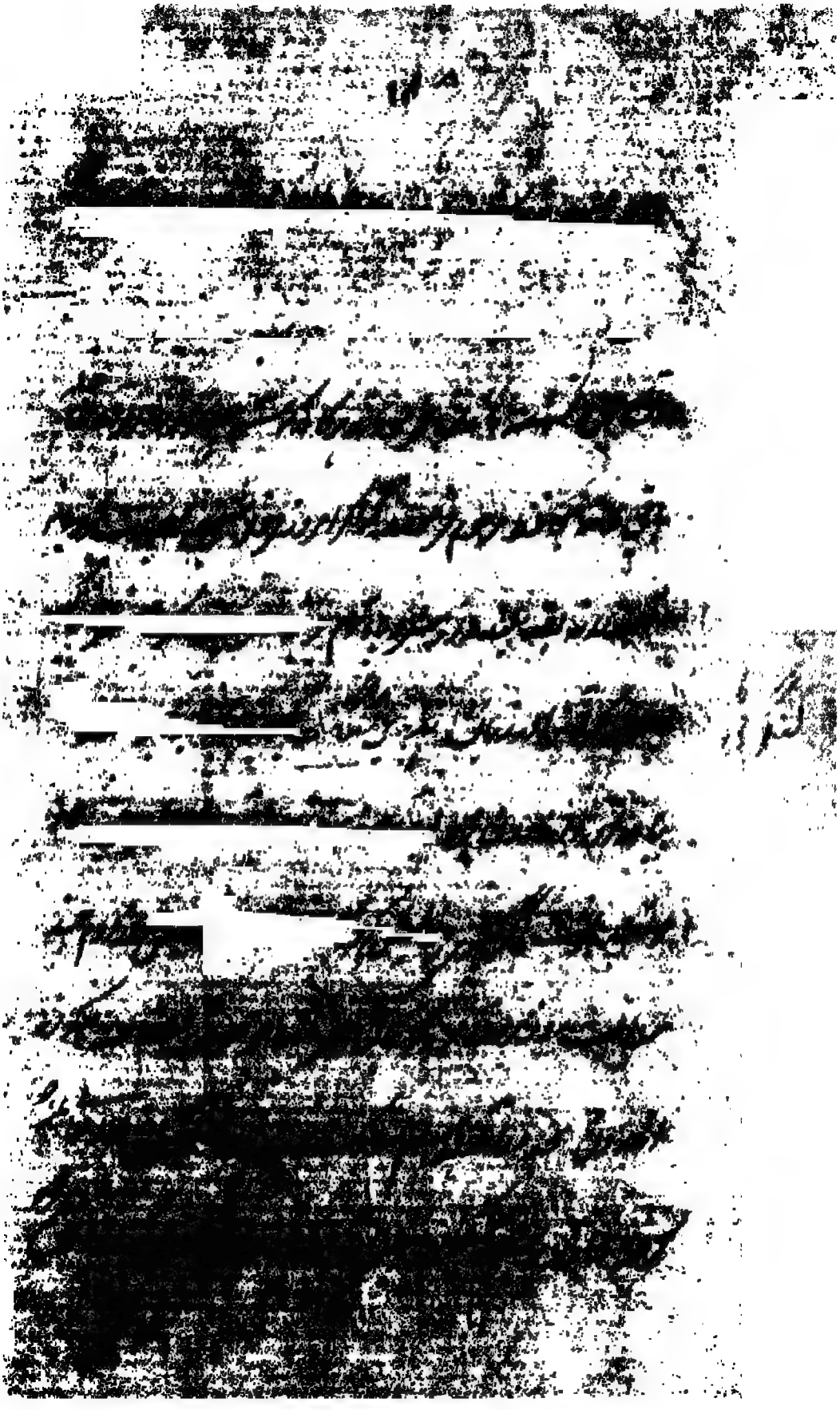

[illegible]

[illegible] حضرت رضی الله تعالی عنه [illegible]

[illegible]

خانقاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible] خانقاه [illegible]

[illegible] حضرت رضی الله تعالی عنه [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت رضی الله تعالی عنه [illegible]

[illegible]

[illegible]

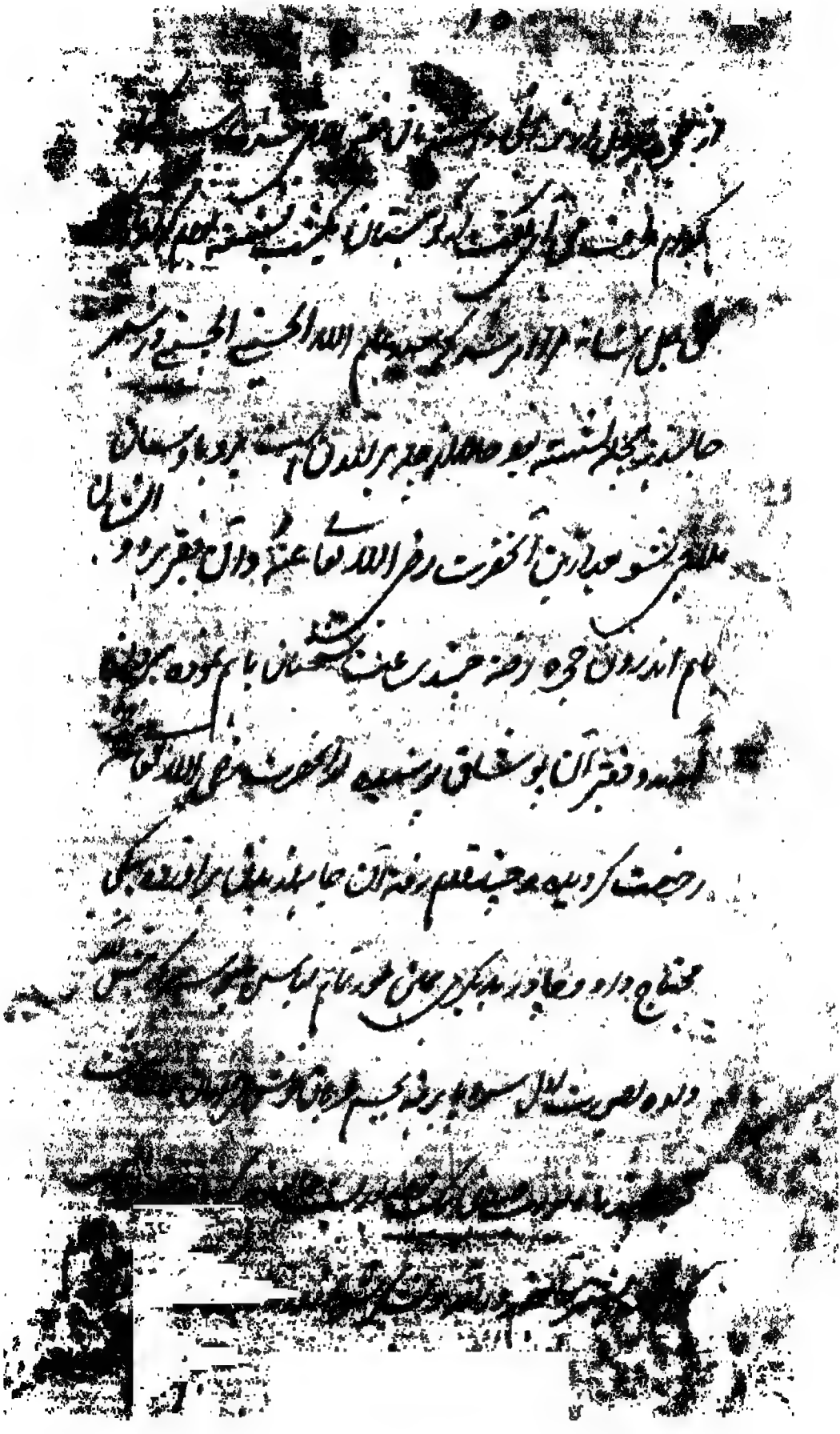

[illegible] ساده [illegible] شعر [illegible] انگریزان برفت [illegible]

[illegible] بیت گفت [illegible] حافظ سلام [illegible] چون [illegible] الله

[illegible] حافظ [illegible] سلام [illegible] رحمة الله علیه

[illegible] با [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] این [illegible] شکر [illegible]

[illegible] این [illegible] بعد [illegible] انگریز [illegible]

[illegible] کلمات [illegible]

[illegible] نشان خراب [illegible]

[illegible] چو پروانه بسوزند بر شمع [illegible] از آتش عشق

[illegible] رحمة الله علیه [illegible] جان افغان

[illegible] رحمة الله تعالی علیه

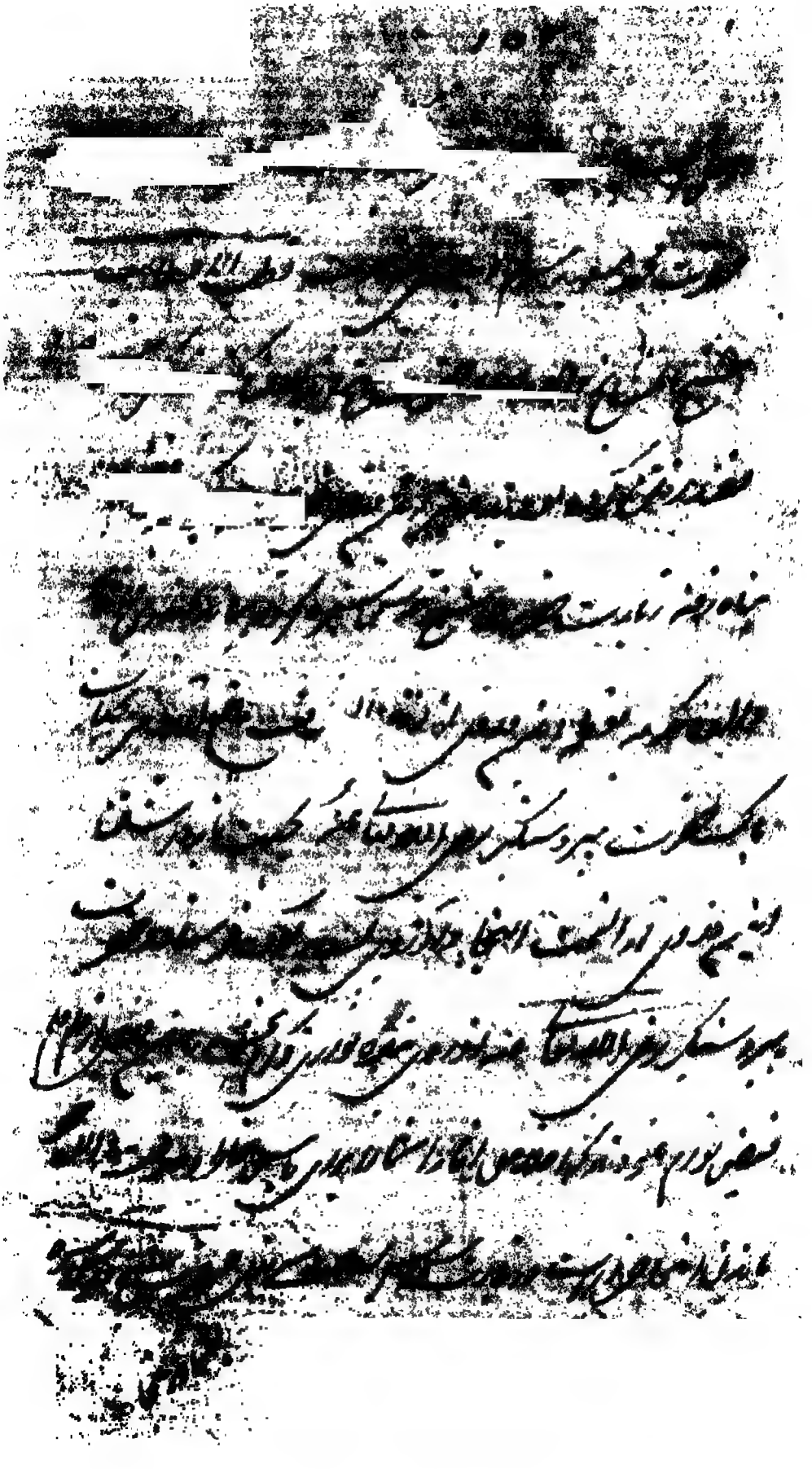

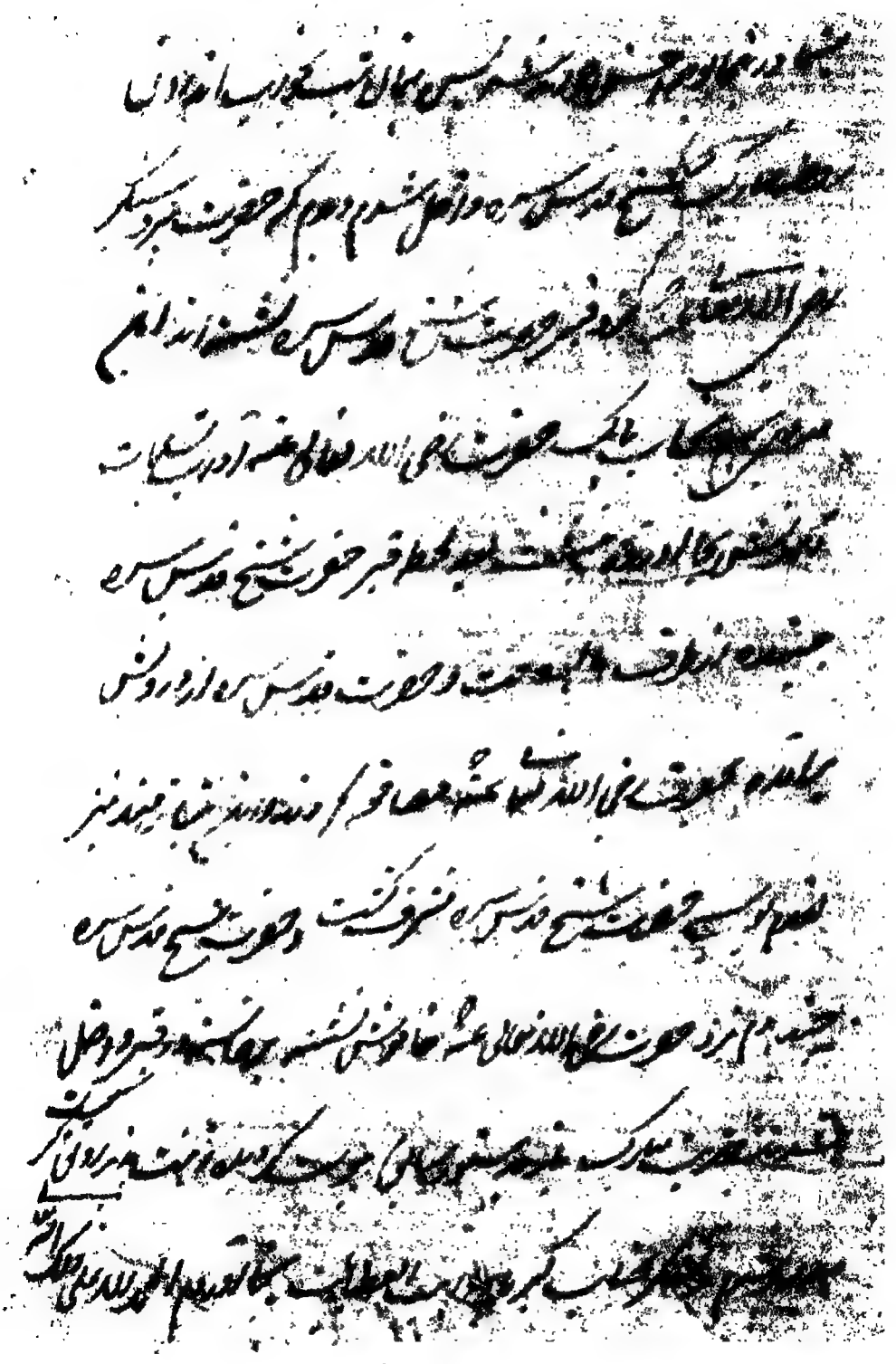

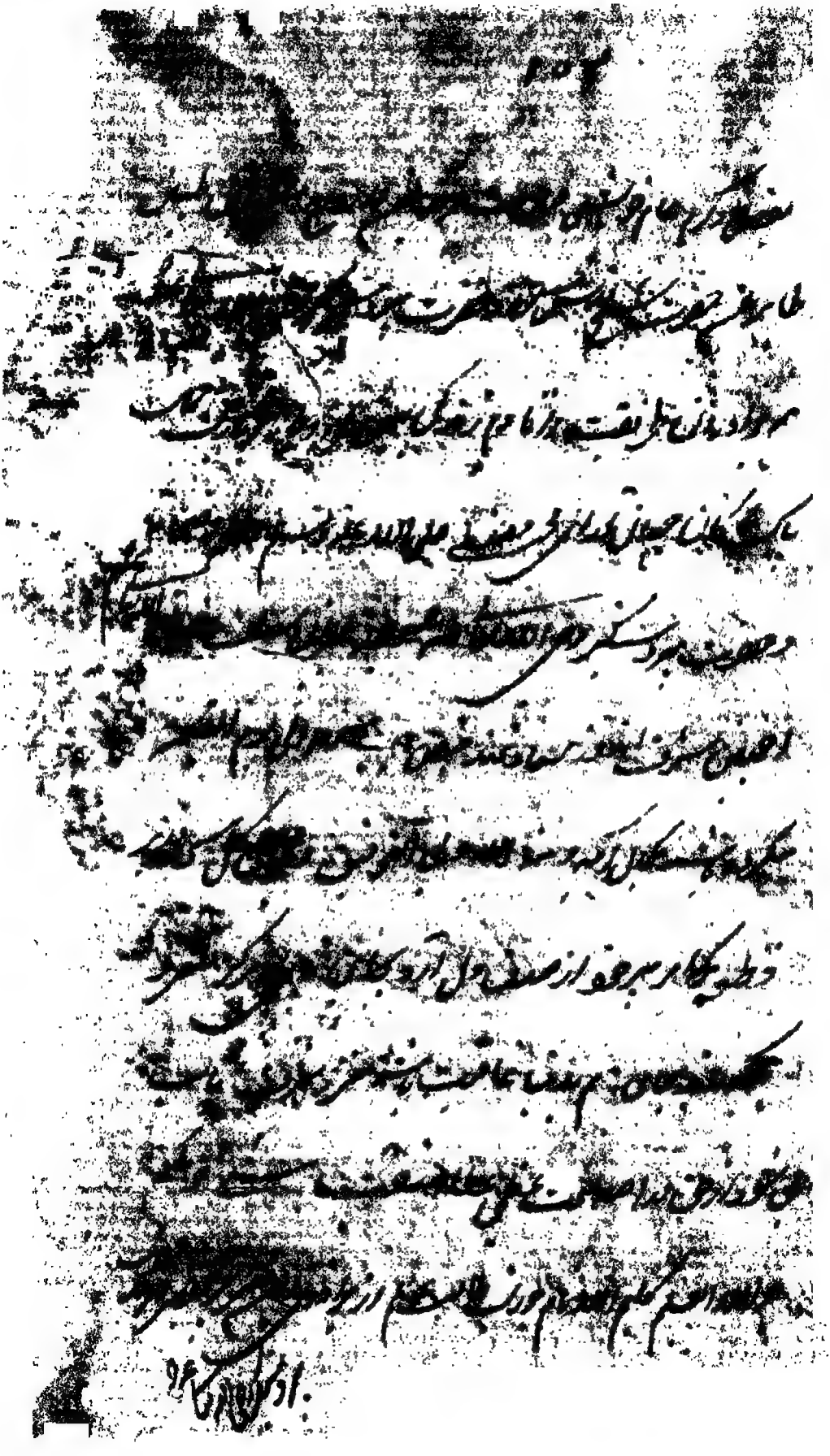

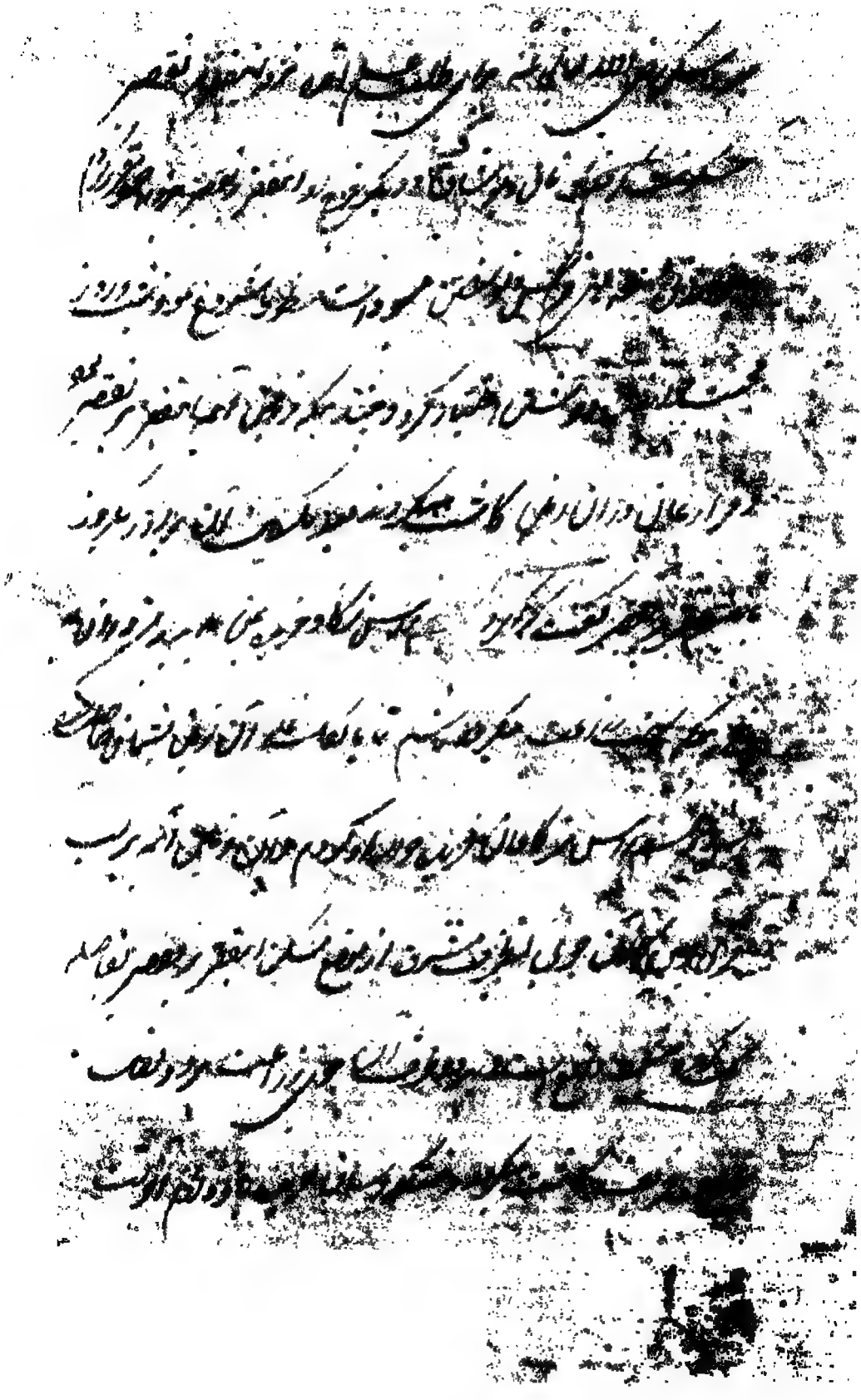

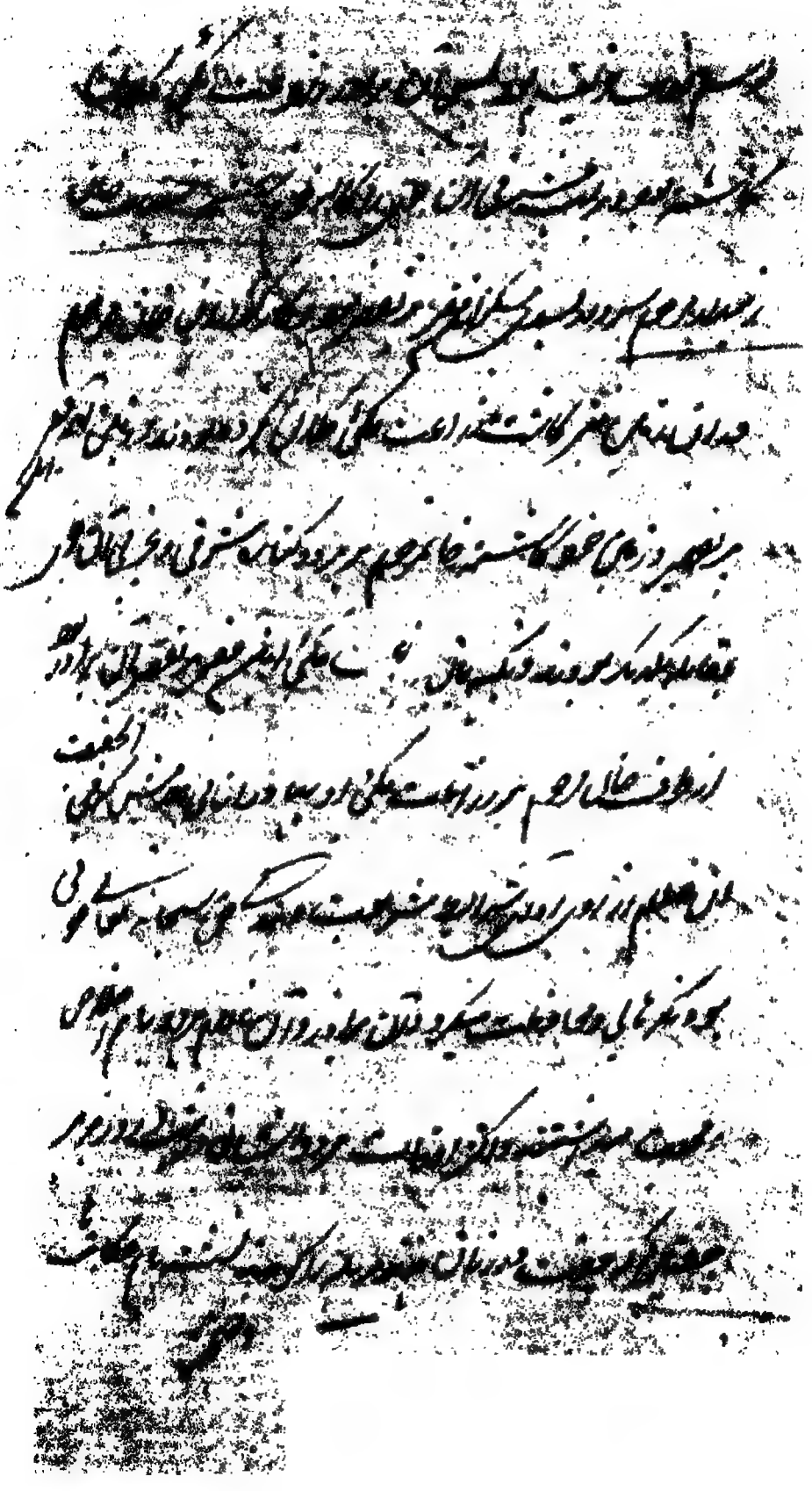

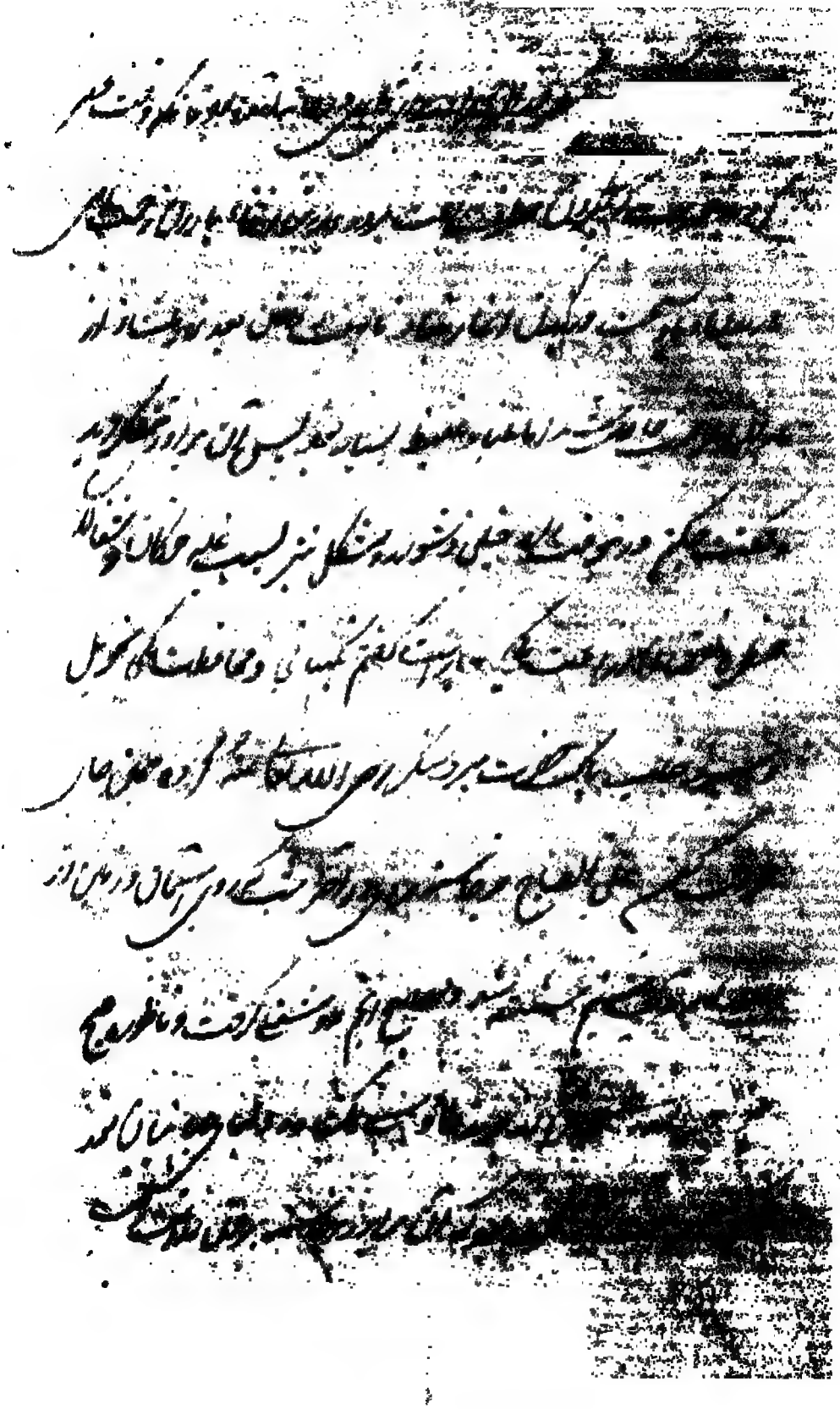

تا از رفعت [illegible] برداشتن [illegible]

[illegible] بر [illegible] و [illegible]

و شب [illegible] صفحات [illegible]

[illegible] ظلمت الکن [illegible]

برگشت [illegible] روز [illegible]

[illegible] کار [illegible]

و [illegible] شده [illegible]

[illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible] نام [illegible]

[illegible]

۱۱۹۰ [illegible]

[illegible]

[illegible] کرده بود [illegible] گرفته [illegible]

[illegible] نوشته [illegible]

[illegible] جان [illegible] شده ان تا

[illegible] شده ان تا

[illegible] شکسته [illegible] شده [illegible] الحکم اما [illegible]

[illegible]

جناب [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible]

[illegible]

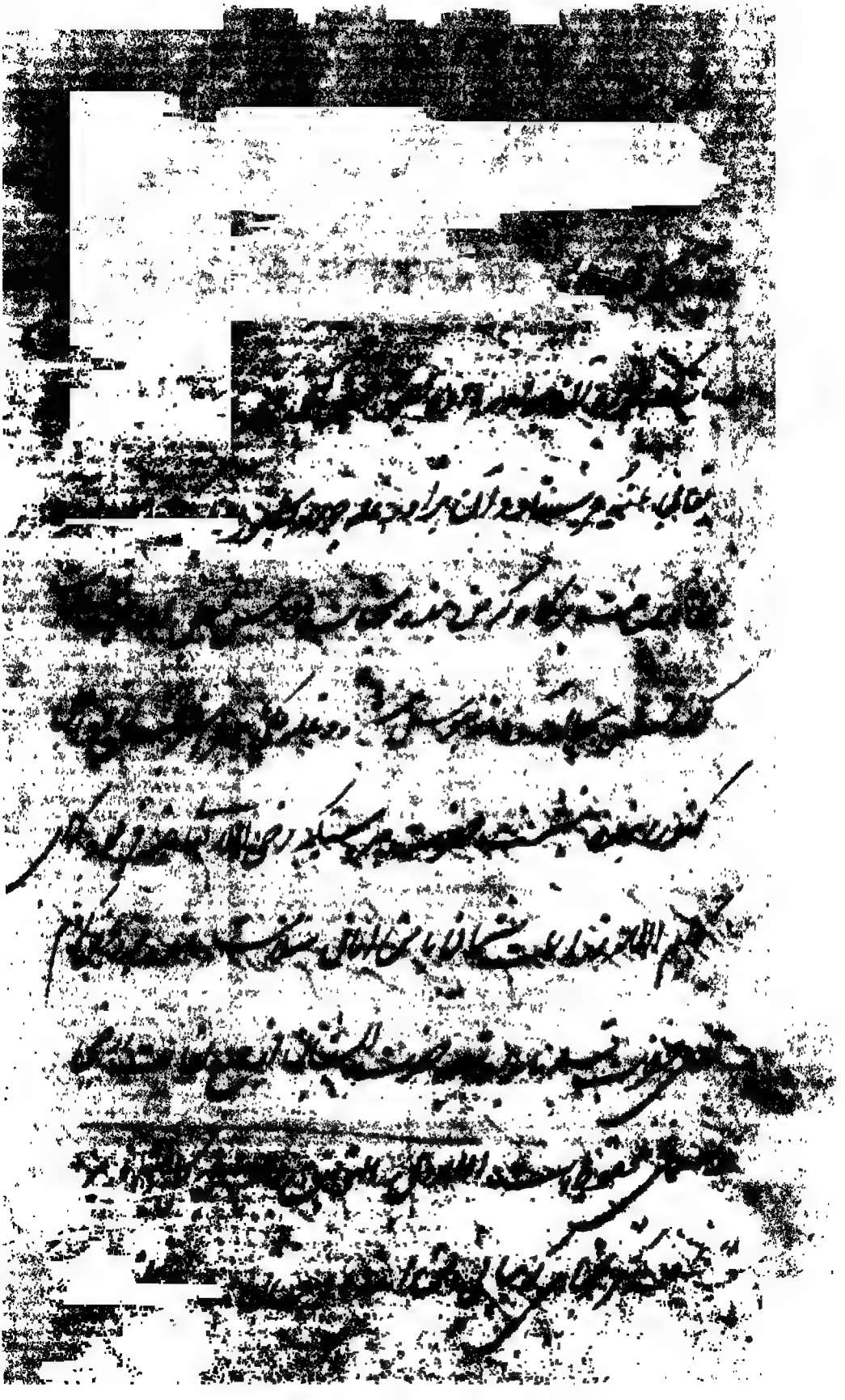

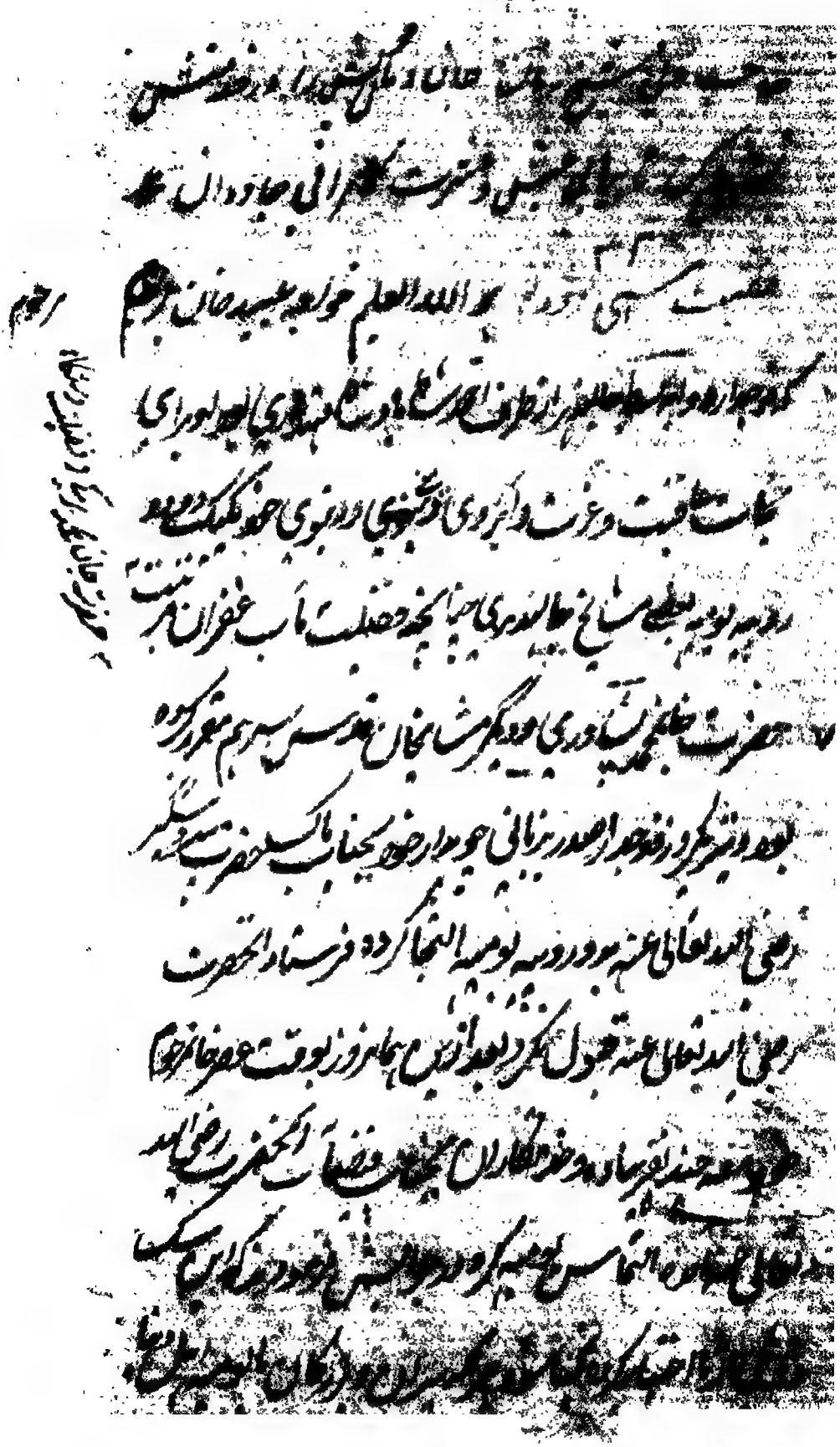

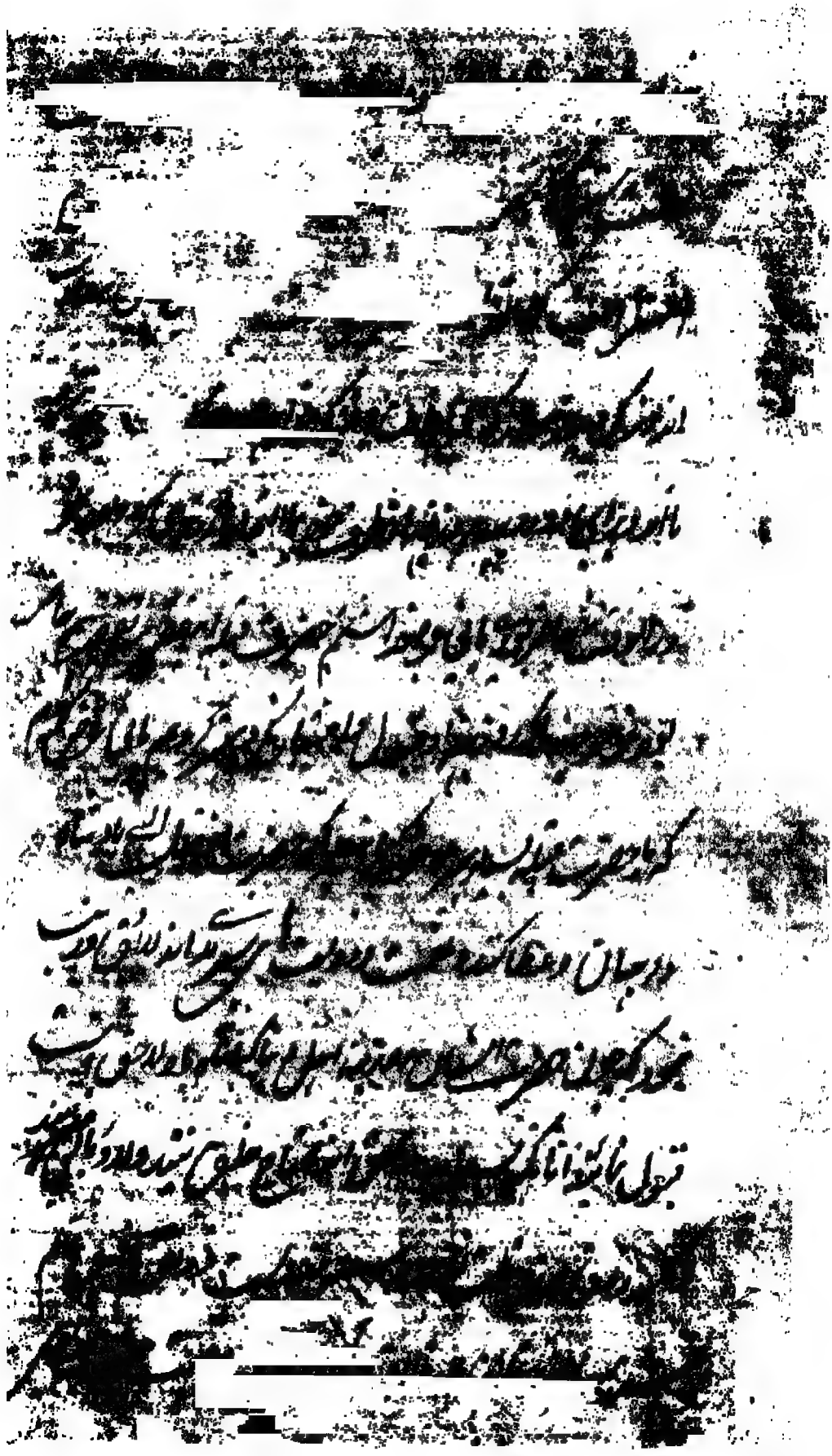

[illegible] شهود [illegible] یابند

[illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible] آمده [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] باعتبار کرده [illegible]

[illegible] علم [illegible]

[illegible] حقیقی که ذات [illegible]

[illegible] عالم است [illegible] از فضل و کرم [illegible]

[illegible] قائم [illegible] خود [illegible]

[illegible]

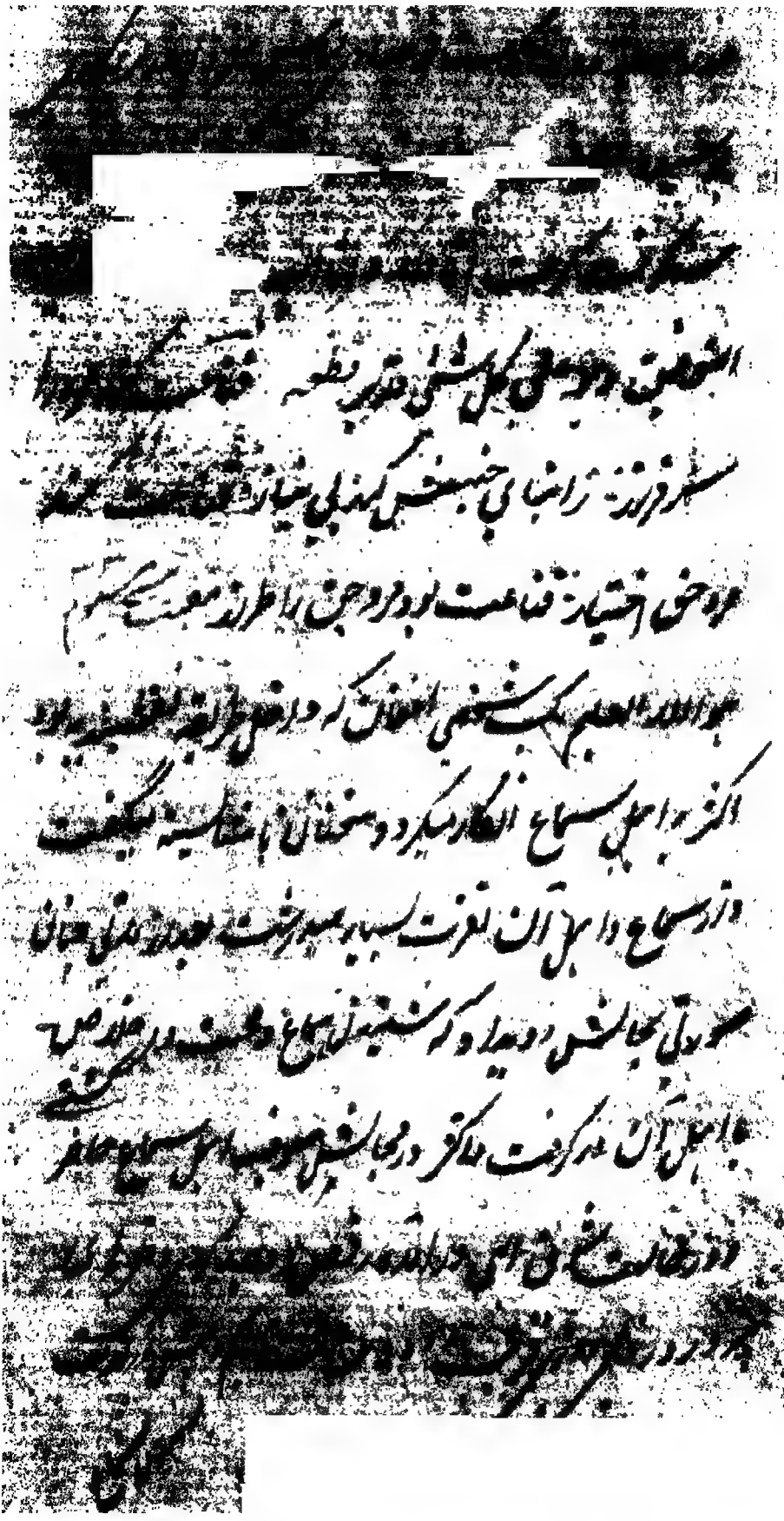

[illegible] بجز شکستن [illegible] شکستی [illegible] رسید [illegible] بادیه را

[illegible] شنیدند [illegible] [illegible] اخته [illegible] اعماد

[illegible] جهاد [illegible] [illegible] لشکر [illegible] الله

[illegible] شده [illegible] محل [illegible] دولت [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] کرده [illegible] رحمه الله تعالی علیهم

[illegible] اسلام و [illegible] [illegible] آن تشریف [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] افغان

[illegible] [illegible] نصف بعضی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] رضی الله تعالی عنه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

جامع کمال بحقیقت [illegible] حضرت رضی اللّه تعالی عنه [illegible]

هم [illegible] نشسته [illegible] گردیده [illegible] شخصی دیگر [illegible]

و [illegible] مولویان [illegible] جناب [illegible] حسین علی [illegible]

تشریف [illegible] بکار [illegible] مجلس نشینان [illegible]

بعد لحظه عرض کردند که یا حضرت [illegible]

[illegible] ازان [illegible]

[illegible] آغاز [illegible]

بر [illegible] حضرت رضی اللّه تعالی [illegible]

[illegible] مجلس نشینان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دل سنگین [illegible] را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سنگین [illegible]

[illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
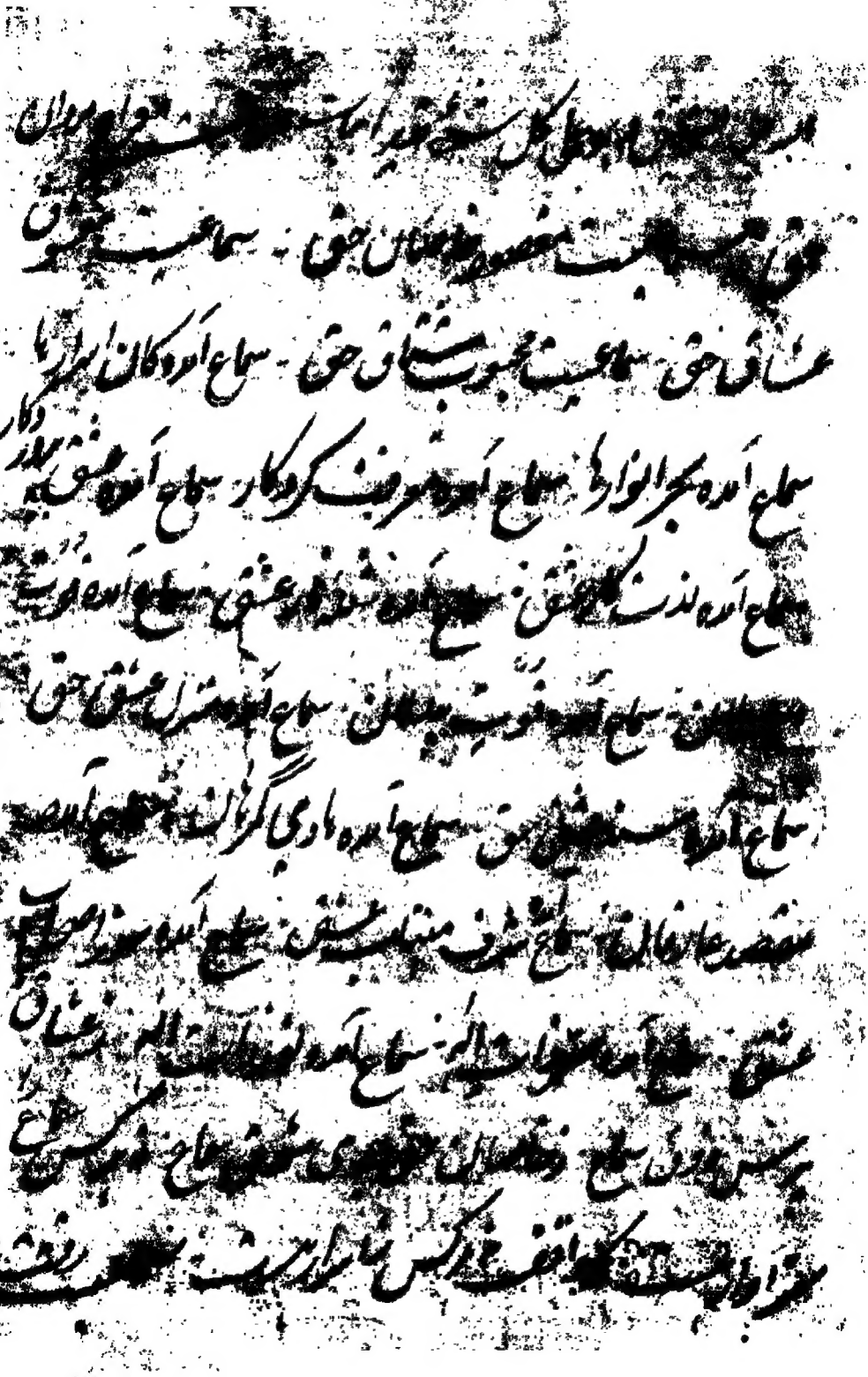
[illegible]